

مجله ۱۰۵

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸

استثمار و کار اجباری

با یادداشت‌ها و اظهار نظرانی از:
الهه امانی، غزاله محمدی،
مهران مصدق نیا، محمد محبی،
آرشام رضایی، روناک فرجی،
مهوش شفیعی، پرویز فغفوری،
رضا شیرازی، پیمان یاریان،
معین خزائلی، کیومرث امیری
و جمعی دیگر از مدافعان حقوق بشر



ماهنامه حقوقی - اجتماعی خط صلح
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
سردبیر: سیامک ملامحمدی
مدیر ویراستاری: علی کلائی
مشاور هنری و اجرایی: محمد حیدری
دبیر فرهنگی: رضا نجفی

همکاران این شماره: الهه امانی، غزاله محمدی، مهران مصدق نیا، محمد محبی، آرشام رضایی، روناک فرجی، مهوش شفیعی، پرویز فغفوری، رضا شیرازی، پیمان یاریان، معین خزائلی، کیومرث امیری، پانید قهرمانی، پروا آتی، آبان پرتویی و مرتضی هامونیان.



اطلاعات تماس با ما:

Address:
12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State

Phone: +1 (571) 223 54 06
Fax: +1 (571) 298 82 17
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می دارد.
استفاده از مطلب خط صلح یا ذکر منبع بلامانع است.

ISBN: ۹۷۸-۱-۷۳۳۲۸۵۸-۱-۰

فهرست

- | | |
|--|---|
| « ازدواج کودکان، به مثابه بردگی جنسی /محمد محبی/ ۲۷ | « برگزیده اخبار/ ۴ |
| « کولبر؛ ناشهروندی با بار جان بر شانه /روناک فرجی/ ۲۹ | « کارتون ماه/ ۵ |
| « سندیکای مستقل نباشد، قوانین هم معطل می مانند؛ در گفتگو با دکتر احمد علوی /گفتگو از علی کلائی/ ۳۱ | « خاطرات یک خبرنگار؛ نقش مخرب حسین شریعتمداری در نابودی موسسه بزرگ کیهان /کیومرث امیری/ ۶ |
| « تکدی گری گره گاه چندین معضل اجتماعی /مهوش شفیعی/ ۳۶ | « بودجه نظامی ایدئولوژیک؛ بودجه ۹۹۱ /مرتضی هامونیان/ ۸ |
| « دنیای کودکان کار؛ از زیرزمین و مترو تا سر چهارراه ها /پرویز فغفوری/ ۳۸ | « کارنامه مردود ایران ۲۵ سال پس از کنفرانس پکن در مورد کودکان دختر /الهه امانی/ ۱۰ |
| « شکاف جنسیتی دستمزد؛ بهره کشی از زنان در بازار کار /آبان پرتویی/ ۴۱ | « داستان کوتاه؛ نفست از کجا در می آید؟ /پروا آتی/ ۱۳ |
| « اعتراضات تاریخ ساز آبان ۹۸ به مثابه طغیان نیروی کار علیه استثمار و استبداد /رضا شیرازی/ ۴۳ | « تحلیل گفتمان «روز اول قبر» صادق چوپک /غزاله محمدی/ ۱۵ |
| « اگر زندگی در تابوت «بردگی جنسی» تشییع شود! /پیمان یاریان/ ۴۵ | « نقد و بررسی زمینه های حقوقی استثمار نیروی کار در ایران /مهران مصدق نیا/ ۲۰ |
| « تکدی گری کودکان؛ معضلی که پایان ندارد /معین خزائلی/ ۴۹ | « کار خانگی؛ سهم گمشده زنان از تولید و اقتصاد /پانید قهرمانی/ ۲۳ |
| | « مشاهدات زندان؛ بیگاری و استثمار زندانیان فرو دست در اوین /آرشام رضایی/ ۲۵ |

نقدی بر توسعه در ایران

با یادداشت‌ها و اظهار نظرانی از:
محمد محبی، ماری محمدی،
نیلوفر فولادی، مهوش شیعری،
مجید دری، مهران مصدق‌نیا،
بیمان یاریان، معین خزانلی،
اعظم بهرامی، امین قضائی،
الله امانی
و جمعی دیگر از مدافعان حقوق بشر



سعید مدنی:
ایران، کشوری با تجربه ناموفق در توسعه است

تحصیل؛ امتیازی در دست قدرت / مجید دری

محمدرضا عسگری: واقعیت این است که نه تنها حق تحصیل بلکه همه خدمات اجتماعی که به صرف شهروند بودن باید به ما تعلق گیرد، زمانی واقعا عملی می شود که در چارچوب خواسته های قدرتمندان زندگی کنیم. اگر راهی دیگر برویم و یا نظرات متفاوت ابراز کنیم، از تحصیل محروم می شویم، از کار اخراج می شویم و همین آخر نزدیک از کشور هم اخراج شویم!

شقایق جعفری: دوست عزیز آقای دری همیشه بساط همین بوده و در دولت کنونی هم از شدت این برخوردها کم نشده. دولت های اصلاح طلب فقط شعار داده اند و در عمل گفته اند که این اتفاق ها دست ما نبوده. همین خانم مرتضایی مگر در همین دوره از تحصیل محروم نشده؟ امیدوارم هیچ کس به خاطر عقایدش از حقوقش محروم نشه.

صراط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

خوانندگان

□ شما چه گفته اید...

درباره مقاله:

توسعه پایدار انسانی در گرو برابری جنسیتی
/الله امانی

مرضیه احسان زاده: نویسنده به خوبی اثر برابری جنسیتی در کیفیات دیگر توسعه را شرح داده و مفهوم فریبکارانه عدالت جنسیتی را به نقد کشیده است. در کشور ما ابدان نشانه ای از برابری جنسیتی نیست و همین باعث شده نیمی از استعدادها و نیروی موثر جامعه هرز برود در حالی که در جامعه در حال توسعه ما مدیریت درست نیروی انسانی ایجاب می کند از همه توان ها استفاده شود. به امید روزی که برابری زن و مرد مقدمه توسعه در همه بخش ها از جمله بهداشت، آموزش، صنعت شود.

مهشید اسکویی: با این که نویسنده در این نوشته به درستی مفاهیم توسعه و برابری جنسیتی را به هم پیوند داده بود، اما ایشان از اصل مطلب غافل بود که با وجود و ادامه دیدگاه مذهبی حاکمیت هرگز نمی توان امیدوار بود به تحقق برابری جنسیتی یافت. هرچند که بدون در نظر گرفتن این فاکتور هم باز عملکرد مسئولین در توسعه و آبادانی و پیشرفت کشور به هیچ وجه مثبت نبوده است. بدون تغییرات سیاسی همه این ها در سطح نظریه می ماند.

□ برگزیده اخبار

- ۶ کارگر مجتمع نیشکر هفت تپه به نام های یوسف بهمنی، ابراهیم عباسی منجزی، محمد خنیفر، ایمان اختری، مسلم چشم خاور و محمود خدایی از اتهام "اخلال در نظم عمومی از طریق انجام حرکات نامتعارف بوسیله تحریک کارگران به ایجاد اعتصاب و تجمع غیرمجاز منجر به اخلال در روند تولید شرکت" تبرئه شدند.
- دو متخلف زیست محیطی در حین زنده‌گیری ۴ قطعه پرنده سهره طلایی در شهرستان شهرکرد بازداشت و به تحمل ۳ ماه حبس تعزیری محکوم شدند.
- دادگاه تجدیدنظر استان سمنان، بهنام اسکندرانی، یلدا فیروزیان و اردشیر فناییان سه شهروند بهایی ساکن سمنان را مجموعاً به ۱۲ سال حبس محکوم کرد.
- دادگاه تجدیدنظر استان سمنان، ۹ تن از شهروندان بهایی ساکن بیرجند را مجموعاً به ۲۸ سال و شش ماه زندان محکوم کرد.
- محمد پرهام، عضو شورای شهر بروجرد، به دلیل "توهین به رهبری" از طریق انتشار مطالبی در فضای مجازی، توسط نیروهای امنیتی بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شد.
- روزنامه ایران، از تنبیه بدنی یک دانش آموز به صورت برهنه، در یکی از مدارس شهرستان هامون توسط معلم خبر داد.
- در پی واژگونی سرویس مدرسه که در شیراز - پل میانرود به سمت باهنر رخ داد، ۴ دانش آموز ۱۴ و ۱۵ ساله و راننده سرویس مدرسه مصدوم و به مراکز درمانی منتقل شدند.
- نرگس محمدی، سخنگو و نایب رییس کانون مدافعان حقوق بشر از زندان اوین به زندان زنجان منتقل شد.
- مستند «اختاپوس» که قرار بود در حوزه هنری اکران شود، با حکم قضایی توقیف شد.
- بابک آقازاده شهروند و رفتگر شهرداری ملکان، توسط نیروهای اداره اطلاعات این شهر در حین کار بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شد.
- سه شهروند در استان قم به دلیل مدیریت یک کانال تلگرامی بازداشت شدند. فرمانده انتظامی استان قم محتوای این کانال تلگرامی را "ضد انقلاب" عنوان کرد.
- مهدی سعیدی سخا، شهروند اهل تبریز و زندانی سیاسی سابق، توسط نیروهای امنیتی در منزل خود در تبریز بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شده است.
- بخشی از گورستان تاریخی مسیحیان در اصفهان توسط افرادی ناشناس تخریب شد.
- سها مرتضایی، دبیر وقت شورای صنفی مرکزی دانشجویان دانشگاه تهران، در اعتراض به ادامه بازداشت خود دست به اعتصاب غذا زد.
- نصرت بهشتی فعال مدنی و فرهنگی بازنشسته ساکن مشهد توسط نیروهای اداره اطلاعات این شهر در منزل خود بازداشت شد.
- نیما صفار سفلائی، شاعر، نویسنده و فعال مدنی ساکن گرگان پس از حضور در واحد اجرای احکام دادگستری گرگان بازداشت و جهت تحمل دوره محکومیت خود به زندان

گرگان منتقل شد.

- در پی برخورد سرویس مدرسه با کامیون در محدوده سعادت آباد محور باغین به کرمان ۹ دانش آموز زخمی شدند.
- یک طلبه حوزه علمیه، توسط مأمورین اداره اطلاعات شهرستان سرباز، در منزل شخصی واقع در روستای گورناگان بازداشت شد.
- ناصر همتی، پزشک و فعال مدنی در اصفهان به دلیل فراخوان وی در صفحه توئیتر برای شرکت در مراسم چهلم جانباختگان اعتراضات آبان‌ماه، توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.
- مدیر مسئول وقت روزنامه آرمان به اتهام "نشر اکاذیب به قصد اضرار به غیر" توسط دادگاه مطبوعات، مجرم شناخته شد.
- یک راننده متهم به آزار جنسی زنان با شکایت ۳ شاکی پرونده بازداشت شد.
- جمعی از پرستاران مشهد، در اعتراض به عدم پرداخت معوقات کارانه و عدم اجرای قانون تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری، در مقابل ساختمان استانداری خراسان رضوی دست به تجمع زدند.
- عبدالرضا علیمحمدی، دادستان عمومی و انقلاب شهرکرد از بازداشت ۲۳ دختر و پسر در مهمانی خصوصی در این شهرستان خبر داد.
- مدیر آموزش و پرورش نوشهر از تنبیه بدنی یک دانش آموز مقطع ابتدایی توسط معلمش در این شهرستان خبر داد و گفت که با این که حکم معلم خاطی لغو شده، ولی با این حال این موضوع به صورت قانونی هم پیگیری می‌شود.
- جمعی از ناوایان استان قزوین با حضور در مقابل استانداری خواستار رسیدگی مسئولان به مطالبات خود و افزایش نرخ نان شدند.
- متصدیان یک باشگاه ورزشی در محدوده خیابان فرشته واقع در تهران، بازداشت شدند. علت این اقدام عدم تفکیک زنان و مردان در این باشگاه و اصطلاحاً مختلط بودن این باشگاه اعلام شده است.
- جعفر ابراهیمی، معلم و عضو کانون صنفی معلمان تهران، در بهشت سکینه کرج توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.
- نیروهای امنیتی در رشت به محل کار و منزل زهره اسدپور، فعال حقوق زنان مراجعه کردند و به تفتیش و ضبط برخی وسایل از جمله تلفن همراه او پرداختند.
- سعید دهقان، وکیل مدافع فریبا عادل خواه شهروند فرانسوی بازداشت شده در ایران، از صدور قرار منع تعقیب برای خانم عادل خواه از بابت اتهامات «جاسوسی و تشویش اذهان عمومی» خبر داد.
- سخنگوی اورژانس کشور از مصدومیت ۵ دانش آموز در پی تصادف سرویس مدرسه در محور حاجی آباد-وکیل آباد کرمان خبر داد.
- بخشعلی کامرانی، فرمانده انتظامی استان همدان از بازداشت یک متهم به اسیدپاشی در شهر همدان خبر داد.
- رئیس پلیس فتا فرماندهی انتظامی استان مرکزی از بازداشت یک شهروند در اراک به دلیل "حیوان آزاری" خبر داد و گفت که این شهروند اقدام به آزار یک قلاده سگ و انتشار کلیپ آن در فضای مجازی کرده بود.
- یک متهم به آزار جنسی کودکان در تهران با شکایت همسر خود بازداشت شد. وی که یک مربی ورزشی است متهم شده که شاگردانش را به بهانه‌های مختلف به خانه می‌کشاند و

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

مورد آزاد قرار می‌داد.

- حکم صادره علیه یک متهم در شهرضا، مبنی بر تحمل ۷۴ ضربه شلاق، در میدان شهدای این شهرستان به اجرا درآمد.
- کانال خبری انتخاب از توقیف وبسایت رسمی این رسانه با دستور هیات نظارت بر مطبوعات خبر داد.
- فردی که لحظه برخورد موشک با هواپیمای تهران-کیف را ضبط کرده بود در رباط کریم بازداشت شد.
- دفتر انتشارات «اندیشه نو»، ناشر کتاب‌های زبان ترکی در تهران توسط ماموران قضایی پلمب شد.
- جلوه جواهری و کاوه مظفری، دو تن از بازداشت شدگان مراسم چهلمین روز کشته شدن نوید بهبودی یکی از جانباختگان اعتراضات آبان با تودیع قرار وثیقه از زندان آزاد شدند.
- دفتر انتشارات «تک درخت»، ناشر کتاب‌های زبان ترکی در تهران توسط ماموران قضایی پلمب شد.
- وجود نقص فنی در دودکش بخاری یک هنرستان دخترانه در خیابان شهیدان غربی شهر اصفهان موجب مسمومیت ۹ نفر از دانش‌آموزان این هنرستان شد.
- رئیس پلیس امنیت عمومی استان اصفهان از پلمپ ۵۱

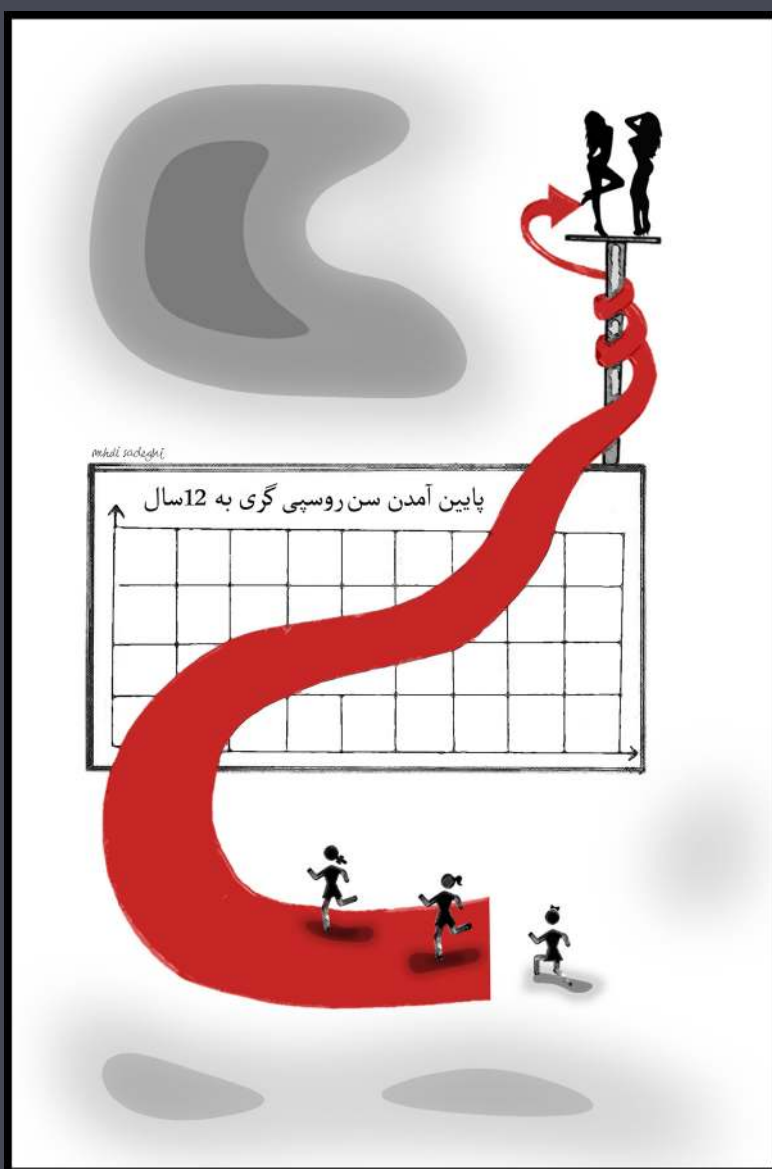
واحد صنفی فروش پوشاک به دلیل فروش آنچه لباس‌های نامتعارف عنوان کرده در این شهر خبر داد.

- یک شهروند ساکن روستای زیارت از توابع شهرستان سیریک، بر اثر شلیک مستقیم نیروهای دریابانی کشته شد.
- فرمانده انتظامی بندر انزلی از بازداشت یک شهروند در این شهرستان به دلیل «حیوان آزاری» خبر داد و گفت که این شهروند اقدام به آزار یک قلاده سگ و انتشار کلیپ آن در فضای مجازی کرده بود.
- ماهرخ روستا یکی از بازداشت شدگان مراسم چهلمین روز کشته شدن نوید بهبودی یکی از جانباختگان اعتراضات آبان با تودیع قرار وثیقه از زندان آزاد شد.
- یک زن جوان در منطقه هفت چنار تهران، اقدام به خودسوزی کرد و به بیمارستان منتقل شد.
- علیرضا افروغ، رئیس شبکه بهداشت شهرستان دیشموک در استان کهگیلویه و بویر احمد از مرگ مادر نوجوان ۱۵ ساله در پی خودسوزی خبر داد.
- یک دختر نوجوان در شهرستان بوکان دست به خودکشی زد.
- یازده شهروند در شهرستان مرودشت در رابطه با یک صفحه اینستاگرامی بازداشت شدند. اتهام این شهروندان انتقاد از برخی مسئولین و نهادها و متشنج کردن جو سیاسی و امنیتی شهر عنوان شده است.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

کارتون ماه



کاری از مهدی صادقی



حسین شریعتمداری؛ سردبیر و مدیر مسئول روزنامه کیهان

فرهنگی

□ خاطرات یک خبرنگار؛ نقش مخرب حسین شریعتمداری در نابودی موسسه بزرگ کیهان



کیومرث امیری کله جویی
روزنامه نگار

از موسسه بزرگ کیهان طی نزدیک به دو دهه مدیریت حسین شریعتمداری جز یک ویرانه چیزی باقی نمانده است. حسین شریعتمداری که نزدیک به دو دهه است به عنوان نماینده ولی فقیه و سرپرست موسسه کیهان و مدیر مسئول روزنامه کیهان مشغول فعالیت در این موسسه است، موسسه کیهان را که تا پیش از آن یک غول رسانه ای با ثروت هنگفت به شمار می رفت به نابودی کامل کشانده است به طوری که جز یک ویرانه چیزی از آن باقی نمانده است.

شریعتمداری علاوه بر مسئولیت های مهم و حساس دیگری که در نهادهای امنیتی مملکت دارد، ظرف این سال ها که مسئولیت تام و تمام موسسه بزرگ کیهان را نیز عهده دار است با عملکرد خودمحورانه و خودخواهانه خود متاسفانه این موسسه فرهنگی و رسانه ای را فدای خواسته های شخصی و آمال و افکار خاص خود کرده و آن را به نابودی کامل کشانده و در این خصوص کارنامه بسیار سیاهی را از خود بر جای گذاشته است.

متاسفانه به دلیل آن که هیچ گونه دسترسی به حسابرسی موسسه کیهان برای هیچ کس از جمله نگارنده وجود ندارد لذا با تمسک به مشاهدات عینی و واقعیات ملموس در این

خصوص با اختصار به این موضوع می پردازیم. موسسه های کیهان و اطلاعات از جمله موسسه های رسانه ای بودند که با پیروزی انقلاب مصادره شده و جزء اموال بنیاد مستضعفان قرار گرفته و در نتیجه زیر نظر رهبری اداره می شوند. ولی فقیه نماینده خود را به عنوان سرپرست این موسسات می گمارد و شریعتمداری نیز به عنوان نماینده ولی فقیه و سرپرست موسسه کیهان و مدیر مسئول روزنامه کیهان نزدیک به ۲۰ سال است بدون آن که کمترین نظارتی بر عملکرد او وجود داشته باشد، موسسه کیهان را در اختیار دارد. کیهان علاوه بر این که مدرن ترین چاپخانه در خاورمیانه را در پیش از انقلاب در اختیار داشت، از حیث ثروت نیز موسسه ثروتمندی به شمار آمده و از درآمدهای هنگفتی نیز برخوردار بود. این موسسه تنها نزدیک به ۲۲ نشریه را به صورت روزانه، هفتگی و ماهانه و ... چاپ و نشر می کرد که می توان به کیهان روزانه، زن روز، کیهان هوایی، کیهان ورزشی و ... اشاره کرد و علاوه بر آن در زمینه فعالیت های اقتصادی نیز فعالیت قابل توجهی داشته است.

این موسسه به عنوان یکی از نهادهای نورچشمی رهبر و وزارت ارشاد، علاوه بر آن که هر ساله مقادیر قابل توجهی سهمیه کاغذ و فیلم و زینک با نرخ دولتی دریافت می کند از بالاترین بودجه اختصاصی و مزایای رسانه ای دیگر نیز برخوردار است. تابستان سال ۱۳۶۷ به عنوان خبرنگار روزنامه کیهان در دفتر سرپرستی این روزنامه در کرمانشاه استخدام شدم. لازم به

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

توضیح است تنها روزنامه ای که در آن سال ها خبرنگار رسمی داشت، روزنامه کیهان بود.

در بدو همکاری ام با کیهان، از دو خبرنگار دفتر سرپرستی روزنامه کیهان، یک نفر آن ها سالخورده و در آستانه بازنشستگی بود و نفر دیگر که فقط چند سالی بود در کیهان مشغول کار شده بود، به تازگی به عنوان مسئول روابط عمومی مخابرات کرمانشاه به استخدام مخابرات درآمده بود و در حال تسویه حساب با کیهان بود.

زمانی که من کارم را با روزنامه کیهان شروع کردم، دفتر سرپرستی کرمانشاه ۷ نفر پرسنل با عناوین: سرپرست، خبرنگار، مسئول امور مالی، مسئول امور اداری، توزیع کننده، راننده و آبدارچی داشت. این دفتر همچنین دارای دو دستگاه خودرو بود و در ساختمانی قابل قبول در مرکز شهر، یعنی پایین تر از میدان مصدق واقع بود.

در آن سال ها میانگین فروش روزانه روزنامه کیهان در کرمانشاه نزدیک به ۱۲۰۰ الی ۱۵۰۰ نسخه در روز بود.

تمام شهرستان های تابعه استان که نزدیک به ۱۵ شهرستان بودند دارای خبرنگار و نمایندگی کیهان بودند و خبرنگاران این شهرستان ها فعالیت چشمگیری در زمینه ارسال اخبار شهرستان های خود و نیز جذب آگهی داشتند.

سال ۱۳۶۷ یعنی زمانی که من کارم را در روزنامه کیهان شروع کردم کسی به نام اصغری سرپرست آن زمان موسسه بود که طولی نکشید وی از کیهان رفت و جوان کم سن و سالی به نام مهدی نصیری سرپرست موسسه کیهان شد.

مهدی نصیری حدود سه سال در موسسه کیهان به کارش ادامه داد و ناگهان جایش را به حسین شریعتمداری داد.

شریعتمداری به محض شروع به کار، دست به تصفیه گسترده روزنامه نگاران و کارکنان کیهان زد و با بازخرید کردن و یا اخراج، تقریباً نیمی از زبده ترین آن ها را از ادامه فعالیت در کیهان محروم و تعداد کمی را البته فقط در تهران جایگزین آن ها کرد.

از سوی دیگر طولی نکشید که چهار صفحه روزنامه کیهان را که مختص اخبار شهرستانها بود، به یک صفحه تقلیل داد. علی رغم آن که روز کارگر برای کارکنان کیهان روز تعطیل به حساب نمی آمد ولی با آن عده که در این روز سرکار حاضر نمی شدند هم برخوردی صورت نمی گرفت در حالی که با ورود شریعتمداری به کیهان ۱۱ اردیبهشت روز کارگر برای کارکنان کیهان تخطی از قوانین تلقی شده و با کسانی که این روز را به عنوان روز تعطیل رسمی در محل کار حاضر نمی شدند، به شدت برخورد می شد.

شریعتمداری فضای مذهبی افراطی تری را بر موسسه حاکم کرد و محدودیت های زیادی را به وجود آورد.

یک سال از مدیریت وی در کیهان نگذشته بود که تمامی نمایندگی ها و خبرنگاران شهرستان های استان دست از کار

کشیده و عملاً تعطیل شدند. فروش روزنامه که تا حدودی کم شده بود به تعدادی اندک، یعنی روزانه کمتر از صد نسخه رسید و تقریباً همه مشترکین اشتراک خود را قطع کردند و اوضاع به کلی تغییر کرد.

تعدیل نیرو، اخراج و بازخرید خبرنگاران و کارکنان موسسه کیهان توسط حسین شریعتمداری، نماینده ولی فقیه و سرپرست موسسه کیهان و مدیر مسئول روزنامه کیهان ادامه پیدا کرد و در سال ۱۳۷۶ و همزمان با روی کار آمدن اصلاح طلب ها، مرحله دوم تعدیل نیرو به اوج خود رسید و در این مرحله صدها نیروی خبره و کار کشته به همراه کارکنان بخش های خدماتی از کیهان، کنار گذاشته شدند که شامل حال من هم شد. در حالی که حقیقتاً نه اعتماد و باوری به اصول گرا داشتم و نه اصلاح طلب و با این حال مجبور به استعفا شدم. ده سال از بهترین و حساس ترین سال های عمرم را برای این موسسه فعالیت کرده بودم و اکنون در بدترین شرایط زندگی و سنی و در حالی که بچه ها بزرگ شده بودند به بهانه واهی این که اصلاح طلب هستم و در خط ولایت فقیه نیستم، ظالمانه از کار بیکارم کردند. هر چند کیهان مزایای خوبی برای من نداشت، ولی عشق و علاقه به حرفه خبرنگاری و این که سالهای حساس عمرم را در این موسسه کار کرده بودم، بیکار شدنم در چنین شرایطی موجب خسارات زیادی به من و خانواده ام شد.

شریعتمداری با چند نفر از معاونین و همفکران خود در دفتر کارش در تهران، مشغول انتخاب تیتراهای تند و البته آبکی روزنامه کیهان بود و به جز تعدادی نیروی کار فنی و خدماتی ساده، احتیاج به نیروی دیگری نداشت و با چنین رویه ای کار خود را پیش برده و هنوز هم پیش می برد. شریعتمداری در عمر بیست ساله مسئولیت خود در کیهان نه تنها یک نفر را در این موسسه بزرگ استخدام نکرد بلکه باعث بیکار شدن صدها نیروی کار با تجربه و ایجاد گرفتاری برای خانواده های آن ها هم شد.

امروز که اتفاقی از مقابل دفتر کیهان در کرمانشاه عبور می کردم این دفتر را در سکوت و انزوا مشاهده کردم.

اتاقکی کوچک و اجاره ای در محله ای پرت و پایین شهر (کل هواس) و با تنها یک پرسنل زن، یعنی خانمی که بازنشسته کیهان است و عملاً کاری انجام نمی دهد، دفتر سرپرستی کیهان کرمانشاه را تشکیل می دهد. با خبر هستم که همین اوضاع را می توان در دفاتر دیگر استان های کشور نیز مشاهده کرد و به این ترتیب روزنامه ای که در سال ۱۳۲۱ با صاحب امتیازی عبدالرحمان فرامرزی و مدیر مسئولی مصطفی مصباح و در یک صفحه A4 کار خود را آغاز کرد و در طول دو دهه به یک غول رسانه ای و اقتصادی با صدها نیروی کار تبدیل و در مدت زمان کوتاهی به دست حسین شریعتمداری که داعیه حل تمام مشکلات کشور و جهان را هم دارد؟!، به یک ویرانه بدل شد.

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵



اقتصادی

□ بودجه نظامی ایدئولوژیک؛ بودجه ۹۹!



مرتضی هامونیان
فعال حقوق بشر

جمهوری اسلامی و در نتیجه درآمدهای حاصل از آن به عنوان بخش اعظمی از منبع درآمدی بودجه در چه وضعیتی قرار دارد. اما تنها مسئله درآمدی بودجه ۹۹ و وضعیت صادرات نفت ایران نگران کننده نیست. ظاهراً بودجه نویسان امسال فراموش کرده اند که دقیقاً در چه شرایط اقتصادی به نوشتن این بودجه دست زده اند. در بودجه ۹۹ ما با افزایش هزینه های جاری و عمرانی روبرو هستیم. "هزینه های جاری در لایحه بودجه سال ۹۹ در مقایسه با قانون بودجه سال ۹۸ با رشدی ۴ درصدی از ۳۵۲ هزار میلیارد تومان به ۳۶۷ هزار میلیارد تومان رسیده است. هزینه های عمرانی یا همان تملک دارایی های سرمایه ای لایحه بودجه سال ۹۹ در مقایسه با قانون بودجه سال ۹۸ با رشدی ۴۰۵ هزار میلیارد تومانی حدود ۷۰۳ هزار میلیارد تومان در نظر گرفته شده است." منابع عمومی هم در بودجه ۹۹، رشد هشت درصدی دارند. با این تفاسیل ظاهر بودجه انبساطی به نظر می رسد. اما ناظر به تورم ۴۱ درصدی و رشد هشت درصدی این بودجه نسبت به سال گذشته، در واقع یک بودجه انقباضی است. حال باید قدری در این بودجه احتمالاً! انقباضی ریز تر شد تا مشخص شود که درآمد های این بودجه به جیب چه پروژه ها، نهادها و ارگان هایی می رود. بگذارید در این خصوص و پیش از ادامه بحث مثالی زده شود تا وضعیت قدری روشن تر شود. مثالی که خود می تواند نمایانگر وضعیت خرج شدن این بودجه باشد. در ردیف ۱۳۰۰۳۰۱۶۰۱۸ این بودجه، پروژه دوبانده کردن اتوبان کنگاور و اسدآباد مشاهده می شود. این پروژه از سال ۱۳۶۵ آغاز شده و هر ساله بودجه اختصاصی دارد و هنوز هم تمام نشده است. یعنی به مدت سی و سه سال، بودجه عمومی مصروف دو بانده کردن یک اتوبان شده. (۷) کاری که باید همان موقع تمام می شد و حال باید فرزندان و شاید نوه های انجام دهنده آن کار از آن اتوبان رفت و آمد می کردند!

باز بگذارید نگاهی به افزایش ها و یا احیاناً! کاهش های بودجه ۹۹ بکنیم. یکی از بیشترین وزارت خانه ای که افزایش بودجه داشته، وزارت بهداشت است. این وزارتخانه با افزایش ۸۳.۱۱ درصدی بودجه روبرو بوده است. شاید این خبر خوبی برای این وزارتخانه، کارکنان و خدماتش باشد و اتفاقاً بد نباشد که وزارتخانه ای که وظیفه بهداشت و سلامت کشور را بر عهده دارد از چنین افزایش بودجه ای بهره مند بشود. اما

صالح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

قرار است پس از انتخابات مجلس در دوم اسفند، بودجه سال آینده در صحن علنی مجلس مطرح شود. می گویند که نمایندگان پس از اتمام کار کمیسیون تلفیق، باید به حوزه های انتخابیه شان بروند تا به انتخابات برسند. دوم بهمن سال جاری کار کمیسیون تلفیق به پایان می رسد و تا دوازدهم هم نمایندگان زمان بررسی و طرح پیشنهادشان را دارند. بعد همه چیز معلق می شود تا بعد از انتخابات! (۱)

ایران در یک تحریم تمام عیار از همه سو است و وضعیت امروز، اقتصاد این کشور و همچنین میزان درآمدی بودجه را شکل می دهد. اما نکته این جاست که سقف بودجه برای سال ۱۳۹۹، بیست و چهار درصد افزایش داشته و حتی با وجود رقم اصلاح شده سیصد هزار بشکه نفت در روز در جلسه سران قوا، در لایحه بودجه ۹۹ این رقم به یک میلیون بشکه رسیده است. (۲) حال پرسش این جاست که دقیقاً این لایحه با چه مفروضاتی در زمینه تحریم و وضعیت فعلی اقتصاد ایران نوشته و تنظیم شده است؟

می دانیم که بودجه ۹۷ وابستگی حدود ۴۰ درصدی به نفت داشت که این وابستگی در بودجه ۹۸ به ۶۷ درصد رسید. محمدرضا نوبخت معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان برنامه و بودجه در خرداد ماه ۱۳۹۸ از طرح ۲۴ ماده ای دولت در زمینه کاهش وابستگی بودجه به نفت و تقلیل آن به مرز ده درصد خبر می دهد. (۳) اما وابستگی به نفت همین بودجه ۹۹ به گفته رئیس دیوان محاسبات کشور بیش از بیست درصد است. (۵) اقتصاد ایران از سال ها پیش اقتصادی رانتی و نفتی بوده و ظاهراً دستکم تا به حال تلاش حاکمان جمهوری اسلامی در کاهش وابستگی این اقتصاد در رقم بندی بودجه های سالانه به نفت موثر نبوده است. تصویب رقم سیصد هزار بشکه ای در جلسه سران قوا هم تأیید می کند که وضعیت صادرات نفت

تدقیق بیشتری در بودجه نشان می دهد که برخی سازمان ها و وزارتخانه هایی که خودشان وظیفه تنظیم مالی مملکت را برعهده دارند، این بار به فکر خود بوده اند و بیش از صد در صد به افزایش بودجه سازمان و وزارت خانه خود فکر کرده اند! سازمان برنامه بودجه بیش از ۱۴۵ درصد و وزارت امور اقتصادی و دارایی حدود ۱۳۰ درصد افزایش بودجه داشته اند. یعنی در شرایط تورمی و بودجه احیاناً! انقباضی موجود، سازمان ها و وزارت خانه هایی که وظیفه تنظیم مالی مملکت و دولت را برعهده دارند، خود از دارندگان بیشترین افزایش بودجه هستند. احتمالاً فرض کرده اند که حال که وضعیت نابسامان است، چرا ما فکر خود نباشیم؟!

از آن سو اما می بینیم که مثلاً وزارت نیرو با حدوداً نصف شدن بودجه اش روبروست. یا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با کاهش حدود ۱۴ درصدی بودجه اش روبروست. رقم افزایش بودجه آموزش و پرورش نسبت به سال گذشته هم تنها ۲۳ درصد است که با توجه به رقم تورمی ۴۱ درصد، چنگی به دل نمی زند و باز هزینه اش را جامعه فرهنگی کشور باید تحمل کند.

لایحه بودجه امسال در حالی به مجلس رفت که ایران اعتراضات سراسری آبان ماه را از سر گذراند. اعتراضاتی که رسانه های مختلف از صدها کشته در آن خبر دادند که در خیابان و به دست نیروهای امنیتی نظام حاکم کشته شدند. نکته این جاست که در همین بودجه ۹۹، نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات با افزایش بودجه در این لایحه مواجه هستند. یعنی نهادهای امنیتی وابسته به دولت که در واقع نقشی را در سرکوب اعتراضات عمومی در آبان ماه سال جاری ایفا کردند، همه در این لایحه تشویقی! گرفتند و بودجه شان زیاد شده است. این در حالی است که مثلاً بودجه نهاد بسیج کم شده است. انگار هیئت دولتی ها می خواستند به نهادهای امنیتی زیرمجموعه خود بابت سرکوب مردم دست خوشی بدهند و البته از آن سو به بسیج هم بگویند که برود و بودجه اش را از نهاد بالادستی اش یعنی سپاه دریافت کند!

لایحه بودجه ۹۹ را می توان لایحه بودجه ای نظامی دانست. علاوه بر رشد بودجه نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات، بودجه نهادهای نظامی از قبیل وزارت دفاع، ستاد مشترک ارتش، ستاد مشترک سپاه و حتی ستاد کل نیروهای مسلح هم افزایش یافته است که البته بیشترین افزایش را سپاهی ها از آن خود کرده اند. (۸) ظاهراً قرار است بیشتر بودجه بگیرند تا بیشتر در منطقه و حوزه پیرامونی فعالیت بکنند و بیشتر به گروه های شبه نظامی هوادار نظام برسند! دقت کنید! در شرایطی که ایران در وضعیت فاجعه بار اقتصادی است، با افزایش تورم و بالا رفتن خط فقر روبرو هستیم و حدود شصت میلیون نفر یارانه بگیر داریم، بودجه سپاه این گونه افزایش می یابد. پس از کشته شدن قاسم سلیمانی هم مجلس مبلغ ۲۰۰ میلیون یورو را فقط برای دو ماه به نیروی قدس سپاه تقدیم می کند. (۹) این که محل مصرف این بودجه کجاست را خوانندگان قطعاً بهتر از نگارنده می دانند!

در بعد فرهنگی اما با وضعیت خاصی در بودجه ۹۹ مواجهیم. بودجه نهادهایی چون سازمان تبلیغات اسلامی یا نمایندگی ولی فقیه در سپاه کم شده اما با افزایش چشمگیر بودجه امثال جامعه المصطفی یا مرکز خدمات حوزه های علمیه مواجه هستیم. بودجه جامعه المصطفی ۵۳ درصد، ستاد اقامه نماز ۳۳ درصد و دانشگاه اهل بیت ۱۳۶ درصد افزایش یافته است. همچنین جالب است که بودجه بنیاد دائره المعارف اسلامی ۳۵۰ درصد و دفتر عقیدتی فرماندهی کل قوا ۱۶۰ درصد افزایش پیدا

کرده است. (۱۰) باز دقت کنیم. از دی ماه ۹۶ تا آبان ۹۸ خیزش عمومی مردم در خصوص فقر و نداری و ضعف مالی مردمان بوده است. صندوق های بازنشستگی ورشکسته شده یا در یک قدمی ورشکستگی هستند. مملکت با تحریم های کمرشکن روبروست و منابع مالی اش تحدید و تهدید می شود. حال در این وضعیت که اتفاقاً باید از بودجه نهادهایی که نیازهای اولیه مردم را تحت پوشش قرار نمی دهد کاسته و به نهادهای ارگان های دیگری که ارتباط مستقیم با زندگی عادی و روزمره مردم دارند افزوده شود، کاملاً روندی برعکس اتفاق می افتد. بودجه ۹۹ بودجه ای با تقویت بسیار نهادهای نظامی از سویی و نهادهای فرهنگی ایدئولوژیک وابسته به تفکر هسته سخت حاکمیت از سوی دیگر است. بودجه ای نظامی ایدئولوژیک که البته خروجی و دست پخت دولتی است که قرار بود اهل تدبیر و امید باشد و در برابر این نهادهای ایستد. دستکم رئیسش در زمان انتخابات در سال ۹۶ چنین وعده ها و شعارهایی داده بود!

آن چه گفته شد مختصری در خصوص لایحه بودجه سال آینده شمسی است. این لایحه را باید پس از کمیسیون تلفیق مجلس یک بار دیگر خواند و دید که چه اتفاقاتی برای آن افتاده است. همچنین باید منتظر پیشنهادات نمایندگان و همچنین خروجی صحن علنی مجلس ماند. اما به قول معروف! سالی که نکوست از بهارش پیداست! لایحه ای که پیش از انتخابات مجلس چنین نظامی ایدئولوژیک بسته می شود و قرار است پس از انتخابات مجلس به صحن علنی برود، شاید پیشانی نوشتش معلوم باشد. لایحه در شرایطی در کمیسیون تلفیق مجلس است که سیل در سیستان و بلوچستان، گاهی چهار تا هشت متر روستاهای این استان را به زیر آب برده است. دقت کنیم! روستاهای یک استان محروم کشور چهار تا هشت متر زیر آب اند. اما برخی نهادهای چنان که گفته شد بودجه می گیرند!

سال آینده سال سختی برای مردم ایران خواهد بود. با این وضعیت لایحه بودجه، خیال پردازی در خصوص منابع درآمدی آن به خصوص نفت و وضعیت سیر تصویب، هزینه های سختی این راه را مردم باید پرداخت کنند. مردمی مظلوم که دستکم در دو خیزش در طول حیات این دولت فعلی، صدها کشته داده اند تا صدایشان شنیده شود. مردمی که در حال له شدن زیر شعار محوری حاکمیت هستند و البته حال برخاسته اند تا حق شان را بستانند. روز تحقق حق مردم دیر نخواهد بود.

پانویس ها:

- ۱- بررسی بودجه سال ۹۹ در مجلس پس از انتخابات ۲ اسفند - تسنیم - بیست دی ۱۳۹۸
- ۲- افزایش ۲۴ درصدی سقف بودجه ۹۹/ وعده جدا شدن بودجه جاری از نفت محقق نشد - خبرگزاری فارس - ۱۶ آذر ۱۳۹۸
- ۳- نماینده مردم قائم شهر گفت: وابستگی ۶۷ درصدی بودجه سال ۹۸ به نفت - بورس نیوز - ۱۴ بهمن ۱۳۹۷
- ۴- وابستگی بودجه ۹۸ به نفت چقدر است؟ - مشرق نیوز - ۲۱ خرداد ۱۳۹۸
- ۵- دیوان محاسبات: وابستگی بودجه ۹۹ به نفت بیش از ۲۰ درصد است - خبرگزاری فارس - ۲۷ آذر ۱۳۹۸
- ۶- لایحه بودجه سال ۹۹ انقباضی است یا انبساطی؟ - تابناک - ۱۷ آذر ۱۳۹۸
- ۷- حواشی بودجه ۹۹: بودجه نهادهای فرهنگی و مذهبی امسال هم حاشیه ساز شد - سلام نو - ۱۹ آذر ۱۳۹۸
- ۸- لایحه بودجه ۹۹: سهم سپاه، ارتش و روحانیون چقدر است؟ - علی خردپیر - بی بی سی فارسی - ۱۸ آذر ۱۳۹۸
- ۹- لاریجانی: ۲۰۰ میلیون یورو به سپاه قدس برای مقابله با آمریکا اختصاص می یابد - خبرگزاری دانشگاه آزاد اسلامی - ۱۷ دی ماه ۱۳۹۸
- ۱۰- رکوردشکنی بودجه حوزه های علمیه در بودجه ۹۹: منابع نهادهای موازی چقدر رشد کرد؟ - یورونیوز - هشتم دسامبر ۲۰۱۹

صحیح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵



کودکان

□ کارنامه مردود ایران، ۲۵ سال پس از کنفرانس پکن

در مورد کودکان دختر



الهه امانی

کنشگر کمیسیون زنان سازمان ملل

سال ۲۰۲۰، ربع قرن از چهارمین کنفرانس جهانی زنان سازمان ملل در پکن می گذرد. در کمیسیون زنان سازمان ملل در سال جاری که در ماه مارس در مقر سازمان ملل در نیویورک برگزار می شود، کارنامه کشورهای گوناگون در زمینه انجام تعهداتی که امضای خود را بر پای آن نهاده اند، مورد بررسی قرار می گیرد.

ایران در زمره کشورهایی است که گزارش پیشرفت های زنان را در خلال ربع قرن گذشته به سازمان ملل ارائه کرده است اما این گزارش بسیار جای بحث دارد چرا که بین واقعیات تلخ جامعه امروز ایران در زمینه زنان و دختران و آن چه که در گزارش آمده، تفاوت فاحشی وجود دارد. لازم به ذکر است که آمریکا تا ماه ژانویه هیچگونه گزارشی را در این زمینه ارائه نداده است و به تعبیری طبق شواهد موجود، نهادهای مدنی و سازمان های زنان از دولت کنونی آمریکا انتظار چندانی برای شرکت فعال ندارند، زیرا آمریکا خود به نقض و محدود کردن حقوق دست یافته زنان کمر بسته است.

در سندهای کنفرانس پکن، ۱۲ محور نگران کننده برای زنان و دختران در سطح جهان برشمرده شد که دربرگیرنده چالش های زنان و دختران در زمینه فقر، آموزش، بهداشت، خشونت، مناقشات مسلحانه، اقتصاد و قدرت تصمیم گیری، مکانیسم

های نهادهای حقوق بشری، رسانه، محیط زیست و دختر بچه ها "کودکان دختر" است. واژه "کودکان دختر" در کنفرانس پکن برای اولین بار در اسناد بین المللی انعکاس پیدا کرد که تبعیضات جنسی - جنسیتی روا داشته شده به کودکان دختر را به عنوان یکی از آسیب پذیرترین بخش های جامعه انسانی در سطح جهان مورد بررسی قرار دهد.

اگر در ادبیات توسعه واژه کودکان و شاخص های زندگی کودکان و کیفیت زندگی آنان مورد توجه قرار می گرفت، زمانی که شاخص های جهانی، شرایط زندگی کودکان را با نگاهی که از حساسیت های جنسیتی برخوردار است مورد بازبینی قرار می دهد، شکاف عظیم بین زندگی کودکان دختر و کودکان پسر به وضوح قابل مشاهده می شد.

جامعه جهانی راهی نسبتا طولانی را در زمینه احترام به حقوق کودکان سپری کرده است. نخستین بار در ۲۰ نوامبر ۱۹۵۴ "روز جهانی کودک" اعلام شد. ۵ سال پس از آن، در ۲۰ نوامبر ۱۹۵۹، مجمع عمومی سازمان ملل اعلامیه حقوق کودکان را صادر کرد. در سال ۱۹۸۹ بود که کنوانسیون حقوق کودکان تهیه شد و در سال ۱۹۹۰ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید. کنفرانس پکن ۵ سال بعد از تصویب این کنوانسیون برگزار شد و جای آن داشت که به آسیب پذیرترین قشر جامعه یعنی کودکان به طور خاص توجه شود. اکنون ۲۵ سال بعد از کنفرانس پکن صدای کودکان دختر، خواسته ها و مطالبات آنان و نقشی را که می توانند برای آینده بهتر جامعه بشری ایفا کنند، به آرامی در کریدورهای قدرت و گردهمایی جهانی، از حاشیه به مرکز در گذار است. از

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

کنفرانس G7 در سال ۲۰۱۸ تا کنفرانس زنان در ۲۰۱۹ در کانادا که ناتاشا موامسا **Natasha Mwamsa** از زامبیا با رئیس جمهور کانادا بر روی صحنه رفت، تا سخنرانی ملاله یوسف زی در سازمان ملل و نقشی که گرتا تونبرگ سوئد برای حفظ محیط زیست و تعهد دولت ها در عرصه جهانی ایفا کرده و یاریده‌ی مآپندی هند که دولت هند را برای عدم سیاست های حفظ و سلامت محیط زیست به دادگاه کشانده است، نمونه هایی از قدم های آرام و پیش رونده برای دختران در سطح جهانی است. اما تعهدات پکن به علت عدم اراده و خواست سیاسی دولت ها بسیار با آینده ای که در پکن تصور می شد، تفاوت دارد.

طی سال ۲۰۱۹، ۱۲ میلیون دختر زیر سن ۱۸ سال ازدواج کرده اند و ۱۳۰ میلیون دختر بچه نیز هنوز به آموزش ابتدایی دسترسی ندارند. همچنین ۱۵ میلیون دختر بین سن ۱۵ تا ۱۹ سال تجربه رابطه جنسی ناخواسته و تحت فشار را دارند. ۱/۱ بیلیون دختر جهان در قرن کنونی نباید بیش از این آسیب هایی را که نقض حقوق انسانی آنان است، تجربه کنند و خواهان آینده ای بهترند.

امروزه زنان و دختران همپای مردان و پسران به صورت فزاینده ای در اعتراضات، اعتصابات، گردهمایی در خیابان و در فضای مجازی با جرات از صاحبان قدرت و سرمایه پاسخگویی می طلبند؛ نمونه های چنین جنبشی را در آبان ماه سال جاری در ایران و در سایر کشورهای مجاور و همچنین در در راهپیمایی عظیم زنان که در ۱۸ ماه ژانویه ۲۰۲۰ در آمریکا برگزار شد، شاهد هستیم.

در کمپین/ کارزار کنونی سازمان ملل، تحت عنوان "gen-eration equality"، زنان همراه با مردانی که خواهان رفع هرگونه تبعیض علیه زنان هستند، در همگرایی و همیاری جهانی، خواهان حقوق برابر، تقسیم عادلانه و مساوی کار خانگی بدون دستمزد، پایان دادن به اذیت و آزار در خانه، محیط کار، خیابان و همچنین در فضای مجازی، شرکت در حیات سیاسی و ایفای نقش تصمیم گیری ها است. این همگرایی و هم اندیشی کودکان دختر در کنار نسل های دیگر زنان و پشتیبانان مرد چنین حرکتی، نوید آن را دارد تا صدای اعتراض و خواست پاسخگویی از دولت ها اعتلای نوینی یابد. جمهوری اسلامی که در خلال ربع قرن گذشته در اجلاس های جهانی، کنفرانس ها و گردهمایی های سازمان ملل همواره بر این امر تاکید داشته که "کیان خانواده" و سلامت آن جایگاه ویژه ای در ایران دارد، نه تنها کارنامه مثبتی در زمینه تعهدات بین المللی به کودکان و به ویژه کودکان دختر ندارد بلکه از سایر کشور های منطقه نیز واپسگرایانه تر عمل کرده است که امروزه فرایند آن ها یکی از چالش های بزرگ اجتماعی و آسیب هایی است که حتی نهادهای دولتی نیز در کتمان آن نمی توانند پرده پوشی کنند. از طرفی دیگر ایران کنوانسیون

حقوق کودک را که شامل ۵۴ ماده و ۴ پروتکل "۲ پروتکل اختیاری و ۲ پروتکل الحاقی" است، به طور کامل امضا نکرده است. امضای این کنوانسیون توسط ایران با این شرایط است که چنان چه مفاد آن در برابر قوانین شرعی و مصوبات قانونی این کشور قرار گیرد، مورد اجرا نیست. همچنین ایران از ۴ پروتکل این کنوانسیون که منع خرید و فروش کودکان، هرزه نگاری **pornography**، منع ازدواج کودکان، منع سن به کار گیری کودکان در مناقشات مسلحانه و منع اعدام کودکان را دربر می گیرد، تنها یکی از پروتکل ها را امضا کرده است. لازم به یادآوری است که آمریکا، سودان جنوبی و سومالی کنوانسیون حقوق کودک را اساسا امضا نکرده اند.

یکی از گره گاه های عدم تصویب کنوانسیون حقوق کودک و پروتکل های آن، تناقضات حقوق دختران با قوانین جمهوری اسلامی ایران است که بر اساس قوانین شرعی تصویب شده اند. در بسیاری از کشورهای اکثریت مسلمان، قوانین مدنی بر اساس قوانین اسلامی نبوده و این تمایز به صورت روشنی در حیطه قانون با آن چه در ایران در خلال ۴۰ سال گذشته چون پوسته نازکی بر آسیب های اجتماعی چاره جویی نشده است، تاثیرگذار است.

لازم به ذکر است که خرید و فروش کودکان که بخش آسیب پذیرتر آن دختران کودک هستند و فحشای کودکان که دربرگیرنده دختران زیر سن ۱۸ سالی است که از طریق تن فروشی با فقر مقابله می کنند، توسط ایران امضا شده اما مورد تصویب و پیاده کردن در قوانین داخلی نبوده است. در ۲۳ خرداد ۱۳۹۶، اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، به لغو سند ۲۰۳۰ رای دادند. این سند در سال ۱۳۹۵ توسط کمیسیون علمی، فرهنگی و تربیتی سازمان ملل یونسکو در ایران در چهارچوب برنامه های آموزش ۲۰۳۰ به عنوان سند ملی آموزش تهیه و تدوین شده بود. یک سال بعد در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۶ با اظهارات بهرام قاسمی که "موضع اصولی و تغییر ناپذیر ایران اجرا نکردن قسمت هایی از سند ۲۰۳۰ است که با قوانین و باورهای دینی و اولویت های ملی و ارزش های اخلاقی جامعه ایران در تناقض است" لغو شد.

عدم تعهد به استاندارد ها و شاخص های بین المللی کنوانسیون ها به عنوان روح جمعی جامعه جهانی برای احترام به حقوق انسانی افراد به ویژه آنان که در حاشیه جامعه قرار دارند، عدم خواست سیاسی در زمینه پاسخگویی به مطالبات و زندگی حداقلی شهروندان ایران، بی توجهی به آسیب های متوجه دختران که زیر لایه های پیچیده قدرت و ستم، خشونت و نقض حقوق انسانی قرار دارند، سبب شده که امروزه به استناد آن چه که در مطبوعات ایران و از کلام دست اندرکاران انعکاس می یابد، "سن برقراری رابطه جنسی میان دانش آموزان دبیرستانی کاهش یابد". بر اساس اظهارات مدیر کل دفتر امور آسیب دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی، سن

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

فحشا، این تابوی پنهان اجتماعی در سال ۸۶ پایین آمده و سن دختران فراری نیز ۹ سال، " در شهرهای تهران بین ۹ تا ۱۷ سال است" اعلام شده است که نشان می دهد این آسیب ها در جامعه کنونی ایران به مرحله بحران رسیده است. در این راستا دکتر قرایی، رییس انجمن جامعه شناسی ایران در اواسط سال ۹۰ اعلام کرد که در حال حاضر سن روسپی گری در ایران حدود ۸ تا ۱۰ سال کاهش یافته و از سن ۲۰ تا ۳۰ سال به سن ۱۲ تا ۱۸ سالگی رسیده است. عدم توجه به آسیب های اجتماعی کودکان و به ویژه دختران کودک سبب شده است که تصویب قانونی برای حمایت از کودکان و نوجوانان قریب به ۲ دهه بین مجلس شورای اسلامی، قوه قضاییه، کمیسیون لوایح دولت، و شورای نگهبان در رفت و آمد باشد و در سال جاری نیز چندین بار از سوی شورای نگهبان بازگردانده شد و سرانجام چندی پیش، الهیار ملکشاهی، رییس کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس اعلام کرد که " این لایحه به زودی در مجلس به تصویب خواهد رسید". بی تردید به اجرای مجموعه ای از قوانین پس از ۱۷ سال، حتی پس از تصویب آن در شرایط حساس و کلیدی که کودکان ایران، این آسیب پذیر ترین و آسیب دیده ترین بخش جامعه به آن برای حمایت قانونی نیاز دارند، نیز امیدی نیست.

مصادیق نقض حقوق کودکان دختر، از تمامی اشکال کودک آزاری و خشونت های فیزیکی، روحی، روانی، جنسی کودکان دختر گرفته تا اذیت و آزار و نقض حقوق آنان در فضای جامعه، مواردی جسته و گریخته در رسانه ها انعکاس می یابد؛ از جمله فروش دختران به باند های فرا مرزی و یا در مناطق حاشیه ای ایران به ویژه سیستان و بلوچستان به علت فقر شکننده، ازدواج های اجباری که حتی در بسیاری از موارد

زیر سن قانونی و برون رفت های قانونی آن صورت می گیرد. فرهنگ سازی در رسانه ها در زمینه تشویق ازدواج کودکان، رشد آمارهای کودکان بیوه در ایران، قتل های ناموسی، تجاوز به محارم، آمار رو به رشد فرار دختران از خانه، سقف پایین سن فحشا در ایران، قوانین مربوط به حضانت کودکان، سن کیفری که در لایحه مجازات اسلامی برای دختران و پسران به ترتیب ۹ سال و ۱۵ سال تعیین شده است؛ همه و همه، گواه بر آن است که جامعه ایران گامی در جهت مقابله با آسیب های اجتماعی کودکان و به ویژه کودکان دختر در خلال ربع قرن گذشته برنداشته است. جامعه ایران امروزه خواهان آن است که دولت را پاسخگو برای این تعهدات و پایان دادن به نقض حقوق انسانی و حفظ امنیت کودکان در خانه و در جامعه بداند. روح جمعی و قلب مردم ایران در مقابله خشونت های آبان ماه و سرکوب اعتراضات عمومی که در آن تعدادی از کودکان نیز جان خود را از دست دادند، بغض و خشمی گران را در خود گرفته است.

نسل های زنان و دختران در کنار مردانی که به پتانسیل حضور و مشارکت زنان برای آینده بهتر برای تمامی شهروندان معتقد هستند، امروزه نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان به پا خاسته و امید آینده ای را می دهند که در آن عدالت اجتماعی، امنیت، بهبود شرایط زندگی و امکانات رشد و بالندگی و حمایت های اجتماعی برای تمامی شهروندان یکسان فراهم شود.

پانوش ها:

برای مطالعه بیشتر در این زمینه می توان به سایت های unic-ir.org و un.org، و ohchr.org مراجعه کرد.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵



GIRLS ARE UNSTOPPABLE
#GenerationEquality



داستان کوتاه

□ نفست از کجا درمی آید؟

پروا آتی
داستان نویس



Sonur, Set Face Against Face
Pastel on Cardboard (35 x 45)

نقاشی از سنور

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

پریدم، سرم درد می‌کرد. دو پیک عرق خوردم و در اتاق را باز کردم. یک شماره‌ی پرایویت بهم اس‌ام‌اس زده بود: « خون آبیّه». از تاکسی پیاده شده بودم. راه افتادم سمت پارک. حتمن هوا پس است که آقای پرایویت باز پیامش را کدگذاری کرده است، مثلن یعنی «راس چار و سی‌ودو سه دقیقه هتل استقلال باش». دیگر نیازی به محاسبه زاویه و کشیدن امتداد خط‌ها نبود تا عقربه‌های علامتِ «توان» چار و سی‌ودو سه دقیقه را نشان بدهند. بار اولم که نبود. نمی‌شد نرفت. اما مگر دفعه پیش نگفته بودند آخرین بار است؟ مگر بعدش اخراجم نکرده بودند؟ چه می‌دانم. راهی نیست. زدم بیرون از اتاق، کمی عصبی و بدعقن بودم. بی‌هوا راه افتادم. مقصدی نداشتم. رو به شمال؟ یکهو وزنی سنگین

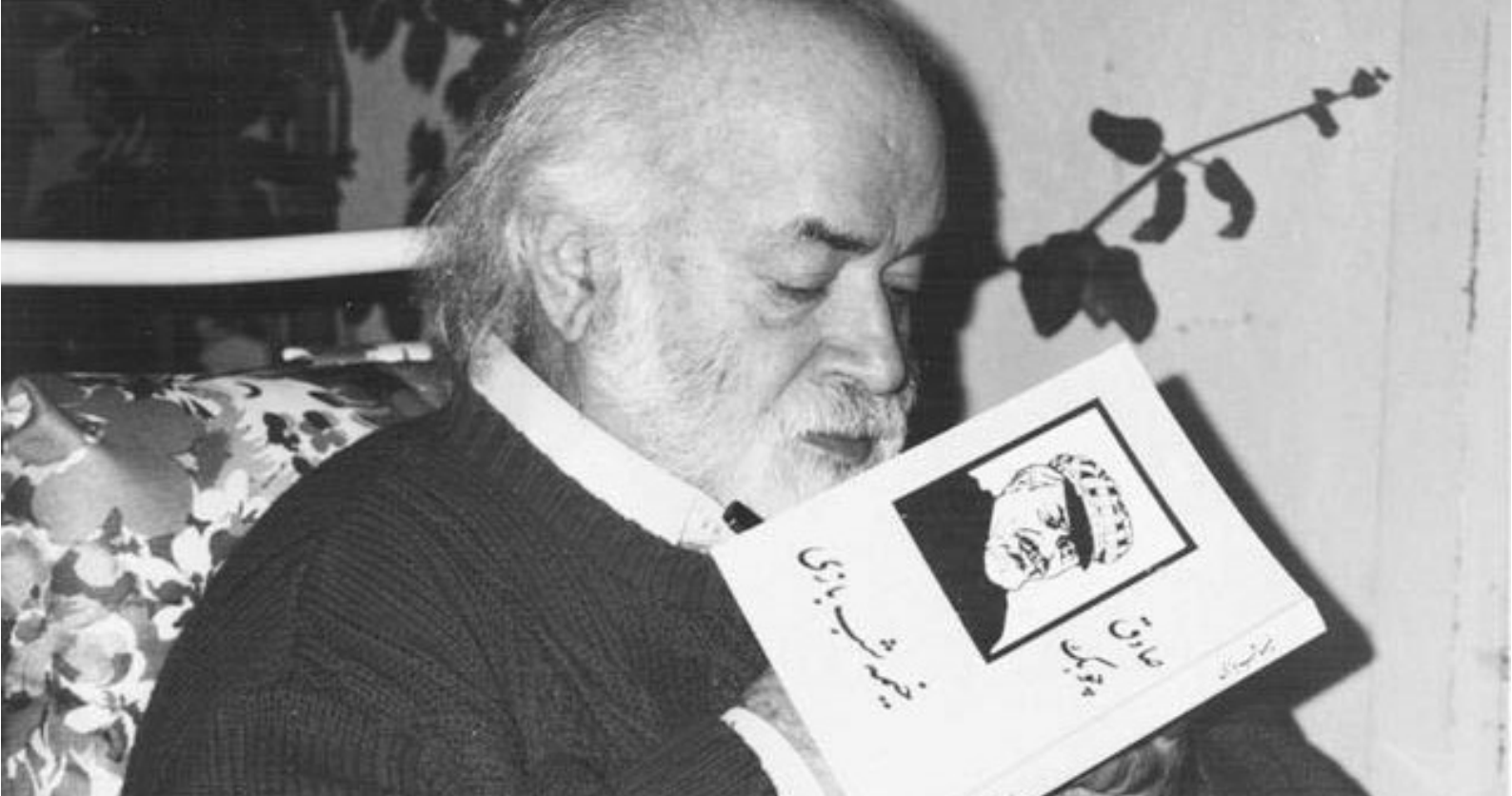
از تاکسی پیاده شدم. خاب دیدم انداخته بودند بیرون از اتاقم و فرستاده بودند توی یک ویلای بزرگ ساحلی. لپ‌تاپم را گرفته بودند و مونیتوری جلوم گذاشته بودند که فقط سه تا کلید داشت. صفر، یک و دو. با آن سه کلید باید گزارش می‌نوشتم. همین که یک حرف را با آن سه کلید کدنویسی می‌کردم، حرف بعدی از دست می‌رفت و کلمه می‌پرید. حس می‌کردم درگیر و بیچاره شده‌ام. یک عده آمدند داخل و با برگه‌ای که هی نشان می‌دادند فهماندند بهم که نصف تخت مال شهرداری‌ست. تخت را نصف کردند و سهم خودشان را بردند. عینکم را گم کرده بودم و سعی می‌کردم زیر تخت حرفی را که از دست رفته بود پیدا کنم که یادم آمد زیر آن نصفه جا مانده است. آخر آنها زیرش را هم برده بودند. از خاب

با تکانه‌ای سنگین‌تر خورد پس کلمه و کله‌پام کرد وسط کوچه. فرصت نکردم خودم را جمع کنم، حتا نتوانستم سرم را برگردانم سمتش. صدای پا و نعره‌هایی از پشت تهدیدکنان که: «نرو... نرو... نرو...». چارست‌وپا هفت‌هشت متری جهیدم، سینه‌خیز کیفم را برداشتم و در رو. دورتر که شدم دیدم چند نفری با دست نشانم می‌دهند و می‌خندند. همه فهمیده بودند انگار. سرعتم را بیشتر کردم و خودم را رساندم به ایستگاه مترو. زودزود جا عوض کردم و دور و بر را پاییدم که کسی نبیند. اما چطور می‌شد کسی نبیند؟ ایستگاه بعدی پیاده شدم و بدو بدو و هاج و واج یک پارک خلوت پیدا کردم. دراز کشیدم روی چمن‌ها و کیفم را سایه‌ی صورتم کردم. داشتم به خودم می‌آدم و نرم‌نرم آرام می‌شدم که صدای تاپ محکمی خورد بیخ گوشم. زهر ترک شدم. از جا پریدم و صاف نشستم. یک هیكل دراز، شکسته و ژولیده با لباس‌های گونی‌طور و پاره‌پوره و ریش بلند با احترامی نظامی بالای سرم خشکش زده بود. با ترس و لرز سرم را بلند کردم. با لحن محکمی که هیچ ربطی به ظاهرش نداشت گفتم: «تو شورشی هستی؟» گفتم نه. گفت «پس ۱۰ تومن بده». شمردم و دادم بهش. بی‌اینکه نگاه کند راهش را کشید و رفت. راه افتاده بودم سمت پارک. زیر سردر کوچک پارک ایستادم. این بار دیگر چه آشی برایم پخته بودند؟ می‌خاستند کجا بفرستند؟ اگر نروم؟ کجا دارم بروم؟ آخرین بار تهدید کرده بودند که حیثیت را می‌برند. قبول کرده بودم. اما حیثیت بدتر رفت. همین شد که به قول خودشان تبیه اما در واقع اخراجم کرده بودند. بیکار بودم. کد آقای پرایویت را باید به فال نیک می‌گرفتم؟ پولش که همیشه خوب بود. اما تا کی؟ اگر نقشه‌شان باشد و بخاهند بیندازندم توی دهان شیر چی؟ آخرین بار هشت نفر از بهترین دوستان‌شان را کت‌بسته تحویل داده بودم، پولش خوب بود، اما اخراجم کردند. حیثیت را هم بردند. بعید است. این شهر به اندازه‌ی روده‌های شیطان سوراخ سنبه دارد. جای دیگری می‌فرستندم حتمن. چرا برنگردم همانجا اصلن؟ زیر سردر کوچک پارک ایستاده بودم. رصدشان کردم، دیدم‌شان و راه افتادم سمت‌شان. همین است. خودم برمی‌گردم پیش‌شان. بی‌غل‌وغش و دوز و کلک. گفتن ندارد، وقتی مسیرم را از شمال رو به شرقی‌ترین و جنوبی‌ترین نقطه‌ی روده‌های این شیطان کج کرده باشم و برگشته باشم پیش‌شان، همانجا که آخرین بار بهترین دوستان‌شان را لو داده بودم، خودشان می‌فهمند که دیگر چیزی ندارم از دست بدهم، می‌فهمند که یکی هستم عین خودشان! تاکسی! رصدشان



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

کرده بودم، دیده بودم‌شان و راه افتاده بودم سمت‌شان. رسیدم کنار نیمکتی که دورش جمع شده بودند. زندگی را به هیچ و پوچ گرفته‌ایم، که چی؟ مگر آنها که کار دارند جا دارند قرارهای کدگذاری‌شده در لابی هتل‌هایی با خون آبی دارند کتاب دارند حقوق و ماموریت و آفرین دارند دولت دارند رای دارند و افتخار دارند زندگی‌شان را به چی گرفته‌اند؟ به سخره گرفته‌اند. ما چی؟ کی؟ ما؟ نداریم. ما دیروز توی زیرزمین کارگاه قصر از ترس هم پریده بودیم توی بغل سرهنگ و باهاش منچ و مارپله بازی کرده بودیم و پریشب ما نبودیم بلکه دشمن بودیم و یکی‌مان را از زیر چاقوی یکی‌شان درآورده بودیم که چرا سیخ جگرش را که دو تا از مال بقیه کم داشته مسخره کرده است. دیروز هم قبل از اینکه هوا پس شود و توهم‌ها بزند بالا و این یکی آن را به توطئه و آن یکی او را به جاسوسی متهم کند زده بودیم به چاک. هر کدام به یک وری. ساعت که از «L*» گذشته بود نشسته بودیم توی یک زیرزمین روباز، بعد آنها سعی کرده بودند با دوز و کلک هدایت‌مان کنند به بیرون از آنجا. ما آقا؟ ما که جایی نداریم! پس برمی‌گردیم همانجا و شروع می‌کنیم مشق و مال هم و بگو بخت و گیراندن آتشی که طعمه‌اش فوت‌ها و سوت‌ها و نفس‌های درهم‌مان است. وقتی هم کارمان به دعا و شعر و روضه بکشد، دوزاری‌مان می‌افتد، جبرینگی که: «اینجا هم دیگر جای ما نیست». رسیده بودم کنار نیمکتی که دورش جمع شده بودند. روی‌شان را به سمتم برگرداندند. آنها که عاشق شورشی‌ها هستند، که دختران و پسران و خاهران و برادران‌شان همه شورشی‌اند، آنها که فکر می‌کنند خون‌شان هرگز آب نمی‌شود، اما آب‌شان هم خونین است، خاک و آسفالت‌شان هم عضلات مذاب و استخوان‌های دررفته‌ی هم‌خون‌ها و هم‌نفس‌هاست، حتمن قبولم می‌کنند. آنها که از این ور بزرگراه بسیج از روی درجه‌ی آفتاب‌سوختگی پوست صورت و ساعدها و بازوها، از روی میزان حرارت نفس‌ها و شمار ضربان رگ‌های بیرون‌زده از شقیقه‌ها، هم‌قبیله‌ای‌های فقیرشان را در آن ور اتوبان می‌شناسند، هر طور و هر چی که باشد، حتا اگر یک جاسوس از بخت‌برگشته‌ی فراری باشد، به اسم کوچک صدایش می‌کنند و قبولش می‌کنند. روی‌شان را به سمتم برگردانده بودند. پرسیدند «تو! خودی‌ای یا نه؟» و من با نفسی برآمده از شش‌های بدنی بیچاره، بازویم و نامه اخراجم را نشان دادم. پرسیده بودند «تو! شورشی‌ای یا نه؟» و من با نفسی برآمده از شش‌های بدنی بیچاره، بازویم و نامه اخراجم را نشان داده بودم.



□ تحلیل گفتمان «روز اول قبر» صادق چوبک



غزاله محمدی
دانشجوی ادبیات

مجموعه در سطح تفسیر

دهه پنجاه دهه بازگشت به خویشتن است. یا به تعبیر بهتر دهه بیداری و به خود آمدن و کندوکاو در پیشینه ها و ریشه ها. در این دهه به گواهی اغلب آثار، یکی از حساسیت ها ترسیم زندگی روستاییان است. برای نخستین بار در آثاری همچون تنگسیر، عزاداران بیل، نفرین زمین و... داستان های واقع گرای نمادین را می بینیم، داستان هایی که علاوه بر واقعی بودن جنبه تمثیلی و نمادگراییانه نیز دارند. روستا در حکم یک محیط نمادین است که نمودی است از کل کشور. در واقع برای ملموس جلوه دادن رابطه ها و ریشه یابی علل معضلات و ترسیم وضعیت فکری آدم ها و در حد امکان چاره گری برای گرفتاری ها، با کوچک کردن جامعه در حد یک روستا، روبه رو هستیم. علاوه بر تنگسیر، سه اثر برجسته دیگر چوبک در همین دهه، ۴۴ و ۴۵، انتشار می یابند: روز اول قبر، چراغ آخر و سنگ صبور. چوبک از طریق نفوذ بر ذهنیات استعار شده ضمیر آدم ها و نقب زدن به پسله های پنهان اجتماع در ریشه های عقب ماندگی و انحطاط در فردیت و فرهنگ حاکم بر رابطه ها کندوکاو کرده است. برای مثال در داستان پاچه خیزک از مجموعه مورد بحث، عدم تصمیم گیری درست جامعه در مقابل یک معضل ساده را می بینیم. هرکسی از دریچه خودش به آن نگاه می کند و حتی معضل را متعلق به خودش و نه چیزی مربوط به تمام اجتماع می داند: "مش حیدر با احتیاط مثل این که بخواهد صندوقچه دخل دکان خودش

را نوازش کند تله را دودستی از رو زمین بلند کرد" / "مش حیدر که موش مالش بود و مثل دارائی خودش به آن نگاه می کرد" و بعد از بزرگ نمایی و تصورات نادرست از معضل به جای بررسی دقیق آن "قد یه بره تغلیه" / "به بینا قد یه گریس"، با نهایت خشونت و بی رحمی بدترین مرگ ها را برایش تصور می کند: نانوا می خواهد او را در تنور بسوزاند، ژاندارم می خواهد با گلوله ای کارش را تمام کند و برزگر می خواهد سیخی درون شکم او فرو کند و... در آخر هم با قبول راه حلی از یک پسرک تهرانی، که عامی بودن و بی سواد ی او از طرز صحبت کردنش کاملاً پیداست و تنها به علت تهرانی بودن، یعنی دارا بودن یک طبقه اجتماعی ظاهراً بالاتر از دیگران مورد پذیرش دیگران است، باعث نابودی تمام اجتماع می شوند!

چوبک همچنین تصاویری یک سویه و اغراق آمیز از تسلط تمایل غریزی بر انسان ها ارائه داده و سیطره جهالت و شقاوت، فقر و فلاکت و باورهای خرافی بر ذهنیات و روابط را نشان می دهد. در ادامه به برخی از این ویژگی ها در مجموعه داستان روز اول قبر خواهیم پرداخت:

۱ - باورهای خرافی

چوبک در بسیاری از داستان هایش به باورهای خرافی که بر ذهنیات و روابط انسان ها حاکم است، اشاره می کند. در مجموعه مورد بحث داستان گورکن ها به طور کامل به این موضوع می پردازد. در این داستان ما با دخترک فقیر و آواره ای روبه رو هستیم که فرزندی حرام زاده را نیز آبستن است. چوبک کاملاً بی طرفانه تنها روایتگر داستان است و خواننده با توجه به دیالوگ هایی که بین مردم روستا رد و بدل می شود به مضمون داستان پی می برد. هر یک از شخصیت ها و واکنششان نسبت به این اتفاق نمادی است از برخورد مردم جامعه با چنین اتفاقاتی و باورهای آلوده به خرافات آنان. برای مثال کودکانی که در آغاز داستان در حال هو کردن دخترک

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

توصیف می شوند، نماد انسان هایی هستند که بدون آگاهی تنها دنباله رو دیگرانند: "یکی از آن ها گونه هویجی که تو دستش بود گاز زد و از بچه پهلوی دستش پرسید: این دختره چیکار کرده؟ + بچه حرومزه تو شکمشه. - بچه حرومزه چیه؟ + باباش معلوم نیست کیه - بابای کی معلوم نیست کیه؟ + بابای بچه حرومزه! - چرا معلوم نیست؟ + برای این که معلوم نیست. دیگه جنده شده. سپس پسرک گونه هویجش را به طرف دخترک پرت کرد ...".

و یا از زبان پیرمردی که دخترک در طویله خانه او می خوابد می خوانیم: "نمی خوام کسی که بچه حرومزه تو شکمشه بیاد تو خونه من بمونه. برکت از کارم می ره... برکت کارم رفته. خرم داره سقط میشه. پس اینا برای چیه؟ فردا که ترکمون زد میشن دوتا اون یکی خرم ناخوش میشه" مالک سیاکلاه، و ژاندرم و رهگذری که راجع به او با یکدیگر صحبت می کنند نیز گویا نمادی از انسان هایی است که باورهای مذهبی آنان نیز با خرافات در هم آمیخته شده است: "هنوز یکی دو ماهش بیشتر نبود که مش غلامرضای مالک سیاکلاه بردش بستش به گاو آهن که زمین واسش شخم کنه. می گفت نباش بچه حرومزه تو دست و پای مردم وول بزنه ... + مش غلامرضا آدم باخداثیه. میشناسمش. راس میگه. هرکاری کرد خوب کرد".

بدین ترتیب در سراسر داستان به این باورها اشاره می شود. در سایر داستان های این مجموعه نیز کمابیش با این اشارات رو به رو می شویم:

- راجع به سوزاندن یک گربه در تنور: نانوایان پروزمندان گفت: "کفارشو دادم. ده شاهی دادم به گدا". پاچه خیزک

- "اگر من بتوانم گروهی مردم فقیر و بیچاره را از دست تو خلاص کنم، یقین داشته باش روز قیامت جای من تو بهشت خواهد بود" دسته گل

- "به هر حالا او تمام کفاره هایش را در این دنیا داده و مثل بچه نابالغ، بی گناه از این دنیا می رود" دسته گل

- مش حیدر گفت: "تله هم نجس میشه" پالان دوز گفت: "تله حالاشم نجسه؛ هر قد آتش بکش طاهر نمیشه" پاچه خیزک

- "مگه نه این که میگن وختی سنگ لحد گذوشتن رو سینه مون و خاک ریختن رومون هولکی پا میشیم و داد می زنیم بیاین ما رو با خودتون ببرین. ما رو تنها نذارین. اونوخت سرمون می خوره به سنگ لحد و سرمون میشکنه و تازه اولشه. تو اون دنیا شروع میشه. نکیر و منکر میانشون و اصول دین می پرسن می کنن. بعد گرز آتشی و آتش جهنم و عذاب الیم. چقد طول میکشه تا تکلیف آدمو معین کنن؟ کی میریم تو بهشت یا تو جهنم؟ صب میکنیم تا روز پنجاه هزار سال؟ اما اگه تا روز پنجاه هزار سال صب کنیم، پس حالا تا اون روز چیکار می کنیم؟ همین طوری بیکار می خوابیم؟ عذاب می کشیم؟ اونوقت تکلیف مرده های ثواکار چی میشه؟ اونام تا روز پنجاه هزار سال با انتظار بهشت باید روحشون سرگردون باشه؟ مته اینکه زیونم لال اونجام حساب و کتابی نیس؟ باید خیلی بلبشو باشه. منکه سردر نمیارم" روز اول قبر

- راجع به یک انسان قاتل: "آخرشم، چه جور راحت، تو رخت خواب گرم و نرم خونش، میون زنانش و بچه هاش مرد و نعششم بردن نجف چال کردن. مالشم تخم و ترکش میون خودشون قسمت کردن و از دماغ یکیشونم یه چکه خون

نیومد" روز اول قبر

- در مقابل یک مرده: "بابا اگه میخواین حالا حالا ها بذارینش اینجا خدارو خوش نمیداد؛ پاهاشو رو به قبله کنین" عروسک فروشی

- "دور مرده مقداری پول خرد رو برف ها ولو بود. هنوز هم جمعیت تک و توک پول خرد به سوی مرده می انداختند" عروسک فروشی

۲- فقر

گفتمان فقر و تضاد طبقاتی را شاید بتوان گفتمان غالب داستان های چوبک دانست. بسیاری از داستان های او توصیف زندگی قشر فقیر جامعه هستند.

چوبک نگاهی طبقاتی به تمام جامعه دارد و حتی گاهی دیده می شود که برای مثال شهر تهران را نیز طبقه ای برتر نسبت به سایر شهرستان ها می داند. در داستان پاچه خیزک، پیشنهاد پسرک تهرانی پذیرفته می شود و اشاره می شود که: "ژاندارم اهل محل بود و شاگرد شوفر تهرانی بود و ژاندارم از حساب می برد و از لهجه سنگین و کش دار تهرانش می ترسید".

داستان عروسک فروشی در مجموعه داستان مورد بحث به همین موضوع پرداخته است. نویسنده گزارشی ساده و بدون جانب داری، همان طور که خصوصیت داستان های صادق چوبک همین است، از تضاد طبقاتی جامعه به دست می دهد که در آن از دنیای درونی آدم ها نیز خبری نیست. چوبک در این داستان برخورداری ناعادلانه مردم از ثروت را بر روی صحنه به صورتی کنایه آمیز به تصویر می کشد: کله پزی که "از پشت پیشخوان به آن ها نگاه می کرد و تسبیح چرکش را تو دستش می گرداند" آدم های دور جنازه که هر یک نماد یک نوع طرز فکر است و تمام صداهای موجود در جامعه را، از بی رحم ترین ها: "یه جنمایی توشون پیدا میشه که همون خدا خودش میشناسدشون" تا نوش داروهای بعد از مرگ: "یه لنگی چیزی بندازین روش که سرما نخوره" و آدم های جدی و بی احساس: "مرده اول باید هویتش معلوم بشه" و کسانی که همه چیز را به مسخره می گیرند: "نصبه های شب عزرائیل باش چاق سلومتی کرده" و البته خرافاتی ها "اگه میخواین حالا حالا بذارینش اینجا خدارو خوش نمیداد؛ پاهاشو رو به قبله کنین" و... داستان با مرگ پسرک تمام می شود، و توصیف آخر نیز نشان از ادامه دار بودن این روند در زمین انسان ها دارد گویا و "مردم به تماشا ایستاده بودند!"

چوبک برای توصیف صحنه هایی از فقر از شگرد "زشت نگاری" استفاده می کند؛ یا برای ایجاد نفرت از چیزهای لوکس، و یا برای نشان دادن عمق زشتی.

۲-۱ زشت نگاری برای ایجاد نفرت:

- "چرخ اتومبیل های جن زده، مارپیچ های کلفت گل آلود را تو برف های لهیده خیابان میکاشتند و صدای بوق های نم کشیده آنها همراه با ناله موتورشان هوا را می خراشید". عروسک فروشی، ۱۷۱

۲-۲ زشت نگاری برای نمایاندن عمق زشتی:

- "خرده های کاه و خار و خست تار موهایش را توهم قفل کرده بود و چون پشم گوسفند دور چهره چرکینش آویزان بود". گورکن ها، ۹

- "رو صورت و گردنش شتک گل نشسته بود. پوست تنش چرک و چرب بود. دستهایش کووره بسته بود" گورکن ها، ۱۱



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

- "ناگهان موجی خون تو چهاربست کمرش جوشید و شری از میان پایش بیرون ریخت و چشمانش سیاهی رفت و تندی نشست و چندتا اوق خشکه زد و داغمه لب هایش پاره شد و کف چسبناکی رو چانه اش ول شد و نگاهش به خر ناخوش افتاد و بال آورد" گورکن ها، ۲۲

- "دهنش تلخ و خشک و بویناک بود. بوی بازمانده تبی که در دهن مرده حبس شده بود میداد." عروسک فروشی، ۱۵۴

- "لرزی شدید بر اندامش نشست و بزاق کف الود کشداری از دهنش بیرون زد" عروسک فروشی، ۱۷۱

۳- تنهایی

چوبک تقریباً در تمام آثارش تنهایی انسان ها را به تصویر می کشد، در برخی داستان ها بیشتر و در بعضی کمتر. گاهی در توصیفات و یا حدیث نفس ها به صورت مستقیم به این تنهایی ها اشاره می شود و گاهی نیز می بینیم که شخصیت ها به یک حیوان پناه می برند و این نمودی از تنهایی عمیق آن هاست. در ادامه برخی از این نمونه ها را می بینیم:

۳-۱ اشارات مستقیم به تنهایی

- "هوای خشمگین برفی بدنش را به لرزه انداخته بود و دلش بیش از همیشه از دوست و خویش تهی بود." عروسک فروشی

- "یک غربت و بیگانگی گدازنده درونش را مشتعل ساخته بود. تنهای تنها بود. هیچ پشتیبانی برای خود نمی شناخت. نمی دانست درد درونش را به که بگوید زنش می دانست. معاونش می دانست... تنهای تنها بود." دسته گل

- "توی حافظه اش جست و جو کرد بلکه یک دوست صمیمی پیدا کند و درد دلش را باو بگوید ولی کسی را نیافت." دسته گل

- "تنهایی دردناکی او را از زندگی جدا ساخته بود" روز اول قبر

۳-۲ ارتباط با حیوانات

- "گاسم یه بچه خر کوچیک پشمالو بزام. بچه خر خیلی قشنگه. آدم دلش می خواد بگیردش تو بغل ماجش کنه. گاسم یه بچه خرس بزام... کاشکی می شد میاوردمش اینجا میگرفتمش تو بغلم می خوابیدم. چقد قشنگ بود. اگه مال من بود با هم می رفتم می زدیم به جنگل. اونوخت دیگه شیر و پلنگم کاریمون نداشتن" گورکن ها

- از زبان شخصیت اصلی خطاب به یک توله سگ: "من تو رو نمیفروشم. میخوان زهرت بدن بکشتن. تو از خود من گشنه تری. آخرش یه چیزی پیدا میکنیم هردومون با هم میخوریم." عروسک فروشی

- "بیش از همیشه از دوست و خویش تهی بود. یاد توله سگش افتاد" عروسک فروشی

- "من می توانم ساعت ها تو چشمان پلنگ نگاه کنم و حس همدردی و انسانی در آن پیدا کنم. اما آن چشمان دریده تو که ذره ای نگاه انسانی ندارد جانم را می سوزاند." دسته گل

- "اما چرا تا کنون میل آدم کشی را در خود نیافته ام؟ چرا به همه مردم؛ چرا به حیوانات، چرا به مورچه ها و عنکبوت ها و مگس ها و سوسک ها و سگ ها و گربه ها ترحم دارم؟" دسته گل

مجموعه در سطح تبیین

شخصیت های داستان های هر عصری همیشه ارتباط مستقیم با روحیات آدم های آن عصر دارند. آنچه لوسین گلدمن در

"جامعه شناسی رمان" استنباط کرده است تا حدی بر همین منبست. مجموعه روز اول قبر نخستین بار در سال ۱۳۴۴ منتشر شد. در آن روزها کشور با چندین مسئله از جمله بحران شدید اقتصادی و فشار آمریکا برای اصلاحات ارضی درگیر بود. مشکلات اقتصادی و فشارهای خارجی موجب بی ثباتی رژیم شده و از طرفی نیز ساواک به قلع و قمع احزاب می پرداخت. شمار اعتصابات بزرگ رو به افزایش بود و برخی مانند قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ با درگیری های خونین میان اعتصابیون و نیروهای مسلح به پایان می رسید. هرچند شاه توانست بار دیگر مخالفان را تار و مار و قدرت خود را تثبیت کند اما خاطره کشتارهای سال ۱۳۴۲ چون آتش زیرخاکستر باقی ماند. (ر.ک آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۲۵-۵۱۵) به گفته دکتر قهرمان شیرینی، این دوره، دوره استیلای کتمان کاری بر ادبیات است، دوره رواج گستره سمبولیسم، استعاره پردازی و تمثیل سازی در داستان نویسی. یا به تعبیر عام تر، دوره بیان رمز آلود مسائل سیاسی و اجتماعی.

در داستان های مجموعه مورد بحث نیز می توان ردپایی از شرایط اجتماعی آن دوران را دنبال کرد که البته در حجابی از سمبولیسم پوشیده شده اند. در بخش تفسیر به داستان پاچه خیزک اشاره شد که نمودی است از واکنش انسان های جامعه آن روزها در مقابل یک معضل، و خشم و قضاوتی که گویا با شرایط موجود در وجود مردم جا خوش کرده است. همچنین به داستان عروسک فروشی و گورکن ها نیز اشاره شد که به مسائل مطرح آن دوره همچون فقر و تضاد طبقاتی و خرافاتی که در روابط انسان ها تاثیر گذاشته است، پرداخته اند. اما می بینیم که اغلب در نگرش مسلط بر داستان های چوبک، رهایی و رستگاری، در گروی انتخاب ها و یا اعمال فردگرایانه، چه نسبت به خود و چه نسبت به دیگری، قرار می گیرد. چوبک اغلب به "خود" انسان ها توجه دارد. باورها و رفتارهای شان را مورد بررسی قرار می دهد و در مقابل ساختارهای اجتماع تقریباً ساکت است. در دو داستان کوتاه همراه و همراه به شیوه ای دیگر حرکتی از حیوان به انسان را می بینیم. در همراه اول دیالوگی بین گرگ ها رد و بدل نمی شود، داستان فقط ماجرای دو حیوان را روایت می کند، که یکی به اقتضای طبیعت و از فشار گرسنگی دیگری را می درد. اما در همراه به شیوه ای دیگر با توصیفی انسانی تر مواجه می شویم. گرگ ها با یکدیگر مکالمه می کنند و از دغدغه هایی صحبت به میان می آید که کاملاً انسانیست.

هر دو داستان یک اتفاق را روایت می کند، در پایان هر دو گرگی گرگ دیگر می درد، ولی در همراه به شیوه دیگر قتل حیوانی تر و رذیلانه تر توصیف می شود. چوبک داستان اول را با ذکر قسمتی از تورات آغاز می کند و متن داستان را نیز کاملاً رسمی و شبیه به کتب مقدس به نگارش در می آورد؛ در داستان دوم اما با اضافه شدن دیالوگ ها شیوه روایت تغییر می کند و در پایان با یک نتیجه گیری طنزآلود و طعنه آمیز، به انسان هایی که رفتارشان به مراتب حیوانی تر و رذیلانه تر است، پوزخندی می زند. در داستان پاچه خیزک نیز به نوعی شاهد همین پوزخند هستیم. بنابر همین نگاه فردگرایی چوبک است که می بینیم در این مجموعه نسبت به تحولات و مطالبات اجتماعی آن دهه پرشور واکنش چندانی ندارد.

از سویی دیگر از نظر جمال میرصادقی ساختمان و شکل و

نتیجه گیری

صادق چوبک از جمله نویسندگانی است که صورت و محتوای اثر را، هر دو مورد توجه قرار داده است. او که برای توصیف وضعیت جامعه به زندگی انسان های گوشه های تاریک اجتماع، که معمولا از نظر دور بوده اند و کمتر کسی بدان ها پرداخته، روی آورده، برای هرچه ملموس تر نمایاندن اتفاقات و داستان ها از امکانات زبان این انسان ها، زبان عامیانه، سود جسته است. تا آن جایی که برخی از این خصوصیات زبان عامیانه تبدیل به شگردهای نویسندگی او و در واقع خصوصیت سبکی اش شده اند. این نوع نگاه ساختاری به مجموعه مورد بحث، زیر مجموعه بخش توصیف از رویکرد نورمن فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی قرار می گیرد. صادق چوبک همچنین با نگاه فردگرایانه ای که به مسائل اجتماعی دارد، "خود"، و نه ساختار های اجتماع را، کانون توجه قرار داده و از همین رو به حالات روحی انسان ها و همچنین باورها و اعتقاداتشان اشاره های بسیاری دارد. او با روایتی بی طرفانه در داستان ها سعی دارد تا به تصویر وضعیت اجتماع و انسان هایش بپردازد و با نزدیک شدن به زبان عامیانه و استفاده از شگردهای نوینی چون تک گویی درونی تلاش می کند تا خواننده اش خود را شاهد صحنه های داستان و در دل ماجرا احساس کند. این نوع نگاه به داستان ها نیز زیر مجموعه بخش تفسیر و تبیین رویکرد فرکلاف قرار می گیرد.

صالح

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

پرداخت داستان های صادق چوبک اغلب یادآور تکنیک و خصوصیت بعضی از نویسندگان ناتورالیست قبل از جنگ دوم جهانی آمریکاست. مثل جان استن بک، ارسکین کالدول، جان دوس پاسوس، ارنست همینگوی و ویلیام فاکنر. (ر.ک میرصادقی، ۱۳۵۱: ۱۹) در میان داستان نویسان فارسی نیز تاثیرپذیری او از هدایت را نمی توان نادیده گرفت. قبل از او هدایت از فنونی مانند تک گویی درونی، روایت اول شخص به طریق درونکاوی راوی و حتی فن گفت و گوی درونی که شکل گسترش یافته آن را در سنگ صبور چوبک می بینیم، استفاده کرده بود. چوبک از کسانی بود که این فنون را گسترش داده و تثبیت کرد. داستان های موقعیتی را نیز می توان تا حدی از دستاوردهای چوبک دانست. مبتکر این گونه داستان ها همینگوی است و نخستین معرف همینگوی در ایران ابراهیم گلستان. گلستان و چوبک به ظاهر در یک زمان با داستان های همینگوی آشنا می شوند و اقتباس هایشان نیز تا حدی همزمان است. اما وضعیت داستان های موقعیتی در کارنامه چوبک از گستردگی برخوردار است. همچنان که به ظاهر از نظر زمانی نیز اقتباس های چوبک پیش از گلستان است.

عکس ماه



شهناز اکملی، مادر مصطفی کریم بیگی از جان باختگان اعتراضات سال ۸۸، روز چهارشنبه ۲۵ دی ماه پس از حضور در واحد اجرای احکام دادرسی اوین بازداشت و جهت تحمل دوره محکومیت خود به زندان اوین منتقل شد. خانم اکملی در آبان ماه ۹۶ توسط دادگاه انقلاب تهران محاکمه و به یک سال حبس تعزیری و ممنوعیت خروج از کشور، محرومیت از فعالیت سیاسی و محرومیت از عضویت در فضای مجازی محکوم شده بود. محکومیت وی در پی دادخواهی درباره چگونگی مرگ فرزندش صورت گرفته است

پرونده ویژه محط



استثمار و کار اجباری

■ نقد و بررسی زمینه‌های حقوقی استثمار نیروی کار در ایران



مهران مصدق نیا
حقوقدان

مقدمه

بر اساس موازین حقوقی، بهره‌کشی یا استثمار زمانی است که برخی از افراد و یا گروه‌ها از تلاش‌ها و خدمات افراد یا گروه‌های دیگر، به نحو غیرمنصفانه و از طرق مختلفی همچون کار اجباری، عدم پرداخت دستمزد مناسب و به بردگی گرفتن آن‌ها و انجام امور سخت و طاقت‌فرسا از آن‌ها سوءاستفاده می‌کنند. نظر به پیامدهای مخربی که بهره‌کشی از کار دیگران و استثمار کارگران بر جای می‌گذارد، اسناد مختلف بین‌المللی و داخلی در زمینه حقوق بشر و حقوق کار، به موضوع ممنوعیت بهره‌کشی از اقشار مختلف جامعه به ویژه طبقه کارگران اختصاص یافته است. ما در این مقاله قصد داریم به بررسی زمینه‌های حقوقی استثمار کارگران در ایران بپردازیم، لازم به ذکر است قبل از ورود به این مبحث تلاش خواهیم کرد که همچنین به مبانی منع بهره‌کشی یا استثمار کارگران در جامعه پرداخته و آن‌ها را به صورت مجزا در نظام حقوق بین‌المللی و نظام حقوقی داخلی کشور ایران مورد بررسی قرار بدهیم.

مبانی منع استثمار کارگران در نظام‌های حقوق داخلی و بین‌المللی

نهی بهره‌کشی کارگران در نظام بین‌المللی از جمله مهم‌ترین اسناد بین‌المللی که در زمینه منع بهره‌کشی یا استثمار کارگران تدوین شده است، می‌توان به اعلامیه جهانی حقوق بشر اشاره کرد که بر اساس ماده ۲۳ آن، هر کس حق دارد شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خود مطالبه کند و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد و همه حق دارند، بدون هیچ تبعیضی در قبال کار برابر و در شرایط برابر، مزد مساوی دریافت نمایند تا زندگی خود و خانواده‌شان را موافق شئون انسانی تامین نمایند. ماده ۳۰ اعلامیه اسلامی حقوق بشر نیز علاوه بر آزادی انتخاب کار و منع بهره‌کشی یا هر زیان دیگر به افراد چنین مقرر کرده است: هر کارگر اعم از مرد یا زن حق دارد مزد عادلانه در مقابل کاری که ارائه می‌کند، سریعاً دریافت کند و از مرخصی و پاداش‌ها و ترفیعات استحقاقی استفاده کند. بر اساس ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز دولت‌های عضو میثاق، حق کار را به رسمیت شناخته‌اند و این حق به معنای گذراندن زندگی از طریق کاری است که شخص با رضایت خودش انتخاب کرده باشد. ماده ۷ این میثاق نیز در مقام بیان شرایط منصفانه و مطلوب کار، دستمزد کارگران به صورت منصفانه، محدودیت ساعت کار کارگران، حق برخورداری از استراحت، فراغت، مرخصی استحقاقی با استفاده از مزد را مورد تأکید قرار داده است. علاوه بر موازین عام ذکر شده در زمینه منع بهره‌کشی یا استثمار کارگران، سازمان بین‌المللی کار نیز طی مقاوله‌نامه‌ها و توصیه‌نامه‌های متعددی، کارگران را در زمینه نفی بهره‌کشی و استثمار مورد حمایت خود قرار داده است.



نهی بهره‌کشی از کارگران در حقوق ایران

همان گونه که در قسمت قبل بررسی شد، نفی بهره‌کشی از کارگران یا استثمار آن‌ها، سبب تصویب موازینی در نظام حقوقی بین‌الملل شده است و البته اهمیت مطلب مذکور، در نظام حقوقی داخلی ایران نیز سبب شده که قانونگذار در قانون اساسی و قوانین عادی همچون قانون کار، به حمایت از کارگران در زمینه منع بهره‌کشی پرداخته که ذیلاً مورد بررسی قرار می‌گیرند: جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری و ممنوعیت آن یکی از ضوابط اساسی است که در بند ۴ اصل چهارم و سوم قانون اساسی آن را قرین آزادی انتخاب شغل قرار داده است. بند ۳ این اصل را می‌توان یک ضابطه برای مقابله با بهره‌کشی از کار دیگری و استثمار دانست که عبارت است از تنظیم برنامه اقتصادی کشور؛ به صورتی که شکل و محتوا و ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

اجتماعی و شرکت در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد. علاوه بر ضابطه مذکور در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل سوم قانون کار نیز تحت عنوان شرایط کار، ضمن مواد ۳۴ الی ۸۴ مقررات مفصلی را در زمینه های مختلف همچون مزد کارگران، مدت کار، تعطیلات و مرخصی های کارگران پیش بینی کرده است که در صورت اجرای صحیح این موارد، تا حدود زیادی می توان قائل به از بین رفتن استثمار و بهره کشی از طبقه کارگر در نظام حقوقی داخلی ایران بود.

قانون کار و کاهش حمایت قانونی از کارگران

قانون کار و محرومیت از حقوق سندیکایی واقعیت این است که جمهوری اسلامی از آغاز پیدایش کوشیده و می کوشد تا به هر شیوه ممکن با سرکوب مداوم هرنوع اقدام مستقل کارگری و با زمینه های حقوقی نامناسبی که در این راستا به وجود آورده است از اجرای مفاد اعلامیه سال ۱۹۹۸ سازمان بین المللی کار سرباز زند. زیرا بنابراین اعلامیه، تمامی دولت های عضو سازمان بین المللی کار - صرف نظر از این که به مقوله نامه های ۸۷ و ۹۸ پیوسته باشند یا نه - موظف شده اند در بازه زمانی معین، مفاد و اصول مندرج در این مقوله نامه های بنیادین را در قوانین خود به رسمیت بشناسند. این که جمهوری اسلامی و کارفرمایان ایران این حق را به رسمیت بشناسند یا نه، این که حق آزادی های سندیکایی بنا بر مفاد مقوله نامه های ۸۷ و ۹۸ در قانون کار ایران گنجانده شود یا نه، در ماهیت وظیفه به رسمیت شناخته شدن این حق تغییری نمی دهد و غیرقانونی و ناحق آن قوانین و آیین نامه هایی اند که حق آزادی های سندیکایی را نقض کرده اند. بنابراین، کارگران کشور حق دارند که سندیکاها و سازمان های سندیکایی شان را آزادانه تشکیل دهند و هرگونه ممانعت از آن، بنابر مقوله نامه های یاد شده، مصداق نقض این حق. واقعیت این است که مقاومت جمهوری اسلامی در برابر این حق و تلاش آن به منظور حذف یا دور زدن هرچه بیشتر مفاد حمایتی کارگری قانون کار با روش های گفته شده، دو روی یک سکه اند. حاکمیت به خوبی واقف است و باور دارد که تنها از طریق نقض این حق و سرکوب پیگیر هرنوع اقدام مستقل کارگری، توان حفظ منافع کلان سرمایه داران حاکم بر کشور را خواهد داشت. بنابراین، بر کارگران و فعالان کارگری است که ضمن پافشاری بر حق برخورداری از آزادی های سندیکایی، با هشیاری تمام به بررسی آیین نامه ها، تصویب نامه ها، طرح ها و لایحه های پیشنهادی ای که هدف شان به اصطلاح «اصلاح» قانون کار، یا به عبارت دیگر، بی اثر کردن هرچه بیشتر مفاد حمایتی کارگری آن است، با عمل متحد، به مقابله با آن ها برخیزند. روشن است که ضعف ها و نواقص قانون کار نباید موجب شود که کارگران نسبت به اصلاح آن، یا به عبارت دیگر، تهاجمی جدید به آن که هدفش زیر پا نهادن هرچه بیشتر حقوق کارگران است، انفعال نشان دهند و بی اعتنا شوند. باید هشیار بود و ضمن مبارزه برای تعمیق حقوق کار در کشور، راه را بر هرگونه تهاجم جدید به قانون کار مسدود کرد. تنها بر پایه این رویکرد راهبردی (استراتژیک) است که می توان با پیش کشیدن بحث هایی آگاهی دهنده و بسیج کارگران، آن ها را پیرامون برنامه های مطالباتی شان برانگیخت و با کوشیدن در این راه چنان نیروی مادی ای

فراهم آورد که نولیبرالیسم حاکم بر کشور را در دستیابی به هدف های آزمندانه اش ناکام گذارد و به عقب نشینی هایی هرچه بیشتر وادارد. به باور ما، رسمیت یافتن موضوعی به نام حقوق کار توسط دولت ها در بنیاد خود برآمده از تلاش ها و مبارزه خونین کارگران جهان در طول بیش از دو سده است. کاستی ها نباید موجب انفعال و بی اعتنایی به آن بخش از دستاوردهای حاصل از مبارزه نسل ها کارگر شود.

قانون کار و مسئله تبعیض

بند اول تبعیض در مذهب و ملیت تعاریف و اصول کلی قانون، می گوید که بر مبنای برخی از مقررات و اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی اجبار افراد به کار معین و بهره کشی از دیگری ممنوع فعل ندارد و البته باید خوانند «ممنوع نیست» و مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند این ها سبب امتیاز نخواهد بود، ببینید، مسئله این جاست شما یا یک چیزی را نمی گوید و یا وقتی گفتید و اساسی ترین نکات را در همان متن جا انداختید دیگر مقصودتان همان هاست که جا افتاده، معنی اش این است که براین مبنا پس تبعیضات ذکر نشده قبول است، این جا از ملیت صحبت نشده، از مذهب صحبت نشده، از جنسیت صحبت نشده، به جایش گفته شده قوم و قبیله! من می خواهم بدانم کارگران ایران از چند قبیله متفاوت آمده اند که این قانون برایش نوشته شده! اصلا قبیله به چه معنی است، و قانون می گوید قوم و قبیله و رنگ و نژاد و همانند این ها که نمی گوید مذهب، نمی گوید ملیت، و ما می دانیم که در بندهای دیگر قانون به صراحت برحسب ملیت و مذهب تبعیض می گذارد و به قول خود شما دوتا جمله پایین تر می گوید هرکس حق دارد شغلی را برگزیند که به آن مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و ... نیست، این مساله اسلام در بند ۹ خیلی صریح تر می آید، آن جا بحث صحت قرارداد کار است در بند الف از مشروعیت مورد قرارداد حرف می زند و در بند ج می گوید عدم ممنوعیت قانونی و شرعی طرفین در تصرف اموال، و به این ترتیب کاملا مساله را به اصطلاح فقهی و شرعی می کند. این جا خیلی روشن است که علاوه بر این که این شرعی که این جا از آن صحبت می شود متضمن هیچ نوع حقوقی برای همان کارپذیرانی که باب اجاره به آن ها اطلاق می کرد نیست، بلکه معلوم نیست در هر حال تکلیف کارگری که مذهب اسلام ندارد، در حالی که که به خوبی می دانیم که موقع کار کردن مساله مذهب مطرح نیست و فرد با هر مذهبی می تواند بیاید و کار کند و برای کارفرما سود تولید کند، ولی آن جا که مساله حقوق کارگران و عدم تبعیض میان کارگران مطرح است آن جا دیگر مذهب خودش را نشان می دهد، منتها می خواستم بگویم که در همین مواد اساسی که با اتکاء به قانون اساسی جمهوری اسلامی این جا آمده در همین فصل اول قانون کار، شکاف های عمده ای در طبقه کارگر باز کرده و در ادامه قانون هم، ادامه همین خط را می بینیم.

در قانون کار ذکر شده است که زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند، نکته قابل تامل این جاست که اینجا نمی گوید که زن و مرد برابرند. می گوید هر دو به یکسان در حمایت قانون هستند، خود قانون اساسی جمهوری اسلامی هم همین را راجع به زن و مرد در کل جامعه می گوید این مثل آن

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

است که بگوید برده و مالک برده هر دو به یکسان تحت حمایت قانون هستند. این یعنی قانون برای حمایت از هر کدام این ها موازینی دارد. هر یک سهم خودشان را دارند. ابدا این طور نیست که این جا گفته باشد زن و مرد در موقعیت مشابه در کار و تولید قرار دارند. این را مطلقا نمی گوید. حال بماند که تعدادی از کارها هست که انجام آن ها توسط زنان، مخالف اسلام است. چون در خط بعدی این را هم می گوید. اما تبعیض در مورد پرداخت دستمزد زن، در قانون قید شده است مزد مساوی در برابر کار مساوی. جمله اش خیلی جالب گفته است که در ازاء کار مساوی در یک کارگاه به زن و مرد مزد مساوی می دهند، سوال مشخص این جاست که چند کارگاه وجود دارد که در آن زن و مرد در آن کارگاه معین دارند کار مساوی و مشابه انجام می دهند؟ یعنی کار فرما آن ها را کنار هم نشانده و دارند یک کار انجام می دهند، چند کارگاه این طور است؟ مساله اصلی اصلا این نیست. مساله اصلی این است که در کل پهنای تولید در کشور و در بخش های مختلف وقتی زن و مرد کارهای مشابه انجام می دهند، مثلا هر دو کارگر ماهر یا غیر ماهرند، دوزنده اند، راننده اند، بافنده اند یا هرچه، حقوق یکسانی در سطح همان شغل بگیرند. شما هیچ وقت نمی توانید نشان بدهید که این زنی که دارد کار می کند با چه مردی در یک رشته دیگر معادل است. یک کلمه در این قانون کار راجع به این نیست که کارفرما باید امکانات برابر برای استخدام بگذارد. نمی تواند کارفرما وقتی دو نفر برای مصاحبه برای کار آمده اند به خودش بگوید خوب این یکی که زن است ممکن است بچه دار بشود و سالی فلان قدر روز کاری این طوری می رود، بعد باید شیرخوارگاه بسازم و هر سه ساعت نیم ساعت تنفس برای شیر دادن به او بدهم و خلاصه حقوق ویژه ای، که البته در این قانون زیاد نیست، برایش قائل باشم، پس ولش کن، استخدامش نمی کنم! مساله امکانات برابر در استخدام اصلا در این قانون نیست. معنی این حرف ها پس این است که من در قانون کار این حرف ها را می زنم و کارفرمایان محترم خودشان زن استخدام نفرمایند. زن بماند خانه وقتی امکانات برابر در استخدام را نمی گوید آن وقت دیگر نه فقط همین نوع بندها جنبه رفع تبعیض ندارد، بلکه از نظر اجتماعی تبعیض را شدت می دهد. کسی که می خواهد واقعا زن و مرد را در کار و تولید برابر بکند باید در درجه اول تبعیض مثبت به نفع زن قائل بشود. یعنی کارفرما را مجبور کند که هزینه بیشتری تقبل کند، حقوق بیشتری بپردازد، آموزش ویژه ای بدهد برای این که زنان بتوانند پایه شغلی شان را بالاتر ببرند، مهارت کسب کنند و غیره. و به علاوه ضمانت اجرائی قانونی اکید و مجازات های قانونی تعریف کند برای عدم استخدام زنان به بهانه های مختلف. بنابراین به نظر من زن در این قانون کار دو پله هم از مرد کارگر محروم تر و بی حقوق تر است.

قانون کار و قرارداد های موقت

عدم امنیت شغلی کارگران

یکی از مهم ترین و اساسی ترین مشکلاتی که جامعه کارگری امروز با آن روبروست، عدم امنیت شغلی و گسترش قراردادهای موقت کار است. ما امروز شاهد هستیم که بیش از ۹۵ درصد از کارگران ما علی رغم این که خیلی از این ها در مشاغل با ماهیت دائم اشتغال به کار دارند، همچنان با قراردادهای موقت یک ماهه، سه ماهه و شش ماهه مشغول به

کار هستند. در حقیقت قراردادهای موقت کرامت نیروی کار را مخدوش کرده است، چرا که کارگر نمی تواند حتی برای یک سال اش نیز برنامه ریزی کند، با این وضعیت قراردادهای موقت، کارگر حتی نمی تواند از حداقل ها هم دفاع کند چرا که وقتی با قراردادهای کوتاه مدت یک ماه و سه ماهه رو به رو است، اگر از مجرای قانونی هم بخواهد مطالبات به حق خودش را پیگیری کند، پایان قرارداد با عدم نیاز و عدم تمدید مجدد قرارداد، مواجه می شود.

قراردادهای موقت کار و تشکل های کارگری

حقیقت این است که قراردادهای موقت کار، نه تنها کرامت نیروی کار را مخدوش کرده بلکه آزادی را از تشکل های کارگری هم سلب کرده است، و زمینه را برای استثمار کارگران فراهم می کند، برای مثال زمانی که فردی که نماینده قانونی کارگر در شورای اسلامی کار بوده خودش با قرارداد سه ماهه مشغول به کار است، طبیعتا این فرد اگر بخواهد مطالبات کارگران را پیگیری کند، به ذم کارفرما خوش نخواهد آمد و پس از سه ماه قرارداد با عدم نیاز و عدم تمدید قرارداد تمدید مواجه خواهد شد و شغل خودش را هم از دست می دهد. پیشنهاد ما در این مقاله در باب این موضوع این است که یک تفکیک بین مشاغلی که کارگران در آن ها اشتغال به کار دارند قائل شویم که همه کارگران باید با قرارداد دائم مشغول به فعالیت به کار شوند، بلکه نظر بنده این است کارگری که در شغلی که ماهیت مستمر دارد باید با قرارداد دائم اشتغال به کار داشته باشد. از سوی دیگر کارگری که در مشاغل فصلی مشغول به فعالیت است، طبیعتا باید قرارداد فصلی داشته باشد. همچنین کارگری که در پروژه های موقت و معین مشغول به کار است قاعداً باید با قرارداد موقت اشتغال به کار داشته باشند.

نتیجه گیری

همان طور که به تفصیل بیان شد، ضعف قانونگذاری و ایجاد زمینه های حقوقی ناعادلانه راه را جهت ارزان سازی نیروی کار و استثمار کارگران در ایران فراهم کرده است، مواردی از جمله تبعیض های ناروای جنسی، ملی، و مذهبی، در قوانین و همچنین خلا وجود سندیکاهای مستقل کارگری که بتوانند از حقوق کارگران دفاع کنند و هدفی متأسفانه که در قراردادهای پیمانکاری دنبال می شود، به غیر از دیر پرداخت کردن و یا پرداخت نکردن دستمزد و مزایای مزدی کارگران امنیت شغلی کارگران و زمینه ی استثمار آن ها را فراهم کرده است، وقتی تشکلات کارگری و قدرت چانه زنی کارگران در چارچوب مذاکرات سه جانبه به واسطه رویکرد کارفرمایی دولت تضعیف می شود کارگران که حقوقشان توسط پیمانکاران تضييع شده قادر به پیگیری حقوق شان حتی از مجاری قانونی نیستند، و متأسفانه در چنین جامعه ای نه تنها کارگران به حقوق خود نمی رسند بلکه زمینه استثمار آن ها از سوی اصحاب قدرت و کارفرمایان فراهم می شود. القصه اگر قرار باشد در قانون منافع یک طرف دیده شود، زمینه استثمار را فراهم می کند و آن گاه برخورد با آن دیگر امکان پذیر نخواهد بود.

صالح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵



اجتماعی

■ کار خانگی؛ سهم گمشده زنان از تولید و اقتصاد



پانیدقهرمانی
فعال دانشجویی

تقسیم کار جنسیتی شیوه ای سنتی است که از دیرباز نقش های متفاوتی را برای دو جنسیت زن و مرد قائل شده است. تقسیمی که همواره در راستای منافع پدرسالاری کار کرده و برای هر یک تعریف متفاوتی را ارائه کرده است. چیزی که ما از جنس مذکر با عنوان مرد نان آور و از جنس مؤنث به عنوان زن خانه دار یاد می کنیم. بر اساس این تقسیم کار، دو حوزه یا دو قلمرو اجتماعی وجود دارد که از یکدیگر تفکیک شده اند و با عنوان قلمرو عمومی و قلمرو خصوصی تعریف می شوند. در این تعریف، قلمرو عمومی به فضای گسترده کار، تولید و سیاست مردانه اختصاص دارد و قلمرو خصوصی همان محیط خانه است که عرصه ای محدود برای حضور زنان تلقی می شود.

بر این مبنای جنسیتی، زنان منحصر به دنیای خصوصی خانه و مردان منحصر به دنیای عمومی کار و سیاست پیوند داده شده اند. معیار چنین امری در گستره مناسبات دو جنس، تفاوت در نوع کارها و وظایفی است که معمولاً توسط زنان و مردان انجام می شود. به این شکل که به طور سنتی از زنان خواسته می شود به کار خانه داری و تربیت فرزند بپردازند و از مردان نیز انتظار می رود به عنوان سرپرست و نان آور خانواده کارهایی انجام دهند که مرتبط با شغل آن ها در بیرون از خانه تصور می شود. بنابراین، موقعیت شغلی زنان و مردان نیز در دایره تقسیم کار جنسیتی قرار می گیرد. به این لحاظ تقسیم کار

جنسیتی در مناسبات پدرسالارانه اساساً مبتنی بر کار خانگی برای زنان و کار بیرون از خانه برای مردان است. اما این تقسیم کار و پیامدهای آن هرگز برای دو جنس برابر نبوده و از لحاظ تاریخی منجر به تقویت وضعیت فرودست زنان شده است. در حالیکه که کار مردان در بیرون از خانه منجر به بهره اقتصادی قابل رویت و ارتقای جایگاه آن ها در جامعه می شود، کار زنان در حوزه اقتصادی به عنوان حوزه اساسی در تعیین طبقه افراد یک جامعه تبدیل به پول نمی شود و در چرخه مالی به خود آن ها باز نمی گردد.

آنچه که در مناسبات اقتصادی مشخص است این است که مفهوم «کار» به فعالیتی اطلاق می شود که بتوان برای آن دستمزدی را در نظر گرفت. به عبارت دیگر کار فعالیتی است که دارای ارزش اقتصادی و منفعت عقلانی باشد که در برابر آن پولی را قرار بدهند. بنابراین کارهایی که در خانه به خاطر جنسیت زنان به آن ها محول شده است -اموری همچون آشپزی، بچه داری، نظافت و...- به علت آن که اساساً به عنوان «کار» به رسمیت شناخته نشده است، هیچ دستمزدی هم به آن تعلق نمی گیرد. در واقع شغل خانه داری در نظام اقتصادی جامعه به راحتی نادیده گرفته می شود. بنابراین خانه دار در دسته بندی جمعیت فعال و غیرفعال جامعه، از شاخه جمعیت فعال و سالم برای انجام کار شامل شاغلان و بیکاران جویای کار، جدا شده و بدون هیچ دلیلی به جمعیت غیرفعال پیوسته است.

بر مبنای تعریفی که مرکز آمار ایران از شغل خانه داری ارائه کرده، بر غیرفعال انگاشتن جمعیت زنان خانه دار صحنه گذاشته شده است. در این تعریف، خانه دار کسی است که شاغل، بیکار جویای کار و محصل به حساب نمی آید و بنابر اظهار پاسخگو در هفت روز قبل از مراجعه مامور آمارگیری به کار

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

خانه داری مشغول بوده است. با توجه به این تعریف مشخص است که در دسته بندی های آماری و جمعیتی کشور، خانه داران به عنوان بخشی از جمعیت غیرفعال محسوب می شوند. به کارگیری واژه غیرفعال برای زنان خانه دار حد فاصلی را بین خانه داران و نظام اقتصادی-اجتماعی ایجاد می کند که عملاً زنان خانه دار نه تنها در امور اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی نقش تاثیرگذاری را برای خود تصور نمی کنند، بلکه این مساله حس ناکارآمدی و فقدان عزت نفس آن ها را افزایش داده است. این در حالی است که کار انجام شده توسط زنان در خانه، اثرات انکارناپذیری در رشد، بالندگی و رفاه جامعه دارد. با این وجود چنین کاری در نظام اقتصادی کشور ثبت و منعکس نمی شود.

زنان با وجود اینکه نقش های متنوعی را تحت عنوان مادری، همسری، خانه داری و اشتغال بیرون از خانه بر عهده گرفته اند، کار خانگی شان کاملاً در تولید اقتصادی کشور نادیده گرفته شده است. کارهایی بی مزد که اغلب از نقطه نظر اطرافیان نیز پنهان می ماند. این در حالی است که کار رایگان زنان تاکنون چرخ های سرمایه داری را به طور قابل توجهی به چرخش درآورده است. مهمترین نقش آن ها، تاثیرشان بر مراقبت و احیای روزانه نیروی کار (مردان) است که این امر ارزش اضافی تولید می کند و آن ها نیازی به وجود نیروی کار تولیدی ندارند. در واقع جامعه و سرمایه داری از نیروی کار زنان خانه دار به شدت سود می برد. بدون انجام این کارها نه نیرویی برای کار مزدی پرورش می یابد و نه مردان امکانات حضور در بازار کار را به دست خواهند آورد. این بدان معناست که زنان اگر از خانه داری و کارهای مراقبتی دست بکشند، اقتصاد حاکم دچار رکود و زوال قابل توجهی خواهد شد.

بنابراین واژه کار خانگی همواره فاقد معنای اقتصادی بوده است و این نوع کار تنها خدمت و وظیفه رایگانی تلقی می شود که اگر قرار بود در قیاس با کارهای مشابه خود در فضای بیرون از خانه مقایسه شود و این نوع کار به جای زنان خانه دار با نرخ های بازار تامین گردد، قطعاً به هزینه های خانواده می افزود. علاوه بر این زن خانه دار نقش مدیریتی اقتصادی خانواده را بر عهده دارد که خود یکی از ارکان مهم و تعیین کننده مصرف در چرخه امور اقتصادی محسوب می شود. اضافه بر کار خانگی توسط زنان خانه دار، زنان شاغل نیز در فعالیت های اقتصادی پس از اتمام کار بیرون از منزل به امور منزل می پردازند که این خود ساعت کاری زنان را شبانه روزی می کند و آسیب جسمی و روحی زیادی را به این گروه از نیروی کار یک کشور وارد می آورد.

با قاطعیت می توان گفت که کار خانگی برای بهبود و رشد اقتصاد یک جامعه بسیار حیاتی است. طبق بررسی های انجام شده، کار خانگی حدود ۲۵ تا ۴۰ درصد ثروت ایجاد شده در کشورهای صنعتی را در بر می گیرد. اما سهم زنان خانه دار در افزایش درآمد سرانه همچنان نامرئی باقی مانده است. از جمله شاخص های توسعه یافتگی، افزایش درآمد سرانه است که خود حاصل توسعه اقتصادی است و در عین حال موجب تقویت آن نیز می باشد. بنابراین در سال های اخیر بسیاری از دولت ها سعی کرده اند به این بخش از جامعه توجه بیشتری نشان دهند. چنان که در سال ۱۹۸۵ در کنفرانس جهانی زن

به دولت ها توصیه شد که در برآورد تولید ناخالص ملی، سهم کار بدون دستمزد زنان را فعالیت های کشاورزی، تهیه و تولید غذا، بازتولید و کار خانگی مورد توجه قرار دهند.

همان طور که گفته شد کار خانگی در بسیاری از کشورها سهم بزرگی در کل تولید سرانه دارد. بررسی های حاصل از ارزش گذاری فعالیت های خانگی نشان می دهد که حدود ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی از خدمات تولید شده توسط خانواده تشکیل شده است. این آمارها مبین این نکته اند که سهم زنان در این خدمات حدود سه برابر مردان گزارش شده است. بر اساس پژوهشی که در مورد کار خانگی صورت گرفت، در ایران این سهم معادل یک سوم کل تولید سرانه در یک اقتصاد غیررسمی برآورد شده است. اما این رقم به هیچ وجه به طور مستقیم در آمار رسمی اشتغال و در تولید ملی ثبت نشده است. به علاوه نقش مسلم زنان به عنوان بازتولیدکننده نیروی کار نیز نادیده گرفته می شود. نیروی کاری که خود تولیدکننده ارزش اضافی و سود سرمایه دار به حساب می آید. مطابق با همین پژوهش انجام شده، آمارها نشان داده اند که زنان ایرانی معادل ۳ تا ۴ هزار ساعت در سال به کار خانگی مشغول هستند که بر این اساس معادل ۲۵ تا ۴۰ درصد ثروت را در کشور ایجاد می کنند. رقم ذکر شده -همان طور که پیش تر گفته شد- معادل یک سوم کل تولید سالانه در یک اقتصاد غیر رسمی را شامل می شود.

بنابراین نادیده انگاری کار خانگی زنان اول از همه برای خود آن ها که نیمی از جمعیت کشور را شامل می شوند غیر عادلانه است و مورد تایید نیست و هم برای بهبود روند توسعه ملی در ابعاد مختلف، مانعی مهم به شمار می رود. بر این اساس، کار خانگی به عنوان قلب تپنده اقتصاد یک کشور نیازمند برنامه ریزی هایی است که ارزش آن را در روند تولید ملی نشان دهد. بر این اساس راهکارهایی نیز توسط بسیاری از اندیشمندان این عرصه به دولت ها پیشنهاد شده است. از این جهت که دولت ها نفع برندگان اصلی این خدمات رایگان هستند و وظیفه دارند از نیروی زنان خانه دار پشتیبانی و حمایت کنند. اینکه برای زنان سرپرست خانوار تمهیدات قانونی و اقتصادی مناسبی را لحاظ کنند. با ارائه امکانات آموزشی بهتر، بتوانند آن ها را در عرصه اجتماعی توانمند کنند و بر قدرت آن ها در بهبود روند توسعه کشور حساب بیشتری باز کنند. همچنین با تامین مالی و ارائه خدمات بیمه مختلف همچون بیمه حوادث و از کارافتادگی در بهبود وضعیت زنان بکوشند. برای پشتیبانی از زنان خانه دار در مشارکت اقتصادی با مردان در خانواده، قوانین حمایتی مناسبی را خصوصاً در رابطه با قوانین ازدواج وضع کنند.

تمام این راهکارها نیازمند آن است که اولاً در طراحی سرشماری های ملی انواع کار خانگی زنان به عنوان کاری ارزشمند و تاثیرگذار ثبت و منعکس و محاسبه شود و دولت نیز در محاسبه تولید ناخالص ملی، سهم زنان و کار خانگی آن ها را لحاظ کند. دوماً تمام برنامه ریزی ها و تصمیم گیری ها در این رابطه نیازمند تغییر نگرش و ارتقای فرهنگ عمومی نسبت به ارزش کار خانگی است. بر این اساس لازم است که کار خانگی از نقش محول شده به جنسیت زن به سمت یک نقش محقق شده تغییر یابد.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵



عکس از ایرنا

زندانیان

■ مشاهدات زندان؛ بیگاری و استثمار زندانیان فرودست در اوین



آرشام رضایی
فعال مدنی

مدت ها پیش از کانال یک صدا و سیما مستندی منتشر شد که به اشتغال زایی در زندان پرداخت و در آن ادعا شد که «زندانیان مشغول به کار هستند تا چرخ زندگی‌شان را با آن بچرخانند». در آن زمان تجربه ای از وضعیت داخل زندان نداشتم، اما با توجه به این که کارگر بودم و از وضعیت کار در بازار کار مطلع بودم به دیده تردید به آن مستند نگاه کردم. تا این که تقدیر این گونه رقم خورد که حق خواهی در خصوص همین وضعیت کار و معیشت کارگران که خود یکی از آن ها بودم و هستم پای من را به اوین باز کرد و حدود ده ماه را در این زندان سپری کردم. در ادامه خلاصه آن چه را که درباره کار در زندان مشاهده کردم باز می گویم.

حدود دو ماه است که از زندان آزاد شده ام، برای یک کارگر اما انگار تفاوتی هم نمی کند که از زندان اوین به زندان وطن منتقل شود. دلیلش ساده است، یک کارگر چه در زندان باشد چه خارج از آن حقوقش نادیده گرفته می شود، استثمار می

شود و هر جا به کار مشغول شود کارفرمایان عزمشان را جزم کرده اند بیشترین بهره را در ازای کمترین مزد از کار وی ببرند، وضعیتی که خلاف تمام قوانین و آئین نامه هاست، اما در آن واحد عادی ترین عرف حاکم بر رابطه کارگر و کارفرما نیز هست. من نیز یک کارگر بودم و این واقعیت را خوب می دانم، روزی که برای احقاق حقوق از دست رفته ام دست به اعتراضی ساده زدم، اعتراضی آرام و قانونی برای تاکید بر محروم ماندن سفره کارگران از نان و البته پاسخش بازداشت بود و زندان و اتهام هایی بی اساس. تمام مدتی که در زندان اوین بودم، کار کردم که کمک خرج مادر و خواهرانم باشم. از ساعت پنج صبح شروع به کار می کردم، کاری که تا ده شب ادامه داشت، کاری که در زندان خوب با موقعیت عالی محسوب می شد و با این که حقوق آن هفته ای ۱۵۰ هزار تومان گفته شده بود، بی هیچ دلیل و حسابرسی ای بعضی وقتا ۱۲۰ هزار تومان یا ۱۴۰ هزار تومان در ازایش، پرداخت می شد و هیچ بحثی سر این تفاوت نمی توانست وجود داشته باشد و از حقی که پیشاپیش غارت شده بود باز می زدند.

در خلال کار زندانیانی را می دیدم که توسط حسین هدایتی ها و علیرضا زیبا حالت منفرد ها استثمار می شدند، در ازای کمترین حقوق مجبور به ارائه خدمات با ساعات کار طولانی به این زندانیان متمول بودند، حقوقی که ممکن بود پرداخت نشود و مرجعی برای دادخواهی نیز ابدا وجود ندارد.

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

بدترین و بزرگترین بی عدالتی در زندان برای کارگرانی بود که برای تامین مخارج خانواده خویش، در خدمات زندان مشغول به کار بودند، کار آن ها نظافت سالن ها و سرویس های بهداشتی آن هم در ازای حقوق هفته ای ۷۰ هزار تومان، کارشان سخت بود و طاقت فرسا. آن ها تخلیه و جا به جایی بار فروشگاه و میوه جات را نیز بر عهده داشتند و اگر وسیله ای آسیب می دید باید هزینه را از جیب خودشان پرداخت می کردند، در حالی که ابا هیچ کس و هیچ قانونی به سلامت و ایمنی آن ها ارزشی قائل نبود. حقوق این زندانیان که در بخش خدمات مشغول بودند را زندان پرداخت نمی کرد، روال به این قرار بود: هر زندانی هفته ای باید دو پاکت سیگار بهمن بابت خدمات به مسئول اتاق می داد و مسئول هر اتاق نیز هفته ای ۷۰ هزار تومان به شخصی که سرسالن نامیده می شد، می داد و این پول ها به عنوان حقوق به خدماتی ها پرداخت می شد. حقوق آن ها از جیب زندانیان و به واسطه فروش سیگارهای گرفته شده از آن ها تامین می شد و زندان از حساب خود برای خدمات با شرح وظایفی که گفته شد، هزینه ای اختصاص نمی داد. این نمونه ای از اشتغال زایی و چرخیدن چرخ زندگی زندانیان تهی دست بود که ادعا می شد.

اما در همان زندان، زندانیان دیگری بودند که در اتاق های V.I.P زندگی شان را به بهترین شکل و کیفیت می گذارند، زندانیانی نظیر حسین فریدون (برادر رئیس جمهور) و محمد

علی نجفی (شهردار سابق تهران). برای هر کدام از این دو زندانی دو انسان استثمار می شد که مخصوص انجام کارهای شخصی هر یک از این دو تن بودند؛ یکی از آن ها نقش نگهبان و دیگری نظافتچی را برای این حضرات داشتند.

در بند کارگری زندان داستان کمی متفاوت بود. کارگران محبوس در آن بند از صبح تا شب، مشغول تمیز کردن زندان، باغبانی و ساخت و ساز و تعمیر بودند، کارهایی تخصصی برای ماهی ۴۰۰ هزار تومان.

در نهایت بیشترین محدودیت شامل زندانیان سیاسی بود؛ محدودیت و محرومیت از استثمار شدن! تعدادی از آن ها پیش از ورود به زندان از حق تدریس در دانشگاه، کارهای فرهنگی و یا ادامه تحصیل محروم شده بودند و حال اگر تنگ دست بودند و خواهان کار در زندان بودند عمدتاً از آن هم محروم می شدند و پیش شرط کارکردن آن ها در خدمات اندرزگاه، تاییدیه ریاست اندرزگاه بود و در غیر این صورت نمی توانستند مشغول به کار شوند، در واقع از همان بخور نمیر و بهره کشی و بی عدالتی هم محروم می شدند.

در مقابل آن مستند و آن همه ادعا، این تجربه یک زندانی بود که پیش از شهروند یا زندانی بودن کارگر بوده و هست و اتفاقاً خوب می داند که همه آن مدعیان، چگونه کمر به غارت آن کار ساده و به ظاهر ناچیز کارگران زحمتکش و بی ادعا بسته اند.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

یک کارگاه تولیدی در بازداشتگاه اوین؛
عکس از ایستنا





تصویر از ایما

مهمتر است.

اصلی ترین و پایه ای ترین بحث در حقوق قراردادهای، «اصل حاکمیت اراده» در قراردادهاست. بدین معنی که در هر قراردادی، اصل بر اراده طرف های ذی نفع در قرارداد است. و هیچ اراده ای خارج از آن اراده ها، نباید ذی مدخل باشد. همچنین نوع و نحوه اراده طرف های قرارداد است که به آن قرارداد، قوت و ضعف می بخشد.

حال که در یک قرارداد اقتصادی و مادی، اراده ها حاکمیت دارند، به طریق اولی، در قراردادی چون ازدواج، که علاوه بر وجه مادی و اقتصادی، وجه معنوی و روانی و احساسی هم دارد و اساساً با سرنوشت دو انسان مرتبط است، حتماً اراده طرف های قرارداد، بیشتر باید مدخلیت داشته باشند.

اراده، در هر انسانی، زمانی شکل می گیرد که آن انسان، دارای حداکثر بلوغ باشد و نوع و نحوه و کیفیت قرارداد را بفهمد. به طور طبیعی یک کودک، نمی تواند درک درستی از قراردادهای ساده هم داشته باشد، چه رسد به قرارداد مهمی چون ازدواج!

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

حقوقی

■ ازدواج کودکان، به مثابه بردگی جنسی



محمد محبی
پژوهشگر اندیشه سیاسی و فلسفه حقوق

ازدواج، یکی از تأسیس های حقوقی مهم بشری، در راستای ساخت نهاد خانواده است. در دوره پیشامدرن، بحث سن طرفین ازدواج، اهمیت چندانی نداشت. اما در یکی دو قرن اخیر و جافتادن مفاهیم مدرن فلسفه حقوق بشر، سن ازدواج هم اهمیت پیدا کرد. به ویژه سن طرف مؤنث ازدواج. ازدواج، از لحاظ ماهیت حقوقی، یک عقد یا قرارداد است. منتها، با قراردادهای تجاری و اقتصادی، از جمله، بیع، اجاره، رهن، ضمان و ... تفاوت بنیادین دارد، چون وجه اقتصادی و مادی آن کمرنگ، و وجه معنوی و روحی و احساسی آن

در قوانین ایران، برای انعقاد قراردادهای مالی چون بیع و اجاره و ...، طرفین قرارداد حتماً باید سن رشد را رد کرده باشند، سن رشد در نظام حقوقی ایران بعد از انقلاب اسلامی، بالای ۱۸ سال تمام شمسی است. اما برای عقد ازدواج، سن بلوغ شرعی (۹ سال تمام قمری برای دختران، و ۱۵ سال تمام قمری برای پسران) کافی است. صرفاً برای دختران بین ۹ سال تمام قمری تا ۱۳ سال تمام شمسی، یک تبصره وجود دارد، و آن این که ازدواج آن ها منوط به اجازه دادگاه است، اما ازدواج دختران بالای ۱۳ سال تمام شمسی، کاملاً آزاد و مجاز است. خیلی عجیب است که یک دختر ۱۳ ساله، حق انعقاد قرارداد بیع (مثلاً خرید و فروش یک اتومبیل ساده) را ندارد، اما همین دختر ۱۳ ساله را می توان به پای یک قرارداد بسیار مهم تر و حیاتی تر، یعنی پای سفره عقد ازدواج نشاندا!

تبعات قرارداد ازدواج، طولانی تر، حیاتی تر و ماندگارتر از هر قرارداد دیگر مربوط به حقوق خصوصی است. یک کودک زیر ۱۸ سال هرگز نمی تواند درک درستی از تبعات این قرارداد داشته باشد، لذا در ازدواجی که یک طرف آن کودک باشد، اساساً نام آن «قرارداد» نمی تواند باشد! بلکه به بردگی گرفتن یک طرف است. ازدواج کودکان، چیزی بدتر از بردگی جنسی است. چون برده های جنسی در دنیای قدیم، حداقل درباره همان روابط جنسی، و سرویس جنسی که به برده داران می دادند، درک داشتند. اما یک کودک، درباره رابطه جنسی هم درک درستی ندارد و باید تا سن بلوغ، آموزش درست و شفافی درباره مسایل جنسی ببیند، تا خودش هویت جنسی خود را انتخاب کند، چون رابطه جنسی، بخش کوچکی از رابطه بعد از ازدواج است و ممکن است شخصی بخواهد، قبل از ازدواج، هویت جنسی خود را برگزیند و یا آن را تغییر دهد. نظام حقوق جمهوری اسلامی، براساس فقه شیعه است. در فقه هم نکاح (ازدواج) یک عقد است. اما جالب است که در فقه، هیچ سن حداقلی و یا حداکثری برای ازدواج در نظر گرفته نشده است. و یک کودک شیرخواره را هم می توان طرف عقد ازدواج قرار داد، منتها یک کودک زیر سن بلوغ شرعی، خودش نمی تواند ایجاب و قبول عقد را انجام دهد، لذا ولی

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

کودک عقد را ایجاب و یا قبول می کند. کودکی که توسط ولی (سرپرست) خود به ازدواج شخص دیگر درآید، بعد از رسیدن به سن بلوغ می تواند عقد را فسخ کند، و یا آن را تأیید نماید. در مورد دخترانی که توسط ولی خود به ازدواج مردی درآمده اند، آن مرد حق برقراری رابطه جنسی با او تا سن بلوغ را ندارد. و اگر مردی با همسر کم سن و سال خود رابطه جنسی برقرار کند و این رابطه به آسیب به اندام جنسی همسرش شود، آن همسر تا ابد بر او حرام می شود. اما نکته این جاست که فقهای شیعه نمی خواهند، یک سن واحد را برای بلوغ قبول کنند، و آن را به عنوان کف سن ازدواج در فتوای خود اعلام نمایند.

آیا می توان سن ازدواج در قوانین ایران را به استاندارد جهانی رساند؟ پاسخ روشن است، تا زمانی که براساس اصل ۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبنای تقنین، فقه و شریعت باشد، این اتفاق نخواهد افتاد. هرگز نباید انتظار داشت که یک فقیه شیعه بیاید و در فتاوی خود سن ازدواج دختر را به ۱۸ سال برساند. این کار با ماهیت گفتمان فقهی شیعه در تضاد است. در فقه هر رابطه ای بین دو فرد مذکر و مؤنث، نیاز به وجود محرمیت (یعنی عقد نکاح) بین دو طرف است. نه تنها رابطه جنسی، بلکه رابطه مادون سکس اعم از بوسیدن، بغل کردن، و حتی روابطی مادون این ها، نیاز به محرمیت است. دو فرد نامحرم نمی توانند حتی همدیگر را عاشقانه نگاه کنند!

در نظام حقوقی عرفی غربی، درست است که کف سن ازدواج ۱۸ سال است، اما سن قانونی سکس کمتر است، در برخی کشورها تا ۱۴ سال است. طبعی هم هست، چون سکس یک نیاز است. آیا می توان از یک فقیه خواست که در فتاوی خود سن ازدواج را به ۱۸ سال برساند، و اجازه دهد، دختران و پسران، در سنینی پایین تر از ۱۸ سال، بدون وجود محرمیت باهم سکس هم داشته باشند؟! این برای یک فقیه محال است! چون فقیه، برای رابطه کم اهمیت تر بین دختر و پسر را هم بدون وجود عقد محرمیت نامشروع می داند و این از مسلمات فقه است.





عکس از فارس؛ به گزارش این خبرنگاری صاحب عکس، متولد ۱۳۶۶ ساکن شهرپاوه و فارغ التحصیل مقطع کارشناسی ارشد در رشته برنامه ریزی شهری است.

اجتماعی

■ کولبر؛ ناشهروندی با بار جان بر شانه



روناک فرجی
شاعر و مترجم

کولبری که این روزها به یک مفهوم آشنا در گنجینه لغات گویشوران زبان هایی که در گستره جغرافیایی ایران زندگی می کنند، تبدیل شده و به خودی خود تداعی گر رنج و آلامی بی پایان بر پیکره انسان هایی است که نشأت گرفته از تبعیض سیستماتیک حاکمیت بر مناطق مرزی غرب و شمال غربی این جغرافیاست. کولبری، نام دیگر فقر و محرومیت مطلق است که همین محرومیت ها نیز منتج از نگاه امنیتی، فقدان شاخص توسعه انسانی، تبعیض های قومی و مذهبی، کم توجهی دولت و عدم سرمایه گذاری اقتصادی در این مناطق است.

مساله و یا معضل کولبری و حل بحران آن ابعاد گسترده و زوایای مختلفی دارد و این معضل انسانی، تنها به عبور این افراد [کولبران] از مرز و ورود و خروج کالا خلاصه نمی شود، بلکه نیازمند علت شناسی، چاره اندیشی و چاره جویی از سوی دولت است. در میان کولبران، کم نیستند جوانان تحصیل کرده و نخبه، زنان و کودکانی که هر روزه برای یافتن «لقمه ای نان»، به این کار مرگ بار در لابه لای صخره ها، مین ها، گلوله های مرزبانان و سرما و یخبندان، پناه می برند.

در این میان، عمده تلاش مسئولان و دولت برای حل مساله

کولبری، تنها به آزاد گذاشتن دست نیروهای مرزبانی و سپاه برای تیراندازی های کور به سمت کولبران و حذف فیزیکی شان به بهانه مقابله با قاچاق کالا خلاصه می شود.

کولبری پرمخاطره ترین، ارزان ترین و طاقت فرساترین پیشه ها در مناطق مرزی است؛ که می توان به عنوان «بردگی مدرن» از آن نام برد. بر اساس گزارش سالانه کانال تخصصی «کولبرنیوز» تنها در سال ۲۰۱۹ میلادی با استناد به آمار ثبت شده، در مجموع ۲۶۳ کولبر در مناطق مرزی و مسیرهای بین جاده ای استان های کردستان، آذربایجان غربی و کرمانشاه بر اثر عواملی مانند تیراندازی مستقیم نیروهای انتظامی، بهمن و سرمازدگی، مین، سقوط از کوه و ارتفاع، غرق شدن و مواردی دیگر کشته و زخمی شده اند. از این تعداد ۶۷،۵ درصد بر اثر تیراندازی مستقیم نیروهای انتظامی کشته شده اند! جان ارزان کولبران، در شرایطی به آسانی چون گوشت دم گلوله قرار می گیرد که فقط و فقط در ازای مبلغی ناچیز در حدود ۶۰ تا ۱۵۰ هزار تومان در ازای هر بار که نسبت به سبکی و سنگینی بار کم و زیاد می شود، اتفاق می افتد.

کولبران، تنها مسئول حمل کردن بار در مرزها هستند نه صاحب اجناس و باری که بر روی شانه های شان از مسیرهای صعب العبور حمل می کنند. اگر به راستی دولت خواستار مبارزه با کالای قاچاق و حفاظت از مرزهاست، پرسش این جاست که چرا به جای گرفتن جان انسان های بی دفاع، کشتن اسب ها و قاطرهای کولبران، سراغ سرمنشاء و عاملان، صاحبان، سفارش دهنده گان، دلالان و توزیع کنندگان اصلی نمی روند؟ همان هایی که با جابه جایی و حتی سفارش اقلام کوچک سودهای میلیاردی به دست می آورند. چرا بزرگ ترین شبکه های قاچاق،

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

و اشتباهی که همچنان بوی بی مسئولیتی از آن به مشام می رسد. باید در نظر داشت کولبری پدیده ای نیست که یک شبه به عرصه ظهور در آمده باشد، بلکه زائیده عوامل گوناگونی است. در حقیقت می توان گفت کولبری، خروجی بیکاری، فقر، شرایط نامناسب اقتصادی، نبودن صنایع و ایجاد اشتغال از طریق آن، توزیع نابرابر ثروت، توسعه نیافتگی و نگاه امنیتی در مناطق مرزی است، آن جا که همه یک صدا فریاد می زنند: «به خاطر نان بود».

همچنین باید افزود شاخص توسعه انسانی در این مناطق در پایین میزان نسبت سراسر کشور جریان دارد. هدف از شاخص توسعه انسانی، ایجاد محیطی توانمند برای مردم در جهت برخورداری از زندگی طولانی تر، سالم تر و خلاقانه تر است. بر اساس آخرین تحقیقاتی که در سال ۱۳۹۵ انجام شده است، نامطلوب ترین شاخص توسعه انسانی متعلق به استان های سیستان و بلوچستان با ۰/۶۲۸، استان کردستان با ۰/۶۳۲ و آذربایجان غربی با ۰/۷۵۰ است و مطلوب ترین آن متعلق به استان های تهران، اصفهان و قزوین است. سیستان و بلوچستان اگر چه کولبر ندارد، اما آن ها هم با پدیده ای به همان اندازه کولبری نامبارک به نام «سوخت بری» مبتلا هستند.

حال با توجه به وعده ها، آیین نامه ها و برنامه های دولتی که هیچ کدام به مرحله اجرا و حتی تصویب نرسیده است، نمی توان بهبود و روند مثبتی را در وضعیت کولبران در افق دید داشت. سال ۱۳۹۶، ۲۵۰ فعال مدنی و افراد سرشناس با تهیه بیانیه ای جهت «توقف کشتار بی رحمانه کولبران» حمایت کردند و نمایندگان شهرهای غربی ایران را مجبور کردند تا به وزیر کشور تذکر داده و خواستار ارائه توضیح درباره علت تیراندازی به کولبران از سوی نیروی انتظامی شدند. اما تاکنون هیچ اقدام پیشگیرانه ای برای حفظ جان کولبران نشده و همچنان روزانه کولبران به دلایلی که ذکر شد و عمده ترین آن شلیک مستقیم نیروهای مرزبانی و انتظامی است، جان عزیزشان را از دست می دهند.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

تانکرهای سوخت و کاروان های ماشین های حامل کالاهای لوکس و ویژه که عمدتاً در مسیرهایی ویژه و نیز در مقیاسی بسیار وسیع تر و امن تر به قاچاق کالا می پردازند را جمع آوری نمی کنند و تنها زورشان به چند انسان شریف که دست شان به هیچ کجا بند نیست، می رسد!

اگر تنها کولبران عامل قاچاق کالا هستند و کسی هم وجود ندارد عمر و جان شان را تضمین کند، چرا سید احسن علوی، عضو هیات رئیسه کمیسیون عمران و همچنین رسول خضری نماینده مردم پیرانشهر و سردشت و محسن بیگلری، نماینده مردم سقز و بانه بالاتفاق گفته بودند: «کولبران کردستانی می توانند در دور زدن تحریم ها به کشور کمک کنند!» این هزاران انسان شریف چگونه در جایی که می توانند باعث بقا و نجات اقتصادی دولت باشند قاچاقچی نیستند، اما در صورتی که ناچارند برای بقای زندگی شان تلاش کنند، باید هدف شلیک گلوله های مرزبانی و انتظامی قرار بگیرند؟ آیا این پارادوکس به خودی خود بهانه های دولت برای کشتن، زخمی کردن و بازداشت کولبران را باطل و بی معنا نمی کند؟

دولت ایران به جای سامان دادن به شرایط شهروندانش که در مرزها زندگی می گذرانند و آن ها را حافظ مرزهای ایران می نامند، نه تنها حقوق شهروندی شان را از جامعه پایمال می کند و آن ها در عمل به «ناشهروندان» ایران تبدیل شده اند، بلکه بارها اقدام به بستن معابر می کند و کولبری را که تنها راه امرار معاش اش بر زندگی روی مرز متمرکز شده است در برزخ همان مرز رها می کند.

کولبری، اگرچه هم در معنا و هم در عمل، نمایانگر زیر پا نهادن کرامت انسانی است، اما مجلس با تهیه لایحه ای طرح بیمه کردن کولبران و صدور کارت کولبری را در دستور کار قرار داد. لایحه ای که نه تنها هیچ گاه به فرجام نرسید، بلکه این بردگی را مشروعیت می بخشید تا با معرفی کردن آن به عنوان «شغل»، راهی برای شانه خالی کردن از مسئولیت رسیدگی به این مناطق و شهروندان را برای خود هموار کند. سیاست های دوگانه

عکس از فارس؛ سوختبری در سیستان و بلوچستان





گفتگو

■ سندیکای مستقل نباشد، قوانین هم معطل می ماند؛

در گفتگو با دکتر احمد علوی



گفتگو از علی کلائی

دکتر علوی در این گفتگو ضمن اعلام این نکته "نیروی حاکم در ایران نیروی کار را نمایندگی نمی کند"، مکرراً باور دارد که "تا وقتی در عرصه حقیقی یعنی ایجاد سازمان دهی و ایجاد جامعه مدنی نتوانسته ایم کاری بکنیم، نمی توان انتظار داشت که با تغییر قوانین مسائل عوض و حل بشود. بدون جامعه مدنی نیروهای دیگر به جز نیروی کار هم نمی توانند به حقوقشان برسند".

مشروح گفتگوی خط صلح با دکتر احمد علوی در ادامه می خوانید:

■ آیا تعریف واضح و مشخصی برای مفاهیم استثمار و کار اجباری وجود دارد؟ شما این مفاهیم را چگونه توضیح می دهید؟

در این حوزه تعاریف قابل قبولی وجود دارند. البته در هر زمانی بنا بر عرف جامعه و مناسبات سیاسی و اقتصادی آن از این مفاهیم برداشت خاصی ایجاد می شود. برای مثال سازمان جهانی کار از کار یا شغل خوب سخن گفته و از هشت ساعت

تاکید دارد که "اگر قرار باشد قوانین مناسب برای نیروی کار ایجاد بشود، می بایست نیروی کار قدرت سیاسی داشته باشد". اقتصاد ایران را نفتی می داند و عدد و رقم های اعلام شده در کاهش وابستگی اقتصاد ایران به نفت را فریبکاری و حساب سازی می خواند و استدلال می کند که به چه دلیل معتقد است که این اقتصاد همچنان نفتی و البته رانتی است.

بحث ما در این شماره خط صلح اما با دکتر احمد علوی، اقتصاد دان و استاد دانشگاه از سوئد از تعریف مفاهیم استثمار و کار اجباری آغاز می شود و پس از بحث های مختلف باز به مباحث مربوط به بهره کشی از نیروی کار می رسد. او البته اقتصاد ایران را نئولیبرال نمی داند و می گوید که با وجود برخی شباهت ها، "اقتصاد ایران یک اقتصاد متلاشی و عقب مانده ای از نوعی خاص از سرمایه داری است که با حاکمیت روحانیون، نظامیان، دیوان سالاران و شرکای سیاسی آن ها همراه است".

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

خود نیروی کار است. به همین دلیل هم هست که در کشورهای دیگر ما شاهد پاسخگویی صندوق های بازنشستگی به مطالبات کارگران و نیروی کار هستیم. ولی در ایران صندوق های بازنشستگی یا ورشکسته هستند و یا نزدیک به ورشکستگی. منابعشان هم توسط دولت مورد سوء استفاده قرار گرفته است. این به نوعی نقض حقوق نیروی کار ایران است که برخلاف مسیر کار خوب است.

■ بنا بر شعارها و ادعاها، حاکمیت همواره تاکید کرده که متعلق به قشر ضعیف و تهی دستان است، آیا واقعا سیاست های اتخاذ شده در این راستاست؟

نیروی کار در ایران مدت کوتاهی توانست از فضای پس از ساقط شدن سلسله پهلوی استفاده کرده و امتیازاتی را کسب کند. اما پس از آن به دلیل عدم وجود سندیکاها و نبودن نمایندگان نیروی کار در عرصه سیاسی به شکل فعال و گسترده از آن مزیت ها کاسته شد. با گروگانگیری و جنگ و بعد سیاست های دولت سازندگی و اصلاحات در مجموع نیروهای سکان حاکمیت و قدرت را در دست گرفتند که نمایندگان کل جامعه ایران و یا نیروی کار این جامعه به طور اخص نبودند. طبیعی است که وقتی نیروی کار نمایندگان سیاسی خود را در حاکمیت ندارد و حاکمیت نماد اراده مردم نیست، امکانات جامعه به تدریج به سمت یک گروه و اقلیت معین سوق پیدا میکند و آنها هستند که چگونگی تصمیم گیری در خصوص منابع را به دست میگیرند. بخصوص اینکه بیاد بیاوریم که اقتصاد ایران یک اقتصاد تک پایه نفتی بوده و هست. پس نیرویی که بر حاکمیت غلبه دارد در نهایت تصمیم میگیرد که این منابع چگونه توزیع و استفاده شود.

نیروی حاکم در ایران نیروی کار را نمایندگی نمی کند. نظارت استصوابی هم قدرت سیاسی را به سود یک نیروی اندک و در راس آن رهبر نظام مصادره می کند و فیلتری می شود که مانع نماینده داشتن اقشار گوناگون در نهادهای قانونگذاری و اجرایی می شود. بنابراین نمی شود انتظار داشت که چهارچوب ساختار موجود به شکلی موزون و در میان همه گروه های اجتماعی، از جمله نیروی کار ایران منابع را توزیع کند. این منابع البته اعم از منابع طبیعی، دانش، قدرت و منزلت اجتماعی هستند. در ایران و بنا بر آنچه ما شاهد آن هستیم، نظامیان، شبه امنیتی ها و امنیتی ها، بخشی از روحانیت و دیوان سالاران هستند که تصمیم میگیرند چگونه منابع را توزیع کنند. یعنی ائتلافی از این گروه ها که اندک و کمتر از ده درصد جامعه ایران هستند وجود دارد که برای کلیت جامعه تصمیم میگیرند و این منابع رانتی و نفتی را توزیع می کنند. طبیعی است که در این ساختار نیروی کار و یا اکثریت جامعه نقش چندانی



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

کار برای تکافوی یک زندگی به شکل متعارف صحبت میکند. این البته مفهومی کلی است و در جوامع مختلف میتواند به شیوه های گوناگون انطباق داشته باشد. اما در مجموع خط و استاندارد را به ما می دهد که می گوید کار خوب کاری است که با هشت ساعت کار بتواند زندگی یک فرد شاغل را تامین بکند. منظور از زندگی هم حد متعارفی است که شامل خوراک، مسکن، آموزش و اموری از این قبیل است و همزمان میتواند بازنشستگی و تامین اجتماعی را برای فرد فراهم آورد. اگر بر همین اساس بخواهیم قضاوت بکنیم، طبیعی است که شرایط کاری ای که با آنچه که شغل نیکو و خوب خوانده می شود متناسب نیست از حد استانداردها پائینتر تلقی می شود. البته در جوامعی که پیشرفته تر هستند، مزیت هایی بیش از این هم در نظر گرفته شده که مطلوبیت کار کردن را بیشتر می کند.

■ از دید بسیاری از صاحب نظران، تجمعات اعتراضی و اعتصابات کارگری گسترده سال های اخیر، گسترش حاشیه نشینی، افزایش معوقات مزدی کارگران و بخشی از کارکنان بخش دولتی و ... به عنوان نشانه عمیق تر شدن شکاف طبقاتی و عدم تحقق رفاه حداقلی، نتیجه فاصله گرفتن از استانداردهای جهانی کار و مترادف برجسته تر شدن استثمار نیروی کار است. نظر شما در این خصوص چیست؟

بر اساس بیانیه و منشور جهانی حقوق بشر و هم بر اساس منشور کار خوب، شرایطی که در ایران برای نیروی کار وجود دارد با حداقل استانداردهای بین المللی مطابقتی ندارد. مثلاً در قوانین بین المللی یکی از حداقل های استاندارد کار این است که نیروی کار می بایست حق اعتصاب و اعتراض داشته باشد. نیروی کار باید بتواند در مورد میزان دستمزد خودش نه به شکل فردی بلکه به شکل جمعی و در چهارچوب سندیکاها، مستقل، آزادانه و با استقلال با کارفرما مناقشه داشته باشد. یا مثلاً بحث ایمنی کارش یا مسئله بازنشستگی اش بدون مشکل باشد. اینها اموری است که بنا بر منشور جهانی حقوق بشر و بیانیه کار خوب از آنها اسم برده شده است. هر جامعه هم البته بر اساس استانداردها تعاریف مشخص تر خودش را دارد. اما آنچه که در چهل سال گذشته اتفاق افتاده در مسیر خلاف این بوده است.

ما در ایران سندیکاها، مستقل کارگری نداریم. و پس توان استفاده از این سندیکاها در خصوص ایمنی محل کار، میزان دستمزد، چگونگی استفاده از بازنشستگی و ذخایر بازنشستگی را هم نداریم. برای نمونه بگویم. یکی از پرداخت کنندگان اصلی صندوق های بازنشستگی نیروی کار هستند. در حالی که این صندوق ها تحت نظارت دولت است. در کشورهای دیگر دولت مشارکت دارد اما رکن اساسی مدیریت این صندوق ها

در توزیع منابع و چگونگی اختصاص مزیت ها به گروه های اجتماعی نداشته باشد.

■ در ۱۶ آذر سال جاری، جمعی از دانشجویان مدعی شدند که سیاست های اقتصادی حاکمیت در رده "نئولیبرالیسم" قابل شرح است، نظر شما چیست؟

اقتصاد ایران یک اقتصاد شبه سرمایه داری است که بسیار از جهان منزوی است. این اقتصاد اقتصاد پیش رفته ای نیست. سیاست هایی که سیاست های نئولیبرالیستی خوانده می شود مربوط به این است که حقوق نیروی کار محدود بشود یا از خدمات دولتی کاسته شده یا نقش دولت در خدمات کم بشود. این در کشورهای توسعه یافته قابل فهم است. گرچه در خود این عنوان هم مناقشه وجود دارد. از دهه پنجاه میلادی در خصوص اینکه اساسا چگونه می شود از این عنوان استفاده کرد و مصادیقش چیست بحث وجود دارد.

اقتصاد ایران اقتصاد پیشرفته ای نیست که بشود گفت مثلا مانند فرانسه نقش دولت یا مزیت های دولت کم می شود. در ایران چنین چیزی اساسا موضوعیت ندارد. آنچه در ایران بوده رانتی است که از بابت نفت ایجاد شده و بعد حاکمیت این رانت را توزیع می کند. حاکمیت هم مزیت ها را کم و محدود میکند. میان سیاست های نئولیبرالیستی که در غرب اعمال می شود با آنچه در ایران روی می دهد تفاوت های بسیاری وجود دارد. شاید بتوان گفت که اقتصاد ایران یک اقتصاد متلاشی و عقب مانده ای از نوعی خاص از سرمایه داری است که با حاکمیت روحانیون، نظامیان، دیوان سالاران و شرکای سیاسی آنها همراه است. اینکه بتوان چنین اقتصادی را نئولیبرال خواند محل ابهام است. خواستگاه این مفاهیم در غرب و اقتصادهای سرمایه داری پیشرفته است. نیروی کار اساسا حقی نداشته و امکان تصمیم گیری در خصوص سرنوشت خودش را به وسیله سندیکاها نداشته. آنچه در ایران هست بسیار عقب مانده تر از آنچه است که در غرب وجود دارد. بنابراین تردید وجود دارد که بشود با دقت و وثوق این اصلاحات را در خصوص اقتصاد ایران، بخصوص در شرایط تحریم به کار برد.

براساس زاویه نگاه فلسفه تحلیلی همیشه بین اقتصاد ها شباهت هایی وجود دارد. منتهی ما نباید فریب شباهت ها را بخوریم. ما باید به دقت ارزیابی کنیم و جزئیات و جنبه های گوناگون مسئله را مورد نظر قرار دهیم. همچنین به یاد بیاوریم که در غرب سندیکاها هستند و نقش و قدرت دارند. دولت هم در عرضه کالاهای عمومی و با کیفیت نقش دارد. در ایران دولت چنین خصلت هایی ندارد که مثلا از طریق مالیات بخواهد آموزش و پرورش و یا بیمه را تامین بکند. هرچه در این اقتصاد بوده از نفت بوده. پس بسیار جای شگفتی است که ما بخواهیم یک اقتصاد رانتی را شبیه با اقتصادی مثل اقتصاد

فرانسه یا انگلستان بدانیم که بر مبنای مالیات ها است. در این کشورها دولت بر این اساس خدمات و کالای عمومی را عرضه می کرده و بعد دست به کم کردن این خدمات زده است. حال اینکه در ایران وضعیت بسیار بغرنج است. پول نفت به عنوان ذخیره بین نسلی و سهم آیندگان توسط دولت غصب شده و کلیت جامعه از آن محروم اند. دولت در ایران نه شبیه به دولتی مدرن حاضر به ارائه خدمات است و نه شبیه به دولت های رانتی حاشیه جنوبی خلیج فارس عمل میکند. نباید فریب خورد. شاید لازم باشد مفاهیم و اصطلاحات دیگری برای توصیف آنچه در ایران می گذرد وضع شود.

■ شما بارها بر نفتی بودن اقتصاد ایران تاکید کردید. اما در آمارها و توسط مراجع حکومتی اعلام می شود که مثلا در سال ۹۷ حدود ۴۰ درصد و در سال ۹۸ حدود ۶۷ اقتصاد کشور به نفت وابسته است. یعنی سهمی حدود نیمی از این اقتصاد نفتی نیست. آیا شما همچنان قائل هستید که اقتصاد ایران نفتی است و اگر آری چرا؟

بله چنین است. اولاً بودجه بیان کل اقتصاد ایران نیست. ثانياً وقتی گفته می شود که در بودجه ایران سهم نفت کاهش پیدا کرده، این در واقع نوعی فریبکاری حسابداری است. فرض کنیم نفت را چه در عرصه داخل و چه خارج از معادله اقتصاد ایران حذف کنیم. یعنی درآمدهای نفتی حتی به ریال حذف می شود. پالایشگاه ها به عنوان محلی برای اشتغالزایی حذف می شود. پالایشگاه ها جایی است که رابطه بین صنعتی ایجاد می کند. این نفت را از بخش حقیقی حذف کنیم چیزی از اقتصاد ایران نمی ماند. همچنین بخش عمده از آنچه که درآمدهای مالیاتی خوانده می شود خود درآمدهای نفتی است. مثلا پالایشگاه تهران مالیات می دهد. این درآمد نفتی است. البته درآمد نفتی خارجی نیست. اما باز درآمد نفتی است. پالایشگاه تهران یا بندرعباس سود ایجاد میکند. شاغلین آن حقوق و دستمزد میگیرند و بر آن مبنای مالیات می دهد. اینها همه درآمدهای نفتی است. ما نباید فریب حساب سازی های معمول در ایران را بخوریم. سهم نفت در اقتصاد ایران بسیار بیش از چیزی است که در بودجه به صورت صوری نمایش داده می شود. کما اینکه مثلا در خصوص مالیات ها (که بسیار هم بر روی آن تاکید می شود)، در مورد مالیات بر واردات، اگر درآمدها و ذخایر ارزی ناشی از نفت در خارج نبود که با آن واردات انجام بشود، مالیاتی هم داده نمی شد که مالیات بر واردات خوانده شود.

با این تفصیلات اقتصاد ایران چه در بخش حقیقی و چه در بخش مجازی همه وابسته به نفت است. مثلا بانکهای ایران را نگاه کنید. بانکهای ایران اگر ذخایری در خارج از کشور دارند

«اقتصاد ایران یک اقتصاد شبه سرمایه داری است که بسیار از جهان منزوی است. این اقتصاد اقتصاد پیش رفته ای نیست. سیاست هایی که سیاست های نئولیبرالیستی خوانده می شود مربوط به این است که حقوق نیروی کار محدود بشود یا از خدمات دولتی کاسته شده یا نقش دولت در خدمات کم بشود. این در کشورهای توسعه یافته قابل فهم است.»

مجله
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

باشد و دوم اینکه آنها اجرایی بشوند.

■ رفع بهره کشی از کارگران و به کل نیروی کار ناظر به رفاه و تامین اجتماعی، مستلزم اتخاذ چه سیاست های اقتصادی است؟

بهره کشی و استثمار مفاهیمی نسبی هستند و بر اساس استانداردهای هر جامعه و توافق نیروی کار تعریف می شوند. بنابراین میزان، درجه و چگونگی استثمار میان یک جامعه عقب مانده و یک جامعه پیشرفته متفاوت است. در یک جامعه که منابعش زیاد است و در دسترس، مفهوم استثمار از جامعه ای که منابعی ندارد تفاوت میکند. بنابراین این نکته را باید روشن کرد که مسئله نسبی و به یک معنا و بر اساس تعریف عرفی است. اما این به این معنی نیست که نمی شود استانداردهای قابل قبولی را تعریف کرد. البته می شود این کار را کرد. برای اینکه استانداردهای بهره کشی یا عدم آن تعریف بشود، بیش از هر چیزی لازم است که نیروی کار بتواند همانطور که فرضاً گروه های دیگر اجتماعی مثل سرمایه گذاران آن ها این قابلیت توانایی و امکانات را در اختیار دارند که خودشان را به شکل متشکل و سازمان یافته بیان بکنند، نیروی کار توان این را داشته باشد. یعنی سندیکاها و دستگاه هایی که بتوان گفتمان نقد بهره کشی را در جامعه نشر داد باید وجود داشته باشد. بدون اینها اقدامی نمی شود علیه بهره کشی کرد. این هم نیازمند حداقلی از دموکراسی و حاکمیت مردم بر اساس قانون است. ساختارهای اجتماعی هم باید امکان توزیع منابع اعم از ثروت، قدرت یا منزلت اجتماعی را بدهد که نیروی کار به قدرت توانایی بتواند در توزیع منابع شرکت کند. بنابراین به جز مسئله حقوقی در عرصه حقیقی هم تا وقتی سازماندهی نیروی کار به شکل احزاب و سندیکاها و اموری از این قبیل نباشد، نمی شود انتظار کم شدم بهره کشی یا محدود و متفی شدن آن را داشت. شرط محقق شدن این هدف مشارکت خود نیروی کار بر توزیع منابع اعم از قدرت سیاسی، منزلت سیاسی یا منابع اقتصادی و دانش است. در کشورهای توسعه یافته به مانند سوئد هم می بینیم که مثلاً دانشگاه ها یا بنگاه های اقتصادی یا حتی در موسسات دولتی، نیروی کار به شکل شورایی در تصمیم گیری ها مشارکت دارد. به شکل سندیکایی در عرصه اجتماعی حضور دارد. رسانه ها و موسسات پژوهشی خودش و احزاب خودشان را دارند. و تنها در این صورت است که نیروی کار میتواند در تعادل در همه عرصه ها با نیرو ها و گروه های اجتماعی دیگر قرار بگیرد و آنجاست که می توان بهره کشی را محدود کرد.

■ اصولاً چه ارتباط معناداری بین نوع حاکمیت و بهره

که با آن می توانند ورود و خروج کالا را تسهیل کنند، این ذخایر ارزی غالباً منشأ نفتی دارند. چون ایران درصد پائینی از صادرات غیرنفتی دارد. تازه بخش عمده ای از آنچه که صادرات غیرنفتی خوانده می شود هم در واقع مشتقات نفتی است. این مشتقات سهم بزرگی هم از این صادرات دارند. وگرنه پسته و فرش یا کالاهای سنتی که نمی توانند جایگزین نفت بشوند. بنابراین و برخلاف صوری سازی و حساب سازی هایی که در بودجه انجام میگیرد و سازمان برنامه و بودجه روی کاغذ انجام می دهد، اقتصاد ایران هنوز وابسته به درآمدهای نفتی اش هست.

■ انتشار قوانین وضع شده برای کارگران در کارخانه چسب هل در رسانه ها به وضوح استثمار و بهره کشی در کارگاه ها و کارخانه های ایران را آشکار کرد. در ایران چه ساز و کاری، کارفرمایان و صاحبان سرمایه را در قبال بهره کشی از کارگران محدود می کند؟ وضعیت فارغ از قوانین وضع شده، در عمل چگونه است؟

تا زمانی که سندیکای مستقل ایجاد نشود حتی اگر قوانینی وجود داشته باشد که نیست، آن قوانین عملاً معطل می مانند. بخش حقیقی حاکمیت که مناسبات عرصه قدرت را کنترل می کند تعیین کننده است. اینکه در عرصه حقوقی چه می گذرد اصلاً مهم نیست. مگر اینکه آن به اصطلاح نیروی کار ایران به وسیله داشتن سندیکاها بتواند اراده خودش را محقق بکند. در آن صورت هم قوانین قوانین مناسبی خواهد شد هم در مورد اجرای آنها دقت و ظرافت های خاص خودش اعمال می شود. در بسیاری از کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه آنجا هم کمابیش قوانین وجود دارد. اما چرا نیروی کار به حقوق خودش نمی رسد؟ چون نیروی کار نمایندگان سیاسی خودش و توان اعمال نظارت بر قوانین را ندارد. در ایران هم همین است. می توان گفت که در مواردی قوانین کار در ایران قوانین مناسبی نیست. در بسیاری از موارد به روز هم نیست. اما وقتی نیروی کار در عرصه حقیقی قدرتی ندارد، همین قوانین هم اجرایی نمی شود.

■ آیا این بدین معنی است که بهبود وضعیت کارگران و اجرایی این قوانین منوط به حضور و قدرت سیاسی آنان است؟

اگر قرار باشد قوانین مناسب برای نیروی کار ایجاد بشود، می بایست نیروی کار قدرت سیاسی داشته باشد. سندیکاها می خودش را داشته باشد. جامعه مدنی خودش را داشته باشد. در غیر اینصورت نمی توان انتظار داشت که اولاً قوانین مناسب



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

«برای این که استانداردهای بهره کشی یا عدم آن تعریف بشود، بیش از هر چیزی لازم است که نیروی کار بتواند همانطور که فرضاً گروه های دیگر اجتماعی مثل سرمایه گذاران آنها این قابلیت توانایی و امکانات را در اختیار دارند که خودشان را به شکل متشکل و سازمان یافته بیان بکنند، نیروی کار توان این را داشته باشد. یعنی سندیکاها و دستگاه هایی که بتوان گفتمان نقد بهره کشی را در جامعه نشر داد باید وجود داشته باشد. بدون اینها اقدامی نمی شود علیه بهره کشی کرد. این هم نیازمند حداقلی از دموکراسی و حاکمیت مردم بر اساس قانون است.»

سیاست های اقتصادی دولت ناشی از یک فرآیند حقوقی و تقنینی است. این فرآیند در مجلس تعیین و در توسط قوه مجریه اجرایی می شود. خب وقتی قوه مقننه از نمایندگان نیروی کار خالی باشد، قطعاً قوانینی تصویب میکند که به سود نیروی کار نخواهد بود. حال فرضاً قوانین تصویبی در بادی امر به زیان نیروی کار نباشد، در مواردی ممکن است قوانین خوبی هم باشد، منتهی نه کارفرما و نه رئیس اداره آن را اجرایی نمی کند. چه کسی باید حاکمیت را به اجرای آن مجبور کند؟ اینها باز هم نقش سندیکاها و قدرت واقعی معلوم می شود. تا قدرت واقعی به شکل یک گفتمان، پلت فرم، حزب و احزاب، سندیکاها، و مجامع مستقل نیروی کار نباشد، نه قوانین مناسبی وضع می شود و نه آن قوانین احتمالاً مناسب امکان اجرایی شدن دارند. چون هر قانون با هر جزئیاتی در عمل بازتفسیر می شود. یعنی کارفرما آن را به گونه ای تفسیر می کند و نیروی کار به گونه ای دیگر. پرسش اینجاست که تفسیر کدامیک معتبر است؟ اگر این دو نیرو یعنی کارفرما یا نیروی کار همسنگ نباشند، طبیعی است که نتیجه تفسیر قوانین به سود نیروی کار و نمایندگانش نخواهد بود. بازنده در آخر نیروی کار خواهد بود.

■ بحث شما ناظر به چه نوع ساختاری است؟ و در این ساختار چطور روابطی در این حوزه وجود دارد؟

ما در چهارچوب شرایط متعارف فعلی صحبت می کنیم. ما در دنیایی که نیروی کار حاکم بر هر چیزی است صحبت نمی کنیم. ما در چهارچوب دولت های واقعا موجود فعلی حرف می زنیم. مثلاً در قیاس سوئد با فرانسه، در سوئد با توجه به نفوذ بیشتر نیروی کار چه در عرصه جامعه مدنی، چه در عرصه رسانه، با وجود پسگردهای موجود، قدرت سندیکایی وجود دارد و پس میزان بهره کشی و تفاوت میان توزیع منابع کمتر خواهد بود. در این کشور نابرابری و اختلاف طبقاتی دستکم در عرصه هایی چون آموزش و پرورش، بیمه و درمان و امثالهم نسبت به کشورهایی که نیروی کار نمایندگان خودش را در پارلمان ندارد کمتر است. این را به وضوح میتوان دید. اگر بخواهیم به صورتی مقایسه ای در عرصه بین المللی نگاه کنیم، کشورهایی که نابرابری در آنها کمتر است کشورهایی هستند که نیروی کار در آنها چه در عرصه جامعه مدنی، چه عرصه حزبی، چه در عرصه سندیکایی پیشرفته تر هستند. به این معنا که نیروی کار سازمان یافته تر است و امکان بیان خود در عرصه سیاست اجتماعی و اقتصادی را دارد. در عوض در کشورهایی چون ایران و برخی از کشورهای آمریکای

لاتین یا آفریقایی می بینیم که به همان اندازه که نیروی کار پراکنده سازمان نیافته است، قدرت بیان خود و سازمان دهی خود را هم ندارد. حزب یا احزاب خودش را ندارد. جامعه مدنی خودش را ندارد. رسانه های خودش را ندارد، آنجا می بینیم که نابرابری بیشتر است. بنابراین یک رابطه اساسی میان نابرابری در توزیع منابع اعم از قدرت سیاسی، منزلت اجتماعی و منابع اقتصادی و دانش و سازمان نیافتگی نیروی کار وجود دارد. این را به راحتی میتوان بر اساس جداول سازمان ملل نشان داد. مثلاً کشورهای نوردیک و شمال اروپا و حوزه اسکاندیناوی چون نیروی کار هنوز در تصمیم گیری ها در حوزه های مختلف بیشتر است، نابرابری کمتر است.

در ایران به عنوان یک دولت رانتی و نفتی شکاف طبقاتی و نابرابری بسیار است. آنکه که در مورد توزیع منابع تصمیم میگیرد همان است که نابرابری را تعیین میکند. تصور کنید درآمدهای نفتی که دست حاکمیت می آید در اختیار نیروی دیگری باشد. وضعیت کاملاً متفاوت خواهد بود. بحث اساسی من این است که تا وقتی در عرصه حقیقی یعنی ایجاد سازمان دهی و ایجاد جامعه مدنی نتوانسته ایم کاری بکنیم، نمی توان انتظار داشت که با تغییر قوانین مسائل عوض و حل بشود. بدون جامعه مدنی نیروهای دیگر به جز نیروی کار هم نمی توانند به حقوقشان برسند.

■ در آخر اگر نکته ای هست که لازم می دانید مطرح شود بفرمایید.

برای توسعه یافتگی سیاسی اقتصادی اجتماعی وجود یک جامعه مدنی قدرتمند لازم است. ما جامعه را بر اساس نظریات اقتصاد اجتماعی به سه قسمت تقسیم کنیم. یکی بخش خصوصی که کارش تولید ثروت و سود است. بخش دولتی یا بخش عمومی که کارش توزیع عمومی و قدرت است و بخش سوم جامعه مدنی است. دو بخش نخست در معرض فساد هستند و اینکه اساساً تعهدات خودشان را فراموش می کنند. اگر این بخش سوم یعنی جامعه مدنی قدرتمند نباشد، نمی شود دو بخش دیگر را نقد کرد و مانع انحراف و سوء استفاده و عدم بهره کشی آنها شد. اگر قرار است استثمار و بهره کشی در انواع آن کاهش پیدا کند باید جامعه مدنی قدرتمندی وجود داشته باشد که به دو بخش دیگر نظارت کند. چون بخش جامعه مدنی فارغ از اینکه بخواهد سود ثروت را جمع بکند، کارش انتقاد از وضع موجود و کشف نابسامانی و مشکلات جامعه است.

■ با سپاس از وقتی که در اختیار خط صلح گذاشتید.

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

«برای توسعه یافتگی سیاسی
اقتصادی اجتماعی وجود یک
جامعه مدنی قدرتمند لازم است».



اجتماعی

تکدی گری گره گاه چندین معضل اجتماعی



مهوش شفیعی
روزنامه نگار و فعال حقوق کودکان

کنندگان به این افراد، باز می گردد. در صورتی که تکدی گری بزه محسوب می شود و باید با آن برخورد شود اما اصرار آن ها بر این جرم، باعث شده که نهاد های مسئول از ادامه رسیدگی به وضعیت آن ها صرف نظر کنند و در مقابل مقاومت متکدیان توان مقابله نداشته باشند و مسئله لاینحل بماند.

یک فعال حقوق بشر در خصوص تکدی گری در ایران می گوید، تکدی گری در ایران به دو شکل متفاوت بروز پیدا کرده است. گروه اول، که گرفتار گروه های مافیایی می شوند و در مقابل گروه دوم که، تنها به دلیل نیاز به تکدی گری روی می آورند.

پایگاه اطلاع رسانی حوزه در خصوص تکدی گری در گزارشی مربوط به سال ۱۳۷۵ آورده است که بررسی آماری این پدیده طبق آمارهای پراکنده سازمان های ذی ربط و مراجع ذی صلاح نشان می دهد که اکثریت قریب به اتفاق متکدیان در سنین بین ۳۱ الی ۴۰ سالگی قرار دارند. برای نمونه از بین ۲۴۴ گدایی که مورد پرسش قرار گرفته اند ۶۲ نفرشان بین سنین ۳۱ الی ۴۰ سالگی قرار داشته اند. همچنین از بین ۱۳۰ نفر متکدی دستگیر شده، ۲۵ نفر آن ها نیز ۷ سال، ۱۶ درصد آنها بین ۲۰ - ۳۰، ۴۶ درصد بالای ۶۰ سال و بقیه بین گروه سنی ۲۰ - ۶۰ در نوسان بوده است. اما آیا از آن سال تاکنون این میانگین و آمار پابرجا مانده است؟ مسلماً خیر. متأسفانه امروزه سن تکدی گری بسیار پایین آمده و نوع اجباری آن درصد بالایی از کودکان خیابان را شامل می شود، که عمق فاجعه این آسیب اجتماعی را بسیار شدید و نگران کننده کرده است. شاید در گذشته متکدیان معتادان بزرگسال، بیوه زنان صاحب فرزند و بی درآمد یا بیکارانی بودند که سود آن را به از دست دادن جایگاه اجتماعی شان ترجیح می دادند (البته کهن سال ها و معلولان نیز به صورت چشمگیر در این عرضه همواره حضور داشته اند)، اما امروزه این اقشار جای خود را به

مشکلات و مسائل گوناگون از بدو تمدن تاکنون گریبان گیر جامعه بشری بوده است و در پی آن همواره به دلایل مختلفی افراد زیادی در تنگنا و در موقعیت های نامطلوب می زیسته اند. تکدی گری هم، یکی از عوارض اجتماع انسانی بوده است که شاید در ظاهر مخاطرات چندانی نداشته باشد، اما تداوم، ریشه دواندن و عادی سازی این معضل در جوامع کنونی باعث شده است، تلاش چندانی برای چاره جویی صورت نگیرد. شاید این طور به نظر برسد که این یک حرکت فردی و شخصی است و در واقع ربطی به ما ندارد ولی باید به این نکته اشاره کرد که در زیست اجتماعی، انتخاب شیوه زندگی توسط هر فرد به طور ضمنی در زندگی دیگران موثر است و همه ما در سرنوشت یکدیگر دخیل هستیم.

به طور کلی تکدی گری بار منفی روانی، به جامعه و افراد آن تحمیل می کند. مطالعات و بررسی های زیادی پیرو این موضوع و نقش فاکتورهای فرهنگی، نبود مسکن، جایگاه اقتصادی نامناسب، ناکامی های اجتماعی و ... صورت گرفته که عده ای تأثیرات این عوامل را بر تکدی گردی پذیرفتن و عده ای دیگری خیر. اما شرایط فردی چیزی جز نتیجه شرایط محیطی و اثرات اجتماعی نیست و این موجب تشدید پتانسیل های جرم زا و گرایش های انحرافی در نزد افراد می شود. که هدف از این بررسی ها ویژگی های اجتماعی نزدیک به هم و تا حدی مشترک متکدیان است و ادامه ای که به نگرش کمک

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

کودکان داده اند که آن هم اکثر اوقات به اجبار و برای دیگران به این بزه اجتماعی می پردازند.

در خصوص پرداختن به علل گرایش به تکدی گری می توان از نظریات روانشناسان و جامعه شناسان بهره برد. فروید عوامل روانی و فردی را دلیل بروز رفتارهای آدمی و از جمله رفتارهای انحرافی و کجروانه می داند. با توجه به نظریه وی، رفتار انحرافی زمانی اتفاق می افتد که بین "من" و "ابر من" عدم توازن برقرار باشد. از نظر فروید "ابر من" شامل ارزش های اخلاقی و "من" نیز دنیای فعال و نظارت پذیر فرد است. زمانی که "من" در برابر "ابر من" ضعیف و منفعل قرار می گیرد، "ابر من" نمی تواند فرد را ارشاد کند به همین دلیل کج روی رخ می دهد. در این راستا و با شرحی صریح تر آئومی مرتن بروز این پدیده، ناظر به ناسازگاری بین اهداف فرهنگی و وسایل نهادی شده و مقبول برای دستیابی به آن اهداف است. بدین ترتیب که برخی از افراد طبقه پایین جامعه که خود را برای رسیدن به اهداف مورد نظر مسدود می بینند احتمال دارد برای رسیدن به اهداف مورد نظر به روش های ناهنجار و انحرافی متوسل شود.

به باور بسیاری از متخصصین جامعه شناسی و مدیریت شهری، تکدی گری از عوامل مهم آسیب رسانی به چهره فیزیکی و ساحت اجتماعی، امنیت و سلامت شهرها است. تاسف آور است که در بیشتر موارد، افرادی وارد این عرصه می شوند که اجباری در کار باشد مثلاً پیشاپیش دچار معضل خانمان سوز اعتیاد می شوند که خود نه صرفاً یک امر مخرب فردی بلکه یک آسیب اجتماعی تمام عیار است و سپس برای تامین هزینه بالای اعتیاد به تکدی گری روی می آورند و یا در خصوص کودکان متکدی، اجبار می تواند از جانب والدین معتاد و گروه های مافیایی باشد که آن ها را به اجبار به تکدی گری می فرستند و ماحصل آن را تصاحب می کنند. در واقع متکدیان به چند دسته تقسیم می شوند؛ تکدی گری کودکان، معتادان و تکدی گری هدایت شده توسط باندهای مافیایی که خود مصداق بارز بهره کشی و استثمار در جامعه است، تکدی گری افراد سالمند که به علت نداشتن توان کار و نبود سرپرست برای رسیدگی به آن ها مجبور به این فعالیت منفی اجتماعی می شوند، و در نهایت تکدی گری افراد دارای معلولیت جسمی که واضح است این دسته نیز طبق گزارش ها بهره چندانی از خدمات اجتماعی نمی برند در حالی که جامعه و دولت موظف به حمایت از آن هاست.

نکته بد ماجرا از این قرار است که مافیا دامنه حرکت گسترده تر و بی رحمتی دارد چرا که بیشتر مواقع بازی در دست مافیاست و به شکل غیر قابل قبولی از افراد اسیر دست این مافیاهای، عمدتاً کودکان هستند و علاوه بر اجبار در تکدی گری و غارت ماحصل از آن، مورد دیگر سوءاستفاده ها قرار می گیرند، متأسفانه اکثر این کودکان خانواده دارند و فاجعه این است که در ازای مبالغی در اختیار این باندها قرار می گیرند. آسیب دیدن این خانواده ها از دیگر معضلات اجتماعی چون فقر و اعتیاد، نقش به سزایی در تداوم اسارت این کودکان دارد.

با این که واکنش بسیاری از نهادها و فعالین در قبال پدیده تکدی گری، صرفاً زیر سوال بردن دولت و حاکمیت است، اما

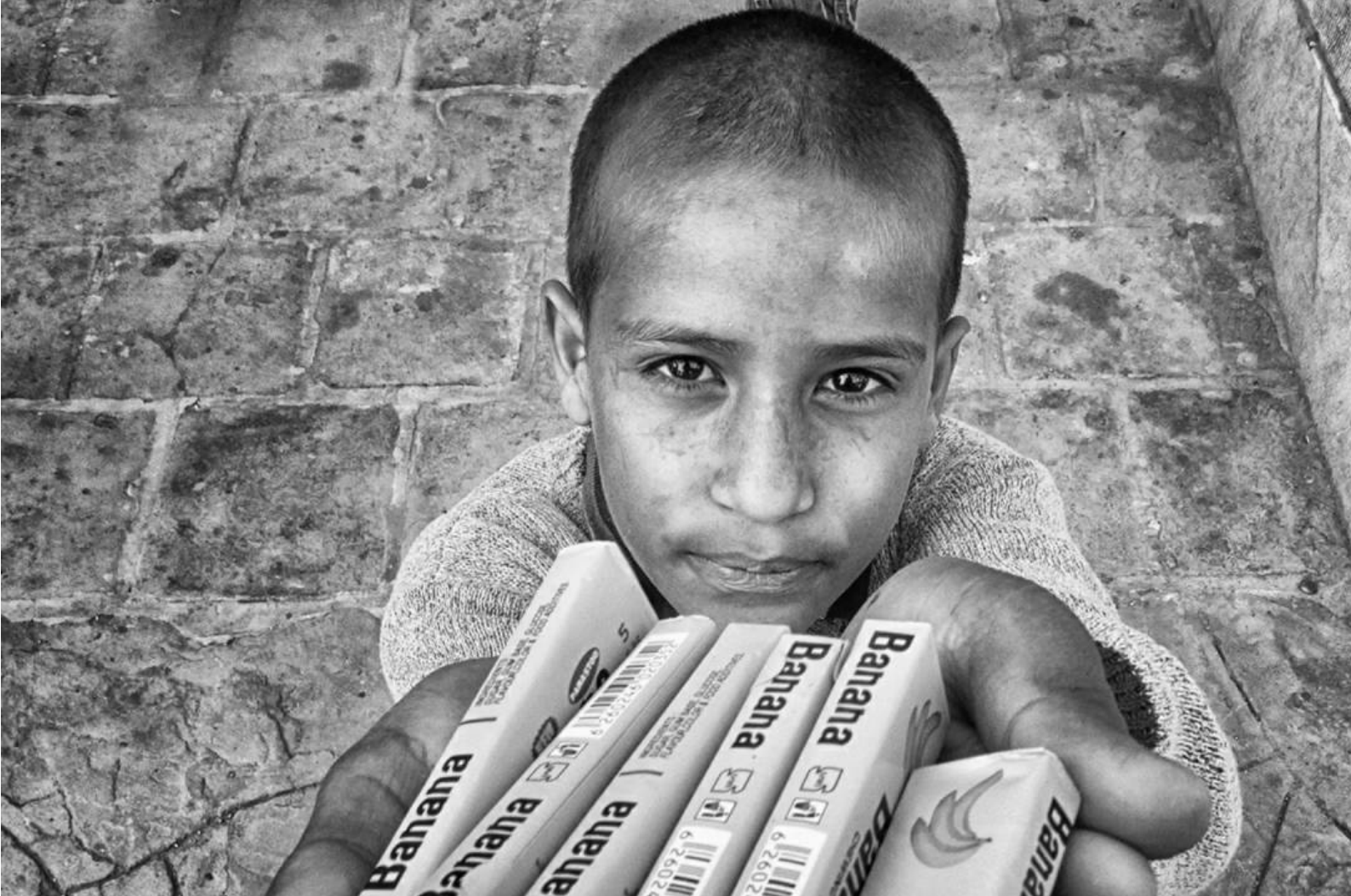
این که بسیاری از متکدیان، گدایی را به کار کردن ترجیح می دهند، هنوز پرسشی قابل طرح است. متکدیان پنهان و آشکار چه کسانی هستند؟ از متکدیان پنهان می توان به آن دسته از افراد اشاره کرد که در جایی مخصوص خودشان در حال فال گیری و دعانویسی هستند و از این طریق مردم را اصطلاحاً سرکیسه می کنند و از آن ها طلب پول می کنند (عده ای آن را کلاهبرداری و عده ای گدایی می نامند). و متکدی آشکار کسی است که سعی می کند ترحم مردم را به خود جلب کند و از آن ها تقاضای پول کند و به مرور زمان همین ها در این کار حرفه ای می شوند و به آموزش متکدیان دیگر روی می آورند! همین متکدیان برای خود قلمرو تعیین می کنند و حق گدای دیگری نیست که وارد قلمرو آن ها شود. تا چه اندازه کمک کردن مردم به متکدیان می تواند باعث افزایش گدایان باشد، هنوز مشخص نشده است. شاید دلیل این کمک ها بی اعتمادی مردم نسبت به سازمان هایی است که مسئولیت سامان دهی افراد نیازمند را دارند و به همین خاطر مستقل عمل می کنند و به افراد نیازمند به صورت مستقیم و غیر مستقیم کمک می کنند و این که چقدر این کمک ها در خیابان و در جیب متکدیان می رود نیازمند بررسی دقیقتر است.

هر ساله آمار متفاوتی از متکدیان و میزان درآمد آن ها منتشر می شود اما طبق آمار منابع های مختلف اعم از بهزیستی ها، شهرداری ها و اداره کل امور اجتماعی، میانگین درآمد متکدیان از جمله کودکان، ماهیانه بین یک و نیم تا دو میلیون تومان است. گرچه هنوز از میانگین درآمد بزرگسالان متکدی، هنوز آمار دقیقی در دست نیست. در سال ۱۳۷۸ شورای عالی اداری، آیین نامه سامان دهی متکدیان را تصویب کرد که طبق این آیین نامه، فرماندار هر شهرستان به عنوان رئیس و شهرداری نیز معاونت اجرایی را باید بر عهده داشته باشد. سال ۱۳۹۳، هفتمین جلسه شورای اجتماعی کشور مصوبه ای را به رسمیت شناخت که طبق آن سازمانی تحت عنوان "مجمع فوریت های خدمات اجتماعی" کار خود را آغاز کرد که آیین نامه سامان دهی متکدیان و کودکان کار و خیابان، یکی از اسناد بالادستی آن به شمار می رفت.

شاید بهتر باشد سازمان هایی چون شهرداری ها که قابلیت بیشتری در اشتغال زایی دارند، برای جمع آوری متکدیان، برنامه ریزی درست داشته باشند، مثلاً این امکان فراهم شود که تعدادی از آن ها به علت بیکاری و نیاز به تکدی گری روی آورده اند، برای ارایه خدمات شهری به کار گیرند. اما مشکل از کجاست که با وجود بزه بودن این پدیده، هنوز شاهد رشد متکدیان در سطح بیشتر کلان شهره هستیم؟ در متروها، کنار پارک ها، پشت چراغ قرمزها و دیگر مکان های عمومی. امروزه بیشتر متکدیان، کودکان کم سن و سال هستند و زنانی که در گذشته ای نه چندان دور کمتر به چشم می خوردند و در حال حاضر در خدمت باندها و گروه های سازمان یافته هستند. از طرفی این امر باعث شده که تفاوت بین متکدیان نیازمند و غیر نیازمند در واقعیت سخت و غیرممکن شود. در نهایت مسئله تکدی گری به عنوان یک معضل اجتماعی، نتیجه معضلات اجتماعی دیگری می تواند باشد که همین امر می تواند چاره شدن آن را منوط به دیگر امور و مستلزم تغییرات بنیادی در سیاست ورزی سازمان ها و نهادهای ذی ربط باشد.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵



گزارش

■ دنیای کودکان کار؛ از زیرزمین و مترو تا سر چهارراه‌ها



پرویز فغفوری
روزنامه‌نگار

کارشان هم اکثراً ده یا یازده شب است. چیزی حدود ۱۲ یا ۱۳ ساعت هر روز مشغول کار هستند و سپس کسی خبری از آن‌ها ندارد تا روز بعد.

در میان این قشر از جامعه، تعداد زیادی کودک و نوجوان به چشم می‌خورد؛ پسرها بیشتر از دختران. تقریباً تمام آن‌ها یک وجه اشتراک دارند؛ حضور روزانه در بازار تهران برای خرید اجناسی که باید همان روز به فروش برسانند. اغلب مواقع پسرچه‌ها دو سه نفر و یا بیشتر هستند. دختران هم اکثراً با بزرگ‌ترهایشان هستند و به ندرت تنها دیده می‌شوند. مشتری برای آن‌ها اگر مرد باشد «عمو» و اگر زن باشد «خاله» است. اجناسی که برای فروش به همراه دارند چندان متنوع نیست و بیشتر اوقات خوراکی (دونات و انواع بیسکویت) یا فال است و باتوجه به قیمت پایین اجناسی که به همراه دارند، اگر قرار باشد به عموها یا خاله‌های خود چیزی بفروشند، معمولاً می‌فروشند.

امروز صبح دخترچه‌ای ده دوازده ساله را دیدم؛ کارتن آدامس ترایدنت به دست، پرتقالی و دارچینی و نعنایی «بسته‌ای پنج تومن». هر بسته پنج هزار تومان. دخترک سالم و سرحال بود اما

صبح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

ساعت هفت یا هشت صبح که سوار مترو شوی، خبر چندان‌ی از دست فروش‌ها نیست. اکثراً با مردم عادی همسفری که خمار خواب و شاکی از روزگار که چرا باید اول صبحی سر کار بروند، کنارت می‌نشینند و می‌ایستند.

این قضیه درمورد آن‌هایی که از روی زمین با تاکسی و اتوبوس راهی محل کار خود می‌شوند نیز صادق است. یکی سرش را به شیشه ماشین تکیه داده و نیمه بیدار است و دیگری که مشخص است خواب مانده و به سرعت لباس پوشیده و راهی شده، هنوز حتی وقت نکرده شانه‌ای به موی خود بکشد.

چیزی که در این زمان در شهر غایب است، دستفروش‌های همیشه حاضر در مترو و چهارراه‌ها هستند.

به غیر از آن‌هایی که کنار پیاده‌روها بساط می‌کنند و سحرخیزتر هستند، بقیه بعد از ساعت ده می‌آیند. حداقل در مترو و سر چهارراه‌های تهران که چنین است. ساعت اتمام

همراهش نه. دختر پولیور قرمز کار کرده به تن و روسری سبز بر سر داشت اما اوضاع لباس همراهش تعریفی نداشت ضمن این که چشمانش هم نمی دید. برای باز کردن سر صحبت ۲ بسته آدامس خریدم و به دختر گفتم: «چندتا سوال ازت دارم. اگه جواب بدی، بازم ازت آدامس می خرم. قبول؟» موافقت کرد اما مرد پشت سر شانه هایش را تکان داد و خشمناک پرسید: «کیه؟» گفتم: «مشتری و اگه چندتا سوال جواب بدین، بازم خرید می کنم». اجازه نداد با دخترش صحبت کنم. نامش قاسم بود و نام دخترش محیا. ۳۷ ساله، نابینا و بی سواد. محیا تنها فرزندش بود و هر روز صبح با هم از مسعودیه تا مولوی برای خرید آدامس می روند، از ایستگاه خیام سوار خط یک مترو می شوند و تلاششان بر این است که تا شب تمام خرید آن روز خود را بفروشند و فردا هم روز از نو.

از قاسم پرسیدم آیا محیا زمانی هم برای تحصیل دارد؟ گفت: مادرش در خانه در حال خیاطی است که بگیر نگیرد دارد. من بی سواد هم بدون محیا نه می بینم، نه توان شمارش پول و جنس دارم و نه توان محاسبه فروش. چه کنم؟ پرسیدم محیا چطور می تواند حساب و کتاب کند که جواب داد: تا قبل از شروع کار به عنوان دستفروش، اندک پولی را که از ارثیه پدرم به من رسیده بود به پسرعمویم داده بودم و ماهیانه مبلغی به عنوان سود می گرفتم که با فوت پسرعمویم و اختلافی که بین ورثه او افتاد، پول من هم از بین رفت. تا آن زمان محیا مشغول تحصیل بود ولی بعد از آن مجبور شدم با قرض گرفتن از آشنایان، سرمایه ای برای امرار معاش به عنوان دست فروش جور کنم و در حال حاضر هم همسر مشغول کار است، هم خودم و هم دخترم. سعی می کنم اجناسی برای فروش بگیرم که قیمت آنها رند باشد و محاسبه قیمت هم برای دخترم راحت باشد. برای ادامه تحصیل محیا هم فعلاً برنامه ای نداریم و دلخوش به آینده ایم. البته با شرایط فعلی، دلخوشی معنایی ندارد. از ایستگاه خیام مشغول صحبت بودیم تا دروازه دولت.

بعد از یکی دو رفت و برگشت، ایستگاه دروازه دولت محل ملاقات با دو پسر بچه دیگر بود که دונات های خود را دانه ای هزار تومان می فروختند. حسن ۹ ساله و الیاس ۱۳ ساله. دو برادر که هر روز از صالح آباد تا بازار می آیند و پس از خرید ۱۵۰ تا ۲۰۰ دونات، سوار مترو می شوند و مشغول فروش. راضی کردن الیاس برای صحبت کار سختی بود و در طول صحبت کوتاهاهمان اصلاً نگذاشت حسن از جلوی چشمانش دور شود. چند بار در طول گفتگو، برادر کوچک ترش را به زبان ترکی راهنمایی کرد: «اوتور بوردا... گتمه...». خانواده هفت نفره شان از سه سال پیش، پس از مرگ پدر، شش نفره شده بود و الیاس از کلاس چهارم مدرسه را رها کرده بود. حسن که هنوز در نه سالگی هم مدرسه را شروع نکرده است. سه خواهرش در حال درس خواندن هستند و مادرشان خانه داری می کند. از

پدرشان خانه ای برای آن ها باقی مانده و با کمک اهالی فامیل تا حدی گذر از سختی های زندگی برایشان آسان تر شده است. از او پرسیدم تا کی می توانی روی کمک فامیل حساب کنی؟ جواب داد نمی دانم. خدا بزرگ است. پرسیدم برای شروع تحصیل حسن چه کار می خواهید بکنید؟ گفت فعلاً خرج خانه از هر چیز دیگری مهم تر است. از صبح به امید خدا شروع می کنیم و امیدواریم تا شب تمام دونات ها را بفروشیم و کمک خرج خانواده باشیم. الیاس حرف دیگری نزد دست حسن را گرفت و دونفری از پله برقی پایین رفتند تا برای دونات هایشان بین مسافران یک خط دیگر مترو مشتری پیدا کنند.

اما روی زمین و سر چهارراه های تهران، روز کودکان کار به چه صورت شب می شود؟

قبل از ظهر اگر مسیر شما از میدان جمهوری به سمت تقاطع آزادی، میدان توحید، سر گیشا، پل مدیریت، پارک وی و تجریش باشد معمولاً خبری از دست فروش ها یا کسانی که با اصرار سعی در پاک کردن شیشه ماشین شما دارند نیست. چه از میدان راه آهن در ابتدای خیابان ولیعصر روز خود را آغاز کنید و از چهارراه مختاری تا میدان ولیعصر، میدان ونک، پارک وی و تجریش بروید، یا از پیچ شمیران در ابتدای خیابان شریعتی مسیر روزانه تان را به سمت میدان قدس (تجریش) ادامه دهید یا مسیر شما از چهارراه تهرانپارس در شرق تهران به سمت میدان امام حسین و سپس میدان انقلاب و آزادی باشد، آن ها غالباً بعد از ظهر کار خود را شروع می کنند و تا اواخر شب کارشان ادامه دارد. در این میان، کودکان بیشتر سعی در پاک کردن شیشه ماشین شما دارند یا اصرار به فروش شاخه های گل و دسته های فال. به ندرت نشانی از آدامس ۵ هزار تومانی و دونات هزار تومانی خواهید دید.

برعکس مترو، کودکان کار اکثراً به صورت جمعی کار می کنند. دختر بچه ها این جا بیشتر تنها هستند و کمتر با بزرگ ترها. البته دختر بچه و پسر بچه فرقی ندارد و ظاهراً خیالشان سر چهارراه ها راحت تر است تا زیرزمین و روی سکوها یا داخل واگن های مترو. سر چهارراه های عمدتاً شلوغ تهران، چراغ که سبز یا زرد باشد به جدول های وسط خیابان پناه می برند و روی آن ها می نشینند یا می ایستند تا از تصادف با ماشین ها دوری کنند، اما با قرمز شدن چراغ کار آن ها شروع می شود و با ایستادن کنار شیشه ماشین ها و حتی گاهی وقتاً با ضربه زدن به شیشه ماشین ها سعی در فروش جنس یا شستن شیشه دارند. فرصت زیادی برای مکالمه ندارند و به همین دلیل عابر پیاده باشی یا سوار ماشین، کمتر خاله یا عمو خطاب می شوی. اندکی صبر می کنند، تماس چشمی برقرار می کنند و در صورت توفیق لبخندی هم می زنند اما اگر موفق نشوند سریع به سراغ ماشین بعدی می روند. درمورد افراد پیاده مقداری بیشتر اصرار می کنند. برخی اوقات برخورد بد برخی ماشین سوارها باعث خلق

داشته باشند تا چرخ زندگی شان بچرخد، اولین گزینه دست فروشی در خیابان یا مترو است. سرمایه زیادی نمی خواهد و نیاز چندانی هم به مهارت ندارد. مسدودکننده دريچه کولر، انواع باتری، شارژر و هندزفری موبایل، آدامس، لوازم التحریر، رومیزی، خوراکی های مختلف و البته جوراب های سه جفت ده تومن.

اگر مسافر مترو باشید و به طور خاص در ایستگاه های امام خمینی و دروازه دولت تردد داشته باشید، حتماً شاهد برخورد ماموران پلیس با دست فروش ها بوده اید. علاوه بر ماموران پلیس مستقر در ایستگاه های مترو، شاهد برخورد کارکنان مترو هم با دست فروش ها بودم.

برای بررسی وضعیت کودکان کار باید به سراغ اماکن دیگر هم رفت؛ میدین میوه و تره بار، دور فلکه ها و سر چهارراه هایی که کارگران ساختمانی و فصل می ایستند، میدین گل پراکنده در سطح تهران. حتی کف بازار هم می توان سراغ چرخ های باربری را گرفت که غالباً بزرگسالان در حال هل دادن آن ها هستند ولی اگر دقت کنید می توانید کودکان را هم در حال کار کردن روی چرخ ها ببینید. قبلاً رسم بود سه ماه کودک را در مغازه به

عنوان شاگرد نگه می داشتند تا مشخص شود کار را یاد گرفته یا نه و اگر ماندگار می شد، طی ماه های آینده حقوق سه ماه اول را به مرور به او پرداخت می کردند. بساط دست فروشان و در بین آن ها کودکان را هم هر روز می توانید از گلوبندک تا بعد از پله های نوروزخان و لوازم التحریرفروش های مسجد شاه ببینید. برای سر درآوردن از اوضاع تحصیل و زندگی این کودکان تنها نباید به تهران اکتفا کرد. غیر ایرانی هم در میان آن ها

به چشم می خورد، یکی مثل همین اسماعیل ۱۲ ساله رنگارنگ فروش.

در این بین موضوع دیگری که به چشم خورد، حضور متکدیان زن بچه به بغل بود. اکثراً با یک نوزاد خواب گدایی می کردند و با لحنی سوزآور در حال شرح وضعیت خود بودند. به ندرت می توان آن ها را بدون روبنده مشاهده کرد و اصلاً روی خوش به گفتگو نشان نمی دهند. اگر هم برحسب اتفاق بتوان با آن ها سر صحبت را باز کرد سنجش صحت هایشان کار بسیار سختی خواهد بود. کسی نمی داند صبح ها از کجا می آیند، شب ها کجا می روند، چرا هیچ وقت روبندشان را برنمی دارند و مهم ترین سوال این که چرا همیشه نوزادی که به بغل دارند خواب است؟ مگر یک نوزاد طی از صبح تا شب چقدر می خوابد؟ برای تغذیه و تعویض لباس نوزاد چه می کنند؟

بررسی این موضوع نیاز به تحقیقات مفصل و اقدامات فوری و موثر دارد که شرح ابعاد آن در حوصله این گزارش نمی گنجد.

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵



اسماعیل کودک کاری که در حال خرید آدامس برای فروش است. عکس از گزارشگر

صحنه های زشتی می شود اما این برخوردها همیشگی نیست. کودک محصل بین آن ها بیشتر به چشم می خورد تا داخل مترو. اگر در ساعات آخر شب و با آخرین قطارهای مترو سفر کنی، کودکانی را می بینی که با کوله مدرسه نشسته اند کف قطار و در حال نوشتن مشق یا حل تمرین هستند. لباس و سرووضعشان تعریفی ندارد و چیزی برای فروش ندارند که بخواهند به تو اصرار کنند بخری. با چند نفرشان که صحبت کردم مشخص شد در حال برگشت به خانه اند اما کاسب مترو نیستند. گل فروشی و فروش فال را ترجیح می دادند به دست فروشی در مترو. پرسیدم چرا؟ گفتند در مترو هم ما را مسخره می کنند و هم آزار می دهند. ضمن این که به درگیری با مامورهای نیروی انتظامی که دائم ما را از قطارها و سکوهای مترو بیرون می کنند نمی ارزد. هوای تهران آلوده است و زیر زمین و با بوی بد ایستگاه های مترو، بدتر هم می شود. روی زمین و سر چهارراه ها حداقل گاهی وقت ها می توان هوای تمیز تنفس کرد.

با گردشی در پاساژها و ساختمان های تجاری یا اداری می توان شاهد حضور دست فروش ها و مخصوصاً کودکان کار بود. در بازار بزرگ میرداماد اسماعیل را دیدم که دوازده ساله بود و پنج

سال پیش از افغانستان به ایران آمده بود. پدرش از دنیا رفته، درمورد مادرش توضیح درستی نداد و فقط گفت با ما نیست. چهار خواهر دارد و سه برادر که چهار خواهر و برادر بزرگ ترش ازدواج کرده اند. تازه در دوازده سالگی شروع به تحصیل کرده و دانش آموز کلاس اول است. هفت ساله بود که از افغانستان به ایران آمدند و به دلیل فقدان مدارک، نتوانست تحصیل خود را شروع کند. اصالتاً اهل هرات است. پنجشنبه ها در

مدرسه ای درس می خواند که برای آموزش کودکان سرپرست خانوار یا بدسرپرست دایر شده است. هر روز صبح از پاسگاه نعمت آباد با مترو به بازار می رود و با خرید بیسکوییتی به نام رنگارنگ، بار خود را تا میرداماد حمل می کند و کار خود را شروع می کند.

با تداوم افت قیمت ریال، موج گرانی روزافزون کالاها و خدمات، افت توان خرید مردم، سهمیه ای و گران شدن بنزین، افزایش بیکاری و تعطیلی واحدهای تولیدی و حضور همیشگی دیگر معضلات اجتماعی، باید منتظر باشیم روز به روز به تعداد دستفروشان مترو افزوده شود. تصور کنید کارتان را از دست داده اید و اندوخته چندانی برای شروع یک کار دیگر ندارید، رفتاری های زندگی دیگر حوصله ای برای یادگیری یک مهارت جدید برای شما باقی نگذاشته و کسی هم کاری به شما پیشنهاد نمی دهد. برای بسیاری از کسانی که به تازگی به این دسته از بیکاران پیوسته اند و حتماً باید درآمدی هرچند مختصر



زنان

■ شکاف جنسیتی دستمزد؛ بهره‌کشی از زنان در بازار کار



آبان پرتویی
فعال‌دانشجویی

اغلب افراد مایلند تا اطلاعات مربوط به میزان دستمزد و حقوق خود را از دیگران پنهان نگه دارند. این امر شاید به تلاش آن‌ها برای حفظ حریم خصوصی و پاسداری از امنیت و سلامت خود و خانواده‌شان مرتبط باشد اما در بسیاری از مواقع افزایش میزان دستمزد منجر به کشف مناسبات و رازهای پنهانی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شده است. نتیجه‌ای که مستقیماً به شناخت موقعیت اجتماعی گروه‌های مختلف، فرهنگ نهادینه شده در یک جامعه و سازوکارهای پنهان یک سیستم کمک کرده است. در تمام کشورهای جهان، بسیاری از این افشاگری‌ها در سطح کلان منجر به بروز غافلگیری‌های پرسروصدایی در جامعه شده است؛ مانند میزان پولی که صاحبان قدرت از مشاغل دولتی خود به دست می‌آورند یا دستمزدی که سلبریتی‌ها برای حضور در یک آگهی تبلیغاتی دریافت می‌کنند. اما در این میان همواره جنس اطلاعاتی که از زنان شاغل به دست می‌آید کاملاً متفاوت است. این تفاوت ناشی از این مطلب است که گفتگوهای زنان در این رابطه شکلی از نابرابری و تبعیض جنسیتی را در حیطه‌های مختلف بازار کار نشان می‌دهد. آمارها موید این مطلب است که همواره نابرابری جنسیتی و همچنین بهره‌کشی و استثمار بیشتر زنان در جامعه در تمامی سطوح افقی و عمودی یک جامعه ادامه داشته است. اگرچه دیدگاه‌های مختلف دلایل متنوعی را برای این نابرابری و شکاف جنسیتی دستمزد بین زنان و مردان عنوان می‌کنند اما چیزی که مشخص است مبین این نکته است که در همه موارد

مساله جنسیت و کلیشه‌های حاصل از آن، توانسته این نگاه تبعیض‌آمیز را تقویت کند.

از مدت‌ها قبل تا حال حاضر، ساختار دستمزدها در بسیاری از کشورهای جهان از نظر تبعیض جنسیتی و آشکار کردن آن در بازارهای کار مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است. در یک تعریف عمومی، تبعیض جنسیتی در بازار کار به تفاوت دستمزد بین زنان و مردان اشاره دارد که این اختلاف بر مبنای بهره‌وری شکل نگرفته است. یعنی زنان با وجود شغل و ساعت کاری برابر و نیز بهره‌وری یکسان همچنان با یک شکاف جنسیتی در دستمزد روبه‌رو هستند. این در حالی است که زنان به عنوان نیمی از نیروی کار فعال، می‌توانند بر روند توسعه اقتصادی و اجتماعی جامعه بسیار تاثیرگذار باشند. چرا که مقصود نهایی در یک جامعه، بهبود رفاه اجتماعی است که این خود تابعی از درآمد سرانه، توزیع عادلانه درآمد، بهبود امکانات آموزشی، رفاهی، بهداشتی و افزایش مشارکت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زنان و مردان در جامعه است. با اینکه در دنیای امروز مشارکت زنان در گسترش و رشد فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی به طور قابل توجهی افزایش یافته است اما هنوز شکاف دستمزد موجود بین زنان و مردان در بازار کار یکی از اصلی‌ترین نابرابری‌ها و تبعیض‌هایی است که در سال‌های اخیر همراه با افزایش مشارکت زنان در بازار کار پیش روی آن‌ها بوده است. این شکل نابرابری می‌تواند شامل برتری‌های تبعیض‌آمیز کارفرماها، باقی‌همکاران و مشتریان باشد. علاوه بر این تبعیض آماری می‌تواند بر مبنای پیش‌بینی و پیش‌فرض کارفرما درباره اینکه احتمالاً زنان نسبت به مردان بهره‌وری کمتری در بازار کار دارند و یا اینکه آن‌ها نسبت به استخدام تمام وقت تعهد کمتری دارند همراه باشد. همچنین نابرابری‌ها و تبعیض‌هایی نیز وجود دارد که منحصراً به نوع شغل مربوط می‌شود، به عنوان مثال تبعیض‌هایی که باعث رکود دستمزد در شغل‌هایی می‌شود که تحت تصرف زنان است. این روند

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

تبعیض آمیز به این صورت شکل می گیرد که زنان با صلاحیت از شغل هایی که تحت تصرف مردان است کنار گذاشته می شوند و این مساله به مزاد عرضه کارگران موجود برای شغل های تحت تصرف زنان می انجامد.

اگرچه نابرابری جنسیتی در همه کشورهای جهان به شیوه های مختلف وجود دارد اما در کشورهای جهان سوم و خصوصاً کشور ما این مساله به طور چشمگیری شایع است و شکاف های عمیق جنسیتی در بازار کار ضمن اینکه زنان را مورد بهره کشی های سیستماتیک قرار داده، روند توسعه را نیز به شدت به عقب رانده است. با توجه به بررسی هایی که تاکنون انجام شده، واضح و مبرهن است که زنان شاغل چه از نظر افقی و چه از نظر عمودی از بخش دیگر جامعه یعنی مردان شاغل جدا شده اند و در مسیر دیگری قرار گرفته اند. مسیری که به شاغلان دو جنس به یک چشم نگاه نمی کند و در هر مرحله و سطحی جنسیت این دورا در مناسبات کاری لحاظ می کند. مقصود از افقی این است که گستره شغل زنان بسیار محدود است و به مشاغل خدماتی و عرفا زنانه منحصر شده است. مثلاً کارهایی که در دسته بندی مشاغل یقه سفید قرار می گیرند و به علت حضور بیشتر زنان در این عرصه به مشاغل یقه صورتی نیز شهرت یافته اند؛ اموری همچون کارهای دفتری، منشی گری و فروشندگی. مفهوم عمودی نیز بر سقف شیشه ای در محیط کار زنان دلالت دارد. اینکه زنان به سختی می توانند در شغلشان ترقی کنند و به سطوح بالای مدیریتی وارد شوند. بر این اساس احتمال باقی ماندن زنان در پله های پایین نردبان کارراه بسیار بیشتر از مردان است.

بر اساس آمارهای به دست آمده توسط مجمع جهانی اقتصاد، متوسط دستمزد زنان در سراسر جهان حدود ۵۴ درصد دستمزد مردان است و سرعت کاهش فاصله درآمدی زنان با مردان به اندازه ای است که پیش بینی می شود حدود ۱۰۰ سال طول خواهد کشید که شکاف دستمزد بین زنان و مردان کاملاً پر شود. به نظر می رسد پر کردن این فاصله برای بسیاری از زنان ناامیدکننده باشد اما همواره تلاش های مهمی برای کاهش این مقدار صورت گرفته است و البته می توان امیدوار بود که در صورت پایداری و تداوم این تلاش ها و ایجاد تمهیدات مفید قانونی، سرعت تغییرات نیز افزایش پیدا کند. در گزارشی که مجمع جهانی اقتصاد در سال های اخیر منتشر کرده است، ایسلند در صدر رده بندی برابری جنسیتی قرار گرفته و یمن رتبه آخر را در این جدول به دست آورده است. در این میان وضعیت ایران اسف بار به نظر می رسد. جایگاه ایران در این رده بندی در میان شش کشور انتهای جدول برابری جنسیتی است و از ۱۴۲ کشور در رتبه ۱۳۷ قرار دارد.

با وجود اینکه نظام تولیدی در حال حاضر به خاطر مکانیزه شدن بیش از پیش خط تولید و ساده شدن کارها، علاقه مند به استخدام نیروی کار زنان است و به اصطلاح به سمت زنانه کردن فضاهای تولیدی حرکت می کند اما عملاً وضعیت دستمزد زنان بهبود نیافته است. آمارها در تهران حاکی از آن است که زنان در سمت های مشابه و یکسان با مردان، به طور میانگین حدود ۲۳ درصد حقوق و دستمزد کمتری را دریافت می کنند. برای این میزان دستمزد نیز دلایل مختلفی عنوان شده است. برای مثال حضور زنان در مشاغل کم درآمد، حضور آن ها در ساعات کاری کمتر

و محدودیت های جنسیتی چون بارداری و ازدواج از جمله دلایلی هستند که اغلب به عنوان دستاویزی در دست کارفرماها برای دادن دستمزد کمتر به زنان مورد استفاده قرار گرفته اند. به علاوه برخی مدیران دلایل این تفاوت را مذاکره بیشتر مردان در مورد سطح درآمدشان دانسته اند. اما واضح است که علاوه بر کلیشه های جنسیتی موجود در جهان خصوصاً در ایران به واسطه فرهنگ حاکم بر آن که مصرانه نمی خواهد کار زنان و حضور آن ها را در بازار کار جدی بگیرد، کارفرماها نیز به طور عمدانه از این وضعیت برای افزایش سود خود استفاده ای ابزاری می کنند. بنابراین زنان با سرمایه انسانی برابر چون تحصیلات، بهره وری و مهارت باز هم مشمول دستمزد کمتر می شوند. این خود دلالت بر این دارد که بهره کشی و استثمار زنان در ساختار اقتصادی جامعه با توجه به اینکه قانون نیز چندان از آن ها حمایت نمی کند، تا حدود زیادی پدیده ای سیستماتیک و بنیادین است. بنابراین مردسالاری و نظام اقتصادی حاکم بر جامعه در رابطه با جنسیت به نحوی همدستانه عمل کرده و یکدیگر را به شدت تقویت می کنند. نظام اقتصادی سودمحور، از نابرابری های مختلف در هر زمینه ای چه سنی، طبقاتی، نژادی، قومیتی، مذهبی و چه نابرابری جنسیتی در راستای حفظ نیروی کار در بازار استفاده کرده است که این خود تولید ارزش اضافی را برای کارفرما تضمین می کند. به بیان دیگر ساختار اقتصادی سودمحورانه از این تبعیض ها سود می برد و در جهت افزایش ارزش اضافی خود این نابرابری را بازتولید و تقویت می کند.

به نظر می رسد اولین راهکاری که می تواند به زنان کمک کند تا وضعیت بهتری داشته باشند تمهیدات قانونی و دولتی همچون ارائه امکانات و آموزش برابر، توانمندسازی آن ها، وضع بیمه و کاهش مالیات کمتر برای زنان است؛ همچنین تمهیداتی که کارفرماها را مجبور می کند تا حقوق برابری را برای کارمندان زن خود در نظر بگیرند. اگرچه مشاغل دولتی در راستای پرداخت برابر به زنان کارمند خود بسیار بهتر از مشاغل خصوصی عمل کرده اند اما با این حال با توجه به تعداد کم زنان در مشاغل دولتی و حضور ناچیزشان در سطوح مدیریتی، این اتفاق کمک چندانی به آن ها نکرده است. علاوه بر این حوزه خصوصی نیز، عملاً بازار کار و اشتغال را در سطح گسترده ای در دست دارد و در ضمن از دادن دستمزد بهتر به کارمندان زن به خاطر افزایش سود خودداری می کند.

از طرفی دیگر از زنان نیز انتظار می رود تا فعالانه برای احقاق حقوق از دست رفته خود وارد عمل شوند. مساله این است که زنان اغلب در آغاز کار درباره روند مالی شغلشان با کارفرما به وضوح صحبت نمی کنند و علاوه بر این حد پایینی از دستمزد را برای کاری که ارائه می کنند پیشنهاد می دهند. این به آن خاطر است که زنان نسبت به مردان سعی می کنند متصفانه و فروتنانه نسبت به کاری که انجام می دهند رو به رو شوند و اهمیت آن را نادیده می گیرند. این مسائل به طور روشنی بر جامعه پذیری متفاوت زنان و بازتولید بهره کشی خانگی آن ها تاکید دارد. بنابراین ارجح بر تمام راهکارهای ممکن، این امر مستلزم جامعه پذیری درست و تغییر نگرش جنسیتی یک جامعه و همیاری زنان و مردان عدالت خواهی است که وضعیت زنان یک جامعه را بهبود خواهد داد.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵



اجتماعی

■ اعتراضات تاریخ ساز آبان ۹۸ به مثابه طغیان نیروی کار

علیه استثمار و استبداد



رضاشیرازی
تحلیلگر مسایل اجتماعی

اجتماعی نیروی کار، جنبش زنان و دانشجویی را یک دستاورد کلان و تاریخ ساز بدانیم شاید بهتر به شکل گیری مرجع نو و جدید پی خواهیم برد. مرجعی که هم اکنون دارای نیروی اجتماعی عظیم و تعیین کننده و مهمتر از آن گفتمان ساز و جریان ساز است.

هنگامی که از برش و زاویه نیروی اجتماعی مخالف وضع موجود، به اعتراضات آبان ماه نگاه کنیم، پی می بریم که مشارکت فعالانه فرودستان در اعتراضات از جمله دو رخداد دی و آبان مویید امر خودآگاهی طبقاتی و اجتماعی ست، نیاز به نان و آزادی و درک و احساس اختلاف در مصرف در همه شئون زندگی از آموزش تا بیمه های درمانی، از تعذیه تا مسکن، از استانداردهای زندگی شهری تا حداقل های اولیه حیات از قبیل کار و امنیت شغلی و ... همه و همه بخشی از زمینه های عینی را فراهم کرده است تا فرودستان در اعتراضات اجتماعی مشارکت کنند. مشارکت فعالانه طبقات پائین جامعه مویید آن است که امروزه بیشتر از هر چیزی به نان، کار و آزادی محتاجند. طبقه کارگر، کارگر زاده ها، بیکاران و به کل فرودستان، خوب می دانند که با تکیه به آزادی، قادر خواهند بود از منافع طبقاتی خود با ایجاد سندیکا و نهادهای خود حراست کنند. نیروی کار به درستی پی برده است که بدون حضور در ساحت اجتماعی و بدون طرح مطالبات صنفی، اجتماعی و طبقاتی، هیچ گونه تغییر و تحولی قابل تصور نیست و شرایط دهشت بار کنونی ادامه خواهد یافت.

می خواهم دوباره به مقدمه بحث بازگردم و تاکید کنم که بر مبنای کدام چهارچوب نظری، حضور فرودستان در اعتراضات آبان ماه بهتر قابل توضیح است؟

به گمانم چهارچوب و نظریه در خور توجه ای که بتواند توضیح دهنده نقش فرودستان در اعتراضات تاریخ ساز آبان ماه باشد، همان نظریه جامعه جنبشی است که توسط دو متفکر ایرانی _ پرویز پیران و سعید مدنی _ طی سال های گذشته تدوین شده است.

هر دو متفکر با تاکید و تبیین جامعه جنبشی و جنبش های چندگانه شهری مواردی را طرح کردند که در چهارچوب آن نظریه بتوان نقش فرودستان جامعه را در تغییر و تحولات بهتر فهمید و درک کرد. چرا که مطالبات انباشته شده آن ها در هیچ یک از عرصه ها پاسخی نگرفته و به همین دلیل در شرایط آماده، هزاران هزار جوان معترض بیکار، حاشیه نشین و فرودست، در خط مقدم تسخیر خیابان قرار می گیرند. البته فوراً باید اضافه

صطح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

سنخ شناسی جنبش های اجتماعی جدید ما را فرا می خواند که با نظریه های کلاسیک سیاسی در باره جنبش های اعتراضی قدری فاصله بگیریم. تا قادر شویم به فراز و فرود آن ها پی برده و با روند دیالکتیکی آن ها بهتر آشنا شویم. بنابراین برای درک درست حضور فرودستان و نقش آن ها در خیزش آبان ماه، نیازمند تکیه به نظریه جامعه جنبشی که برخی از متفکرین ایرانی بدان اصرار دارند، هستیم.

روشن و آشکار است که حضور و نقش پررنگ فرودستان؛ کارگر زاده ها، بیکاران و نیروی حاشیه تولید و حاشیه نشینان، در اعتراضات آبان ماه تعیین کننده بود و چنین امری نشان از سمت گیری آتی جنبش اجتماعی - اعتراضی در ایران می دهد، به تعبیری دیگر مشارکت فعالانه فرودستان در رخداد آبان، به مثابه حلقه دیگری در ادامه دی نود و شش به شمار می آید.

در اصل ما با یک فرآیند طبقاتی و اجتماعی جدید و در عین حال پیچیده مواجه ایم، که آن نه تنها سرفصل جدیدی از نظر اجتماعی در ایران محسوب می شود بلکه نشان از آن می دهد که بافت اجتماعی ایران طی چند دهه گذشته به شدت دگرگون شده و همین امر تغییرات ریشه داری را به وجود آورده است که قابل انکار نیست.

اساساً ما در یک بزنگاه تاریخی قرار گرفته ایم، که اعتراضات اخیر - دی و آبان - نماد آن هستند. در یک تعبیر کلان تر، آغازی از شکل گیری یک دوره کاملاً جدید در ایران قابل پیش بینی ست. چرا که از یک سو تغییرات اجتماعی در متن جامعه را نشان می دهد و در عین حال تحولات کیفی، مابه ازای اجتماعی به بار می آورد. طوری که همه نخله های اجتماعی و فکری را در ایران به شدت متأثر و دگرگون کرده، که در فرهنگ سیاسی، اجتماعی و عرفی جامعه قابل درک است. اگر توانست در متن و بستر جامعه جنبشی که مطالبات صنفی،

کرد که مبارزات صنفی کارگران ایران علیه حقوق های معوقه، اخراج های بی رویه، تعطیلی خط تولید، دستمزد ناچیز، قراردادهای موقت، عدم امنیت جانی در حین کار، مهمتر از همه سرکوب اعتراضات کارگری، دستگیری رهبران میدانی اعتراضات و نقره داغ کردن فعالین کارگری، همه و همه در یک شرایط آماده و بستر کافی، به مبارزات سیاسی گره می خورد و تسخیر خیابان را تنها چاره کار می بینند و علیه وضع موجود قیام می کنند و ما همه دیدیم که تعدادی از شاهدان همیشه زنده اعتراض آبان ماه کارگران آگاه بودند.

به نظر می رسد که شرکت فرودستان در اعتراضات آبان دارای عقبه مشخصی ست؛ اگر بخواهیم به طور مصداقی سخن بگویم؛ نیروی کار ایران، هم در عرصه صنعت هم در عرصه آموزش، خصوصی سازی را در ایران کاملاً به چالش کشیده است. به طوری که سازمان خصوصی سازی و سیاست های به حراج گذاشتن سرمایه و منابع کشور و به کل حاکمیت راه چاره ای ندارد، جز این که بپذیرد که برنامه خصوصی سازی جز فلاکت نیروی کار و ورشکستگی کثیری از بنگاه های تولیدی، دست آوردی نداشته است.

مشارکت در اعتراضات آبان نشانی از رشد آگاهی و خودآگاهی طبقاتی نیروی کار ایران است که در مبارزات مستمر، صیقل یافته است و به بار نشسته است. چرا که اعتراضات پیاپی این نیروی اجتماعی به وضع وخیم اقتصادی و طبقاتی به روشنی توسط هزاران کارگر، در فولاد اهواز، هپکوی اراک، پل اکريل اصفهان، هفت تپه شوش و ...، بستر و فضای حضور در طغیان عمومی را برای نیروی کار ایجاد کرد.

عنصر آگاهی و خودآگاهی طبقاتی بخش کثیری از کارگران، معلمان، کارگر زاده ها، نیروی حاشیه تولید، چنان رشد و تعمیق یافته است که برای به عقب راندن چنین نیروی اجتماعی راهی جز سرکوب نمی بینند و دیدیم که با توسل به قتل عام عمومی و سرکوب عنان گسیخته به دنبال خفه کردن صدای معترضین آبان ماه برآمدند حال آن که خواهیم دید که در خیزش های آتی، مشارکت فرودستان افزایش خواهد یافت.

به گمان من، اگر بتوان مقایسه کلانی به عمل آورد تحولات آتی، نه کاستی ها مشروطه را خواهد داشت و نه ناکامی های انقلاب بهمن را. زیرا مطالبات و خواسته ها کاملاً روشن و نیروی اجتماعی توان سازمان یابی و سازمان دهی را داراست. به علاوه مرجع جدیدی که خود از متن و بطن مردم است، یعنی فعالین اجتماعی، مدنی و

صنفی، خواستار تغییر بنیادی هستند. دیگر نه نهادهای محافظه کار و ارتجاعی و نه حتی روشنفکران طبقات برخوردار جامعه، در روند فوق چندان نقش تعیین کننده دارند و نه قدرت های خارجی قادرند روند جنبش اجتماعی را به نفع خود رقم زنند. لذا سرشت خیزش فرودستان علیه بیداد و استثمار آماده تر از هر وقت دیگری ست و دو بال مشارکت عمومی و مطالبات اجتماعی - طبقاتی امکان تحقق آن است. میلیون ها انسان بیکار و فقیر، بدون این که به دنبال خونریزی، ویرانی و چپاول باشند در پی از میان برداشتن نظم موجودند که جز نکبت، فلاکت و بهره کشی، هیچ چیز دیگری را برایشان به ارمغان نیاورده است.

به تعبیری روشن تر در بطن و ماهیت جامعه جنبشی ما، اعتراضات برای مهار خشونت دولتی ست و هرگز خود مسبب خشونت نبوده و نخواهد بود. به طور تجربی در تجربه دی و هم در قیام آبان دیدیم که توده های فرودست عاصی از وضع موجود، در پی ویرانی

جامعه و ایجاد شورش کور نبودند.

در حالی که حاکمیت جهت تسلط به اوضاع به خشونت متوسل شده و در عین حال با تکیه به انواع و اقسام رسانه صوتی، تصویری و نوشتاری همراه طبقات برخوردار و بخشی از لایه های بالای طبقه متوسط، به طور یک ریز از فتنه و فتنه گری، دو قطبی شدن جامعه و بی سرانجامی اعتراضات داد سخن می راند. در حالی که جنبش اعتراضی در ایران نه یک انتخاب که یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. زیرا استبداد مذهبی که مسبب شکاف طبقاتی عظیم است، جز از طریق اعتراضات میلیونی فرودستان با همراهی لایه های فقیر طبقه متوسط نابود نخواهد شد. به نظر می رسد برای به زانو درآوردن استبداد حاکم، مقاومت مدنی، کم هزینه ترین شیوه است.

تجربه آبان ماه نشان داد که نه تنها جناح بندی در جمهوری اسلامی بیشتر به یک طرفند شبیه است بلکه محرز شد که اساساً قوه مجریه مقننه و قضائیه، به طور کامل و در بست، تحت تملک بیت رهبری و خود رهبر است. در اصل برای ملت ستمدیده ما بیش از پیش روشن شد که حاکمیت ایران توسط رهبر و بیت رهبری، سپاه و شورای امنیت ملی و شورای تامین استانها و نهادهای ریز و درشت سرکوب از قبیل یگان های ویژه و گارد، لباس شخصی ها، وزارت اطلاعات، دادستانی اداره می شود و چنین ساختار امنیتی و نظامی نشان داد که استعداد آن را دارد که به قتل عام عمومی متوسل شود، همچنان که طبق آخرین گزارش ها، قریب به ۱۵۰۰ تن از معترضین آبان به دست نیروی سرکوب کشته شدند. بنابراین جامعه در مقابل مهار خشونت حاکمیت به راستی به جز نافرمانی همگانی، مقاومت مدنی، طغیان عمومی و در

نهایت دفاع مشروع راه دیگری دارد؟

آبان ماه باعث شد که سطح تحلیل و نگاه به تحولات سیاسی و اجتماعی در جبهه ملت ستمدیده و دوستداران آزادی، رفاه و آبادی، یک دست تر شود و برای همگان روشن شد که مشارکت فرودستان در اعتراضات، حاکمیت مستبد را کاملاً در تنگنا قرار داد و ابتکار عمل نیروهای مخالف در خیابان او را درمانده کرد.

به نظر می رسد که جامعه در ادامه آبان خود را آماده می کند تا در گام های بعدی با نیروی میلیونی وارد کارزار شود و ما همه خوب می دانیم که به دلیل فقر گسترده در ایران و شکاف طبقاتی غیرقابل تصور ناشی از سیاست های نادرست جمهوری اسلامی در عرصه های اقتصادی و اجتماعی، فرودستان بیشتری به قیام خواهند پیوست، همان طور که دیدیم در آبان ماه عرصه را

بر حکومت تنگ تر کردند. بنابراین قابل تاکید است که؛ نیروی کار در ایران از لحاظ عملی و نظری، در همراهی با بزرگترین جنبش مدنی ایران یعنی جنبش زنان و همچنین با همگامی جنبش دانشجویی و دیگر اقشار آگاه جامعه، اعتراضات سراسری بعدی را تدارک خواهد دید و در چنین جدالی نیروهای حافظ وضع موجود، راهی جز عقب نشینی ندارند. همچنین باید به خاطر داشت که آرزواندیشی قادر است ما را از واقعیت غیرقابل انکار دور کند چرا که فرودستان ایران به رغم آگاهی و خودآگاهی فاقد سندیکاهای سراسری و تشکلات محلی و ... هستند. بنابراین نقش غیرقابل انکار فرودستان در اعتراضات آتی، زمانی تعیین کننده تر خواهد شد که متشکل شوند، چرا که نهادهای مستقل کارگران، معلمان و پرستاران، بازنشستگان و ...، در ایجاد جبهه متحد نهادهای مدنی به عنوان یک بلوک در مقابل نظام زر، زور و تزویر، نیازی مبرم و حیاتی ست.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵



محسن محمدپور، کودک کار ۱۷ ساله که در خلال اعتراضات آبان ۹۸ کشته شد.



اجتماعی

■ اگر زندگی در تابوت «بردگی جنسی» تشییع شود!



پیمان یاریان
نویسنده و روزنامه نگار

انسان، این موجود «دو پا»، دوران های بسیار عجیبی را پشت سر گذاشته است. با ورق زدن هر کدام از آن ها پس رفت و پیشرفت آدمی، یا غرور انگیز و مهیج آور است و یا شرم آور و دور از انصاف و کرامت انسانی، رقم خورده است. اما، واقعیت این است؛ اگر امروز برخی مسائل دیروز را عجیب تشخیص می دهیم، آن مسئله در دوران خود نه تنها عجیب نبوده، بلکه شاید نقطه اتکا و نیز ممکن است، عامل تحرک دوران خود بوده باشد. یکی از آن مسائل «بردگی جنسی» است. بردگی جنسی یک شبه متولد نشده است. هنگامی که رفتار روزانه انسان ها با آداب دین داری که بیشتر نشأت گرفته از ترس و کنجکاوای بود و بدون هیچ دودلی مستمسک به اوراد و اعمال خاصی می شدند؛ در نتیجه خدا رازوارانه پشت انبوهی از خرافات بیتوته داشت و انسان خود را و می داشت در دو قطب قوی و ضعیف، روزمرگی هایش را تقسیم کند. در دورانی که انسان برای رضای خدای قبیله، زنده زنده خورده می شد و یا بعدها در تلی از هیزم افروخته، باز به معنای خشنودی خدا، انداخته می شد تا که از خشم او بکاهند و مردم قبیله را از گزند آن مصون بدارند، بدون عدم درک بندگی، بردگی معنایی نداشت. اما وقتی که زندگی کشاورزی، جای زندگی شکارگری را گرفت، رفته رفته مالکیت خصوصی در روند تسریع نتیجه اقتصادی تشکیل شد و معنای انسان تعبیری نو یافت و جنگ ها نیز در همین راستا مفهومی شتاب وار در سبب کسب ثروت و سود بیش تر، انسان هم نوع خود را اسیر و سپس به بردگی گرفت. اما این آغاز کار بود؛ زیرا

در بطن هر جامعه ای، انسان های توانمند، دیگر اقشار ضعیف را تحت بهانه های مختلف به بردگی گرفتند. بنابراین بردگی برآمده از جنگ، باعث جنگ های دیگر شد. اسیران جنگی اولین برده ها شدند و در آن جا بود که برده تمام و کمال در اختیار صاحبش قرار گرفت و بردگی جنسی دنباله تلخ آن را به تاریخ و سپس تبدیل به هدیه ای سربسته و شوم برای اعصار بعد از خود شد.

برده، انسانی بوده و هست که هیچ اراده ای از خود ندارد. او تابع اراده کسی یا کسانی ست که او را به بردگی گرفته اند. اگر می خواهیم «بردگی جنسی» را در دوران معاصر خودمان جستجو کنیم و در پی علل و ریشه بروز و منشاء آن برآییم، ریشه یابی ذهنی-روانی آن یکی از مهم ترین رکن ها، خواهد بود. زیرا با حجم زیادی از تبلیغات دین باوری که با دینداری سنتی گره خورده، جدای از رنگ و رو رفتگی آن که نتیجه سال ها تبلیغ دین فروشان است، باز درگیری ذهنی انسان ها را در چارچوب و قالبی از پیش تعیین شده، اگر نگوئیم گرفتار، بلکه در قراردادی بدون تغییر روزگار به سر می برد. این پریشان خاطری به ظاهر در نظمی جا خوش کرده، اما شعله آز و به کار گیری هوش برتر و داشتن قدرت و سرمایه، بردگی را در لایه های مختلف جامعه، پنهان و آشکار، جاسازی کرد. به طوری که امروز بردگی در اموری دیده و معنا می شود که اگر میلیون ها نفر تن به آن ندهند، توانایی اداره زندگی خویش را نخواهند داشت. این در حالی بر انسان امروزی تحمیل شده که در جهان امروز ارگان ها و سازمان های مختلف حقوق بشری شبانه روز این واقعیت را در بوق و کرنا می کنند.

پس بر هیچ کس پوشیده نیست که اگر انسانی تملک جسم و روان خود را در اختیار نداشته باشد، ناباورانه در دام دیگری، تابوت زندگی اش در شرایطی خاص و بغرنج، به نام «بردگی جنسی» هر روز تشییع می شود. حال اگر این مسئله را بر جامعه ای ایزوله همچون ایران امروز تعمیم بدهیم، بردگی جنسی در ابعاد گسترده و نیز پنهان و آشکار، خوره وار دارد مردم را به قهقرا می برد. در این گونه جامعه ای، زنان و کودکان، از اولین

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

کارشناسان و نیز حتی خود مردم آن را روسپیگری دینی می نامند. در تاریخ ازدواج موقت کسی که بیشترین لطمه را دیده، به یقین زن است. زنانی که تن به صیغه موقت می دهند در قبال مبلغی به همسری کوتاه مدت شخصی درمی آیند که در بیشتر موارد علاقه و شناختی از طرف مقابل در کار نیست و نیز برای دستمزد و یا همان مهریه ناچیز، روی به این کار می نهند. بی شک این خود نوعی از کارگری جنسی است و چون سوءاستفاده شخص دوم که مرد باشد را در پی دارد؛ درد بردگی جنسی بر پیشانی آن نیز خواهد نشست. برخی از علمای دینی شیعی آن را ثواب می دانند و این کلاه شرعی ست که برای سوءاستفاده از بدن زنان نگون بخت دوخته شده است. به نظر من چون در این مورد شخص تسلیم شده کنترل بدن خود را از دست می دهد و دیگری آن را به مهار خویش درمی آورد، در زمره بردگی جنسی به شمار می آید.

مورد دیگری که در رواج بردگی جنسی بسیار دخیل است، تجاوز و بهره برداری جنسی از آدم ها است. این مسئله هم در مورد مردان جوان و نیز در بیشتر مواقع زنان و کودکان صدق می کند. نیاز مالی و آبروداری دو دلیل پنهان کاری در این امر است. ابعاد مختلف تجاوز در ایران رایج است. باز در این جا خود حاکمیت همواره از دریچه تجاوز، برخی از مخالفان خود را سرکوب کرده است. هنگامی که در شرایط سخت زندان که زندانی هیچ دفاعی از خود ندارد، اگر مورد اذیت و آزار جنسی قرار گیرد، بدین معنی ست که او در آن وضعیت تملک بدن خود را از دست داده و باید تابع زندان بان و یا به معنای دقیق تر متجاوز باشد. از شواهد این گونه برمی آید که برخی از ماموران امنیتی از نوعی سادیسم جنسی که نوعی از انحراف جنسی ست برخوردارند و آن ها با خشونت تمام، حتی با کتک کاری و اهانت های مکرر جنسی طرف مقابل را آزار می دهند. داغ تجاوز جنسی، بردگی درونی را به دنبال دارد. بدین معنی که

شخص قربانی از درون و به لحاظ روانی شاید تا مدت ها نه تنها از بدن خود متفر باشد، بلکه دیگر حس مالکیت بر تن خویش را یغما رفته بداند. این نظر شخصی من است که بردگی جنسی این افراد دردآورتر از همه است. بله، ما اغلب در مورد تجاوز جنسی و به کارگیری و تکرار این ستم، داستان ها و روایت های

زیادی را شنیده ایم، اما این که پای صحبت تک به تک قربانیان بنشینیم هرگز صورت نگرفته تا به عمق اجتماعی-روانی آن پی ببریم. پس در این مورد، قربانی، چه در زندان و یا در خانه و

صالح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

عکس از بی.بی.سی فارسی



درست شناخت بافت جامعه شناختی آن به فعالان این امر کمک می کند. به همین دلیل هند یکی از کشورهایی ست که با بردگی جنسی در ابعادی بسیار گسترده رو به رو است اما همکاری دولت با ارگان ها و سازمان های ذی ربط باعث شده این کشور گام های مهمی در این مورد بردارد. اما در ایران، ما با حاکمیتی سرو کار داریم که خود

قربانی های آن به شمار می روند. بی گمان هر جنگی می تواند معضل «بردگی جنسی» را به دنبال داشته باشد؛ ولی در جامعه ایران کنونی، ما هر روز با بحران های گوناگونی رو به رو می شویم که شباهتی به کشور جنگ زده دارد. با سرکوب و خفقان نیروهای مردمی و نیز فعالان مدنی، بحران ها بدون آن که حل شوند، بر ابعاد آن ها افزوده شده و بنا بر اخلاق ایرانی ها که ناشی از حفظ «آبروست»، نیز پنهان کاری عامدانه حاکمیت، ما دسترسی به میزان این حجم از بحران «بردگی جنسی» که برآمده از واقعیت ها باشد نداریم. در جوامع باز که دارای دموکراسی اند، ما شاهد به وجود آمدن جریان های «می توو» (Me too) هستیم که در سراسر جهان انعکاسی گسترده داشت و پیامد آن این بود که دولت و فعالان مدنی با ارزیابی روانی-اجتماعی آن به دنبال راه حل هایی هستند تا دیگر در جامعه شان شاهد بروز این گونه مسائل نشوند.

بردگی جنسی، زن و مرد نمی شناسد. منتهی زنان، بنا به دلایل تاریخی-مذهبی، رنج بردگی و پشت بند آن استثمار جنسی را بیشتر تجربه کرده اند. کودکان نیز یکی دیگر از بزرگ ترین خانواده استثمار شدگان جنسی به شمار می روند. این امر در جای جای جهان بدون تردید وجود دارد، ولی با پنهان کاری مسئولان کنونی ایران، ما تا به امروز به آمار واقعی قربانیان بردگان جنسی دسترسی نداریم. اما با نگاهی اجمالی بر لایه های مختلف جامعه پی خواهیم برد که با گذشت هر روز بر تعداد قربانیان این امر شنیع افزوده می شود. شاید در این جا ما با پارادوکسی بزرگ رو به رو شویم؛ زیرا جدای از حاکمیت بی مسئولیت، ما با خُرده فرهنگ های محلی هم در ارزیابی دقیق و شناخت ریشه درد بردگی جنسی دچار مشکل هستیم. در جامعه ای همچون هند که فعالان مدنی و نیز حتی خود حاکمیت که با خُرده فرهنگ های دست و پا گیر که بیشتر خاستگاهی دینی-آئینی دارند، خود دولت پا جلو گذاشته و برای تسریع روند

در گسترش بردگی جنسی عاملی مهم، تلقی می شود.

یکی از موارد و معضل هایی که خود رژیم در اشاعه آن ید طولایی دارد، ازدواج موقت یا همان صیغه، است. برخی از

مابین خانواده مورد تجاوز و مورد سوءاستفاده جنسی از او شود، چون دیگر اختیاردار خود نیست؛ بی شک در ذیل مفهوم بردگی جنسی قرار می گیرد.

تجاوز به کودک علاوه بر سوءاستفاده جنسی، عادت دادن او به نوعی زندگی ست که باید تا مدت ها برده وار در خدمت دیگران باشد. استثمار بزرگ که در ایران رو به افزایش است. یکی از بدترین و دردناکترین آن قاچاق مواد مخدر توسط کودکان است. باندهایی که در سطح جهان و نیز ایران وجود دارند تا کودکان را سپر اعمال خود کنند. این گونه باندهای مخوف، نه تنها به کودکان تجاوز می کنند، بلکه آنان را معتاد کرده و برای جا به جایی مواد و دیگر رفتارهای غیر اخلاقی بهره برداری می کنند. شاید ما در روز شاهد کودکانی باشیم که در کنار خیابان مشغول کارهای یدی و یا خرده فروشی هستند. این کودکان بنا بر کودک بودن شان هر آن امکان دارد مورد تجاوز واقع شوند. دولت هیچ برنامه ای برای برچیدن کودکان کار و نیز جلوگیری از تجاوز به آنان ندارد و کودکان مورد تجاوز را آن گونه شاید و باید مورد حمایت قرار نمی دهد. اگر فرد فعال مدنی هم پیدا شود و بخواهد در این عرصه فعالیتی بکند با نیروهای امنیتی سر و کار پیدا خواهد کرد و تحت فشار یا دست از فعالیت خود برمی دارد و یا سرنوشتی چون آتنا دائمی در پی خواهد داشت. بردگی جنسی کودکان بیشتر در بین خانواده های زیر خط فقر شایع است. خالی از تلخی و مرارت نیست، ولی ابعاد روانی این مسئله آن چنان بغرنج است که کودکان در این گونه خانواده هایی به کرات مورد تجاوز برادر، پدر و یا دایی و عمو قرار گرفته اند. به همین دلیل از آنان افرادی مطیع و فرمانبر می سازند و به عنوان برده ای تمام عیار در خدمت آنان خواهد بود. رژیم به ظاهر دینی ایران کنونی در رواج همسر کودکی و به دیده شرعی به آن نگرستن و تبلیغ در صدا و سیمایی که به طور کامل در اختیار آنان است، در سال های اخیر ازدواج کودک رو به رشد نهاده و حمایت روحانیون با نفوذ را هم به همراه دارد. کودک از لحاظ جسمی و عدم درک زندگی زناشویی در همان دوران کودکی، با ازدواج خلاء بسیار بزرگی در وجودش لانه خواهد کرد و نیز چون قوانین این رژیم زنان را به شدت محدود می کند، او را بیش از پیش برده مردی می کند که به عنوان همسر پذیرایش باید باشد. اوج روانی این بُعد از بردگی آن است که اندیشه و قدرت تشخیص از کودک گرفته شده و او زندگی را آن گونه فهم می کند که شبانه روز در واقعیت به تجربه اش در می آید. این وضعیت را بسیار پیچیده کرده است. از آن سوی برای برخی از کودک همسران بدان معنی ست که «من چاره ای ندارم». اوج بی پناهی و عدم رسیدگی به این قشر از جامعه را در همین جمله کوتاه باید جست.

بنابر گزارش های منابع خبری-تحلیلی غربی، طبقه متوسط قابل توجهی از کارگران جنسی، به ویژه در آمریکا، وجود دارد که می خواهند به طور موقت درآمد اضافی کسب کنند. پژوهشگران آمریکایی همواره به آمار نسبی آن اشاره دارند، این خود نوعی بردگی جنسی اختیاری است اما در ایران ما به آمار این دست از کارگران داوطلب جنسی هم دسترسی نداریم. منتهی ابعاد بردگی جنسی فراوان است. در این جا می توان به خانواده هایی اشاره کرد که بنا به نیاز مالی و در شرایط بد اقتصادی خانواده فرزندان خود را اجاره می دهند و یا آنان را می فروشند. در

بیشتر موارد، خانواده ها از سرنوشت فرزندان خود هیچ اطلاعی ندارند و اکثر این اشخاص برای همیشه به خارج از کشور منتقل می شوند و در توسط باندهای مافیایی مختلف دست به دست می شوند.

طبق آمار اخیر خود حاکمیت، روسپیگری در ایران به سن ۱۲ سالگی رسیده است. در جامعه ای که کودک برای امرار معاش خود و یا سیر کردن شکم سایر اعضاء خانواده، به تن فروشی روی می آورد، نشان دهنده اوج بی برنامهگی دولت، زوال اخلاق در اجتماع و نادیده گرفتن حق کودکان است. عدم درک دنیای امروز توسط روحانیونی که در پست های حساس کشوری مشغول به کار هستند، که بعضا بیش از ۸۵ سال سن نیز دارند و نوع نگاه سنتی آنان که نقطه مقابل خود را کفر و ضد اسلام و اخلاق قلمداد می کنند، باعث شده که مردم ایران نتوانند با دنیای آزاد ارتباطی تنگاتنگ داشته باشند و خود در نقطه تشخیص خوب از بد برآیند. آیندگان را کودکان امروز می سازند. اما اگر این کودک با مسائلی چون؛ ازدواج، کار سخت، تجاوز توأم با خشونت، روسپیگری و بی مهری مطلق را در توبره تلخ تجربه های خود داشته باشد، به آیندگان پس از خود به یقین چیزی بدتر از آن خواهد بخشید.

ما همیشه تصویری که از بردگی جنسی داشته و هنوز کماکان همان را دنبال می کنیم، قاچاق سکس است. جدایی از ریشه تاریخی آن، با دیدن فیلم و شنیدن و خواندن روایت های قاچاق سکس و چگونگی چنین رویدادهایی، پشت بند آن به بردگی جنسی می اندیشیم. این شامل جامعه ای می شود که اگر از اخلاق روگردان شده و در اشاعه عدم عرف و عادت اخلاقی ای که اجتماع را رو به جلو و تکامل سوق می دهد گام بردارد، این خلاء پیدا شده، بردگی و دیگر ناهنجاری های اجتماعی یک به یک همچون قارچی سمی سر از خاک درخواهند آورد. شرایط محیطی و نبود آموزش در بین برخی از اقشار جامعه بردگی جنسی را به طور عادی پذیرفته و به نوعی عُرف درخواهد آمد. گزارش ها حاکی از آن است که با آمدن اینترنت رشد بسیار زیادی داشته است. اما حاکمیت در این خصوص سکوتی کامل اختیار کرده است.

بی گمان در عصر ما بردگی جنسی و چگونگی آن با گذشته تفاوت بسیار دارد. در گذشته زن می بایست در برابر مردان خانواده فروتن، با گذشت، فرمانبردار و مطیع باشد. از خود هیچ اختیاری نداشته باشد و در کُل، سرنوشت این گونه زنان در اختیار پدر، برادر و یا شوهر رقم می خورد. کما این که از جانب حاکمیت و جامعه سنتی این رویه کماکان دنبال و حمایت می شود. ایرانیان هنوز در امر ازدواج سخن از مهریه یا شیربها به میان می آورند. مهریه در واقع خرید و فروش زن است. در همان ابتدای این امر به مرد اجازه داده می شود که پس از ازدواج در هر شرایطی می تواند زنش را نه تنها با دادن پول و یا خرید جواهرات و یا حتا لباسی ساده هم رأی و نظر خود کند، بلکه با عدم پرداخت نفقه عملاً به برده داری خود ادامه دهد. همچنین بنا به طبقه اجتماعی زوج و نوع دیدگاه مرد نسبت به زن، امکان دارد؛ زن را لوازم جانبی صرف زندگی ببندارد. به دنبال آن زن را ضرورتی نافع و به همان میزان نامطلوب برای مرد در ذهن خویش تعریف کند. سودجستن از زن، بدون آن که از نقطه نظر او مطلع شدن، نوعی کامجویی یک جانبه و بردگی زن در این

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

ایران نداریم. اما بی گمان برده داران جنسی از اینترنت برای جلب و سوءاستفاده دیگران کمال استفاده را می برند.

بردگی جنسی هیچ گاه به دور از خشونت نبوده است. برای مطیع نگاه داشتن افراد علاوه بر تهدید به بی آبرویی و در پاره ای موارد تطمیع آن ها، بلکه اذیت و آزار جسمی نیز به کار گرفته می شود. به عبارتی با شکنجه روانی-بدنی، افراد را مورد ستم قرار داده تا برای سود و لذت بیشتر به کار گرفته و صاحب اختیار تام آن ها باشند. بهره کشی جنسی یا استثمار جسمی-جنسی، چون هدف هر دو یکی ست، عملی شنیع است زیرا رضایت درونی شخص را در بر ندارد، حتا اگر در برده داری نوین که به ظاهر امر میل و رضای افراد را شامل می شود؛ اما چون شرایط زندگی و نیز شاید شرایط روانی-اخلاقی فرد او را وادار به تن دادن آن می کند، پس هر چه باشد تغییری در ماهیت ضد انسانی آن ندارد.

اقتصاد از هم پاشیده ایران که فقر مالی را مابین مردم روز به روز گسترش داده که دنبال آن فقر فرهنگی و عدم تشخیص جایگاه خود به عنوان شهروند، باعث تنش هایی شده که در این گونه جامعه ای انسان ها روی به کهنه ترین منبع به اصطلاح درآمدزایی و یا رهایی موقت از زیر انواع فشارها می شوند. آن شغل دیرینه در تاریخ جوامع بشری چیزی نیست جز روسپیگری و بردگی جنسی. ایران امروز به دلیل انسداد سیاسی و عدم پاسخگویی حاکمیت فعلی و درک نادرست آنان از زن، کودک و مرد باعث ازدیاد تشنج بیشتر شده و جامعه در بحرانی بزرگ به سر می برد. از این رویی بردگی جنسی، چه پنهان و یا آشکار، در جامعه بزرگ ایران رو به افزایش است. دردناکتر از هر چیز، توسط حاکمیت هیچ برنامه ای برای مهار و یا نابودی این امر ضد انسانی وجود ندارد.

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

عکس از ایران اینترنت نشال

روابط زناشویی مُحرز و بی شک برای هر مدافع حقوق بشری نگران کننده خواهد بود. به نظر من جامعه جوان ایران تا حدودی از این بند متحجرانه رهایی یافته اند. هر چند این خودجوش بوده و هیچ حمایت حقوقی به دنبال ندارد. این در شرایطی است که حکومت تمام توانش را برای نادیده گرفتن زن و عدم رعایت حق و حقوق انسانی او به کار می بندد. باید در بطن جامعه ایران بود تا فهمید؛ ایران امروز از نظر سوءاستفاده از زنان و به بردگی جنسی کشاندن آن ها تا چه پایه مابین سنت و مدرنیته و یا نه؛ در آشفتگی اخلاقی-اجتماعی فرو نشسته است.

برخی از دینداران این گونه می پندارند که زنان «روح» ندارند. اگر در یک فرهنگ بسیار مذهبی زندگی می کنید، این موقعیت بسیار سختی خواهد بود. اساسی ترین رابطه در یک جامعه اسلامی بین زن و مرد تعریف نمی شود، بلکه بین مرد با خدا است. همین مسئله باعث شده که زن نزد مردان مسلمان حکم وسیله ای آزار دهنده به حساب می آید که تقارن زُهد و کاشانه را مُخل می کند. البته بنا به تعریف طبقه اجتماعی و نیز جایگاه فرهنگی، این گفته صدق دارد. پس زن در جامعه ای اینچنینی، با سلب اختیار از او بردگی جنسی در تمام زندگی اش به عُرفی پنهان تبدیل می شود. البته این قضیه در مورد یهودیان و مسیحی های افراطی-سنتی هم صدق می کند.

از دیگر موارد شایعی که امروز جوامع مختلف بشری درگیر آن هستند، سکس در اینترنت است. این خود یکی از مواردی است که می تواند بردگی جنسی را به دنبال داشته باشد. انسان ها به راحتی در دام شبکه های مختلف می افتند و راحت تر از گذشته در معرض دزدی و یا خرید و فروش واقع می شوند. باز به دلیل پنهان کاری حاکمیت ایران ما به آمار و نیز پی بردن به واقعیت ها و چگونگی ایجاد این گونه شبکه ها در جامعه بسیار امنیتی





اجتماعی

تکدی گری کودکان؛ معضلی که پایان ندارد



معین خزانلی
روزنامه نگار

ایران انجام می شود در حالی است که این کودکان عمدتاً به دلیل استثمار و سوء استفاده بزرگسالان (والدین، سرپرستان قانونی، نگهبانان، صاحبان) به تکدی گری وادار می شوند. مساله ای که علی رغم تاکید قوانین کیفری در ایران بر جرم انگاری آن، از سوی نهادهای مسئول مورد بی توجهی قرار می گیرد. از سوی دیگر تکدی گری کودکان آن ها را به شدت در معرض دیگر آسیب های اجتماعی قرار داده و ناهنجاری های ناشی از آن را افزایش می دهد. در این میان بی توجهی به عوامل موثر در تکدی گری کودکان نیز خود از علل تشدید کننده خواهد بود. آیا تکدی گری کودکان ناشی از فقر است؟

مقامات دولتی در ایران در قریب به اتفاق همه موارد، وقتی در برابر این پرسش قرار می گیرند که چه اقدامی برای «سامان دهی، جمع آوری و حل» معضل کودکان متکدی کرده اند می گویند این مردم هستند که با کمک و دادن پول به این کودکان، آن ها را تشویق به تکدی گری می کنند. به باور این مقامات اساساً این فقر و مشکلات مالی نیست که کودکان را به تکدی گری وادار می دارد. آن ها می گویند این عدم صلاحیت والدین، استثمار کودکان و همچنین قاچاق و معامله آن ها است که تکدی گری کودکان را به این وضع رسانده است.

در همین زمینه فرزانه مروستی مدیرکل اجتماعی و فرهنگی استانداری تهران، شهریور ماه سال جاری با اشاره به شناسایی شدن ۳۵۰ کودک خیابانی در تهران گفته بود: «۵ تا ۱۰ درصد این کودکان نیازمند واقعی و مابقی کودکان استثمار شده توسط بزرگسالان هستند».

انوشیروان محسنی بندپی استاندار تهران نیز در همان زمان با اعلام درآمد میلیاردی متکدیان در تهران گفته بود: «دولت اعلام کرده از خانواده کودکان متکدی حمایت و برای آن ها مقرری تعیین می کند، اما رقم هایی که از محل تکدی گری نصیب آن ها می شود بالاتر است لذا این افراد با وجود برخورد و جمع

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

تقریباً در هر چهار راه و یا خیابان شلوغی دیده می شوند. با لباس های مندرس و سروشی نامناسب که دل هر رهگذری را به درد می آورد. فال می فروشند، شیشه خودرو تمیز می کنند، گل می فروشند، و گاهی مشغول فروش چیزهایی هستند که اصلاً نه خریداری دارد و نه توجیه اقتصادی. آن ها کودکان متکدی هستند. کودکانی که اگرچه به نام کودکان کار و کودکان خیابانی نیز شناخته می شوند ولی در بسیاری اوقات در عمل در حال تکدی گری هستند. کودکانی که نه نام و نشان از آن ها در دسترس است و نه آماری رسمی از آن ها وجود دارد.

در همین زمینه فرزانه مروستی مدیر کل اجتماعی و فرهنگی استان تهران شهریور ماه سال جاری با اشاره به معضل کودکان متکدی در این استان گفته بود که هیچ آمار دقیقی از آن ها در دسترس نیست. با این وجود گزارش ها نشان از افزایش کودکان متکدی نه تنها در استان تهران، بلکه در کل کشور دارد. این افزایش از سوی نهادهای دولتی و حکومتی نیز بدون واکنش بوده و در سال جاری به ویژه در استان تهران اظهار نظرهای متفاوتی را از سوی مسئولان برانگیخته است. واکنشی عمدتاً واحد و با یک درخواست مشخص: مردم از کمک کردن به متکدیان خودداری کنند!

اعلام این موضوع که عموماً به عنوان راهی برای مقابله با متکدیان و به ویژه کودکان متکدی از سوی مقامات مسئول در

آوری، بار دیگر به این کار باز می گردند».

داستان سرائی در مورد میلیونر و جدیداً میلیاردر بودن گدایان و متکدیان موضوع تازه ای نیست. سال هاست که این مساله نه تنها در ایران، بلکه در بسیاری از کشورهای جهان مورد تاکید قرار گرفته و حتی در ادبیات داستانی نویسندگان مشهور نیز از سال ها پیش حضور داشته است. از سوی دیگر از آن جا که نهادهای مسئول در ایران اساساً هیچ گونه آمار قابل استنادی از متکدیان به ویژه کودکان متکدی و خانواده شان ندارند، از این رو نمی توان به طور کامل گفته های مسئولان در ایران در این مورد را پذیرفت.

آن چه که روشن است این است که فقر، تنگدستی مالی و مشکلات اقتصادی را شاید نتوان علت اصلی تکدی گری کودکان در ایران دانست؛ اما این مساله عاملی محرک در افزایش موارد این معضل اجتماعی است. گزارش ها و اظهار نظرات مقامات مسئول در این زمینه نشان می دهد همزمان با وخیم تر شدن وضعیت اقتصادی و افزایش صد درصدی خط فقر، تنها در مدت سه سال و افزایش دست کم ۴۰ درصدی تورم، در شش ماه نخست امسال، تعداد کودکان متکدی و کودکان خیابانی نیز افزایش یافته است. حقیقتی که شهریور ماه سال جاری نیز از سوی مدیرکل اجتماعی و فرهنگی استان تهران بر آن صحنه گذاشته شده بود.

این افزایش خط فقر همراه با افزایش تورم، قدرت خرید خانوارهای ایرانی را به شدت کاهش داده و مسلمانان خانواده هایی را که پیشتر نیز زیر خط فقر قرار داشتند، عملاً به قحطی رسانده است. روشن است که در چنین شرایطی هرگونه منبع درآمدی برای چنین خانواده هایی راهی برای فرار از گرسنگی و در نتیجه زنده ماندن است. حال می خواهد آن راه وادار کردن کودکان به تکدی گری باشد.

از این رو اگرچه شاید علل اقتصادی عامل اصلی ظهور پدیده کودکان متکدی نباشد، اما به نظر می رسد یکی از علت های اصلی افزایش آن در سال های اخیر است.

کودکان متکدی؛ حمایت یا جمع آوری

خرداد ماه امسال همزمان با افزایش شمار و حضور کودکان خیابانی و متکدی در سطح شهرها، مدیرکل دفتر آسیب های اجتماعی سازمان بهزیستی از طرحی خبر داد که بر اساس آن کودکان خیابانی با رویکردی جدید جمع آوری خواهند شد. خبری که به سرعت واکنش گروه های مدافع حقوق کودکان به ویژه کودکان خیابانی و کودکان کار را برانگیخت. به گفته این گروه ها «طرح های ضربتی این چنینی هیچ فایده ای نداشته و تنها جمعیت آسیب دیده و مظلوم [کودکان خیابانی] را از حوزه دید جامعه خارج کرده و بهبودی در وضعیت زندگی اجتماعی این کودکان ایجاد نخواهد کرد».

این تنها نمونه ای از رویکرد نهادهای مسئول در ایران به مقوله کودکان خیابانی و متکدی است. رویکردی که همواره «جمع آوری» یکی از پایه های اصلی تشکیل دهنده آن بوده است. در این روش مقصود تنها جمع آوری گروه هدف (در این جا کودکان خیابانی) از سطح شهر و نگهداری آن ها برای مدتی کوتاه است. بدون این که تمرکزی بر جنبه های حمایتی موضوع

وجود داشته باشد. این کودکان معمولاً پس از جمع آوری، برای مدتی در مرکز مربوطه (سازمان بهزیستی یا دفتر اجتماعی شهرداری ها) نگهداری شده و پس از آن عموماً مجدداً رها شده و به سطح شهر و کار خود که همان تکدی گری است باز می گردند.

مستند قانونی این رویکرد علاوه بر ممنوعیت کلی تکدی گری و جرم انگاری آن در ماده ۷۱۲ قانون مجازات اسلامی در ایران، آیین نامه ای است که به طور ویژه با نام «آیین نامه ساماندهی کودکان خیابانی» در سال ۸۴ تصویب شده است. بر اساس این آیین نامه کودکان خیابانی باید «جذب شده و پس از توانمندسازی به آغوش خانواده بازگردند».

روشن است که منظور از شناسایی و جذب کودکان خیابانی همان جمع آوری آن ها و منظور از توانمندسازی نیز حمایت از آن ها است. با این وجود علی رغم تاکید بر هر دو رویکرد در قانون مربوطه، به تجربه ثابت شده است که نهادهای مسئول در ایران تنها به جذب (جمع آوری) کودکان اکتفا کرده و سیاست توانمندسازی (حمایت) جایی در عمل ندارد.

در این میان مشکل این جاست که اساساً مفاد این آیین نامه با واقعیت های اجتماعی، اقتصادی و به ویژه عوامل موثر بر تکدی گری کودکان در ایران تفاوت های فاحشی دارد.

در همین زمینه در حالی که ماده ۴ این آیین نامه بر لزوم حمایت «مادی و معنوی» از خانواده های کودکان خیابانی پس از برگرداندن شدن آن ها به خانواده از سوی سازمان بهزیستی و سایر نهادهای مسئول سخن گفته است، گزارش ها نشان می دهند این حمایت ها در عمل آن قدر ناچیز و ناکافی است که کودک مجدداً پس از مدت کوتاهی به خیابان باز می گردد.

از سوی دیگر این اصرار به بازگرداندن کودک به آغوش خانواده در حالی است که بر اساس آمارهای منتشر شده و حتی گفته های خود مسئولان، شمار زیادی از کودکان خیابانی در واقع قربانیان عدم صلاحیت والدین یا سرپرستان قانونی خود هستند. فرزانه مروتستی مدیرکل امور اجتماعی استانداری تهران شهریور ماه سال جاری در این مورد گفته بود: «در بحث کودکان [خیابانی] آن چیزی که از همه مهمتر است، موضوعات حمایتی است. این که مشخص شود که آیا کودک نیازمند است و یا وسیله ای است برای تکدی گری و امرار معاش سرپرستان خانوار».

در این میان ماده ۷۱۳ قانون مجازات اسلامی نیز کمکی به حل این معضل نمی کند. چرا که در این ماده اگرچه برای وادارکنندگان کودک به تکدی گری مجازات حبس صادر شده اما این مجازات عموماً در مواردی که فرد وادارکننده از والدین کودک است، اعمال نمی شود. همچنین اگرچه ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی مجبور کردن کودک به تکدی گری را از جمله موارد عدم صلاحیت والدین در نگهداری کودک و در نتیجه مجوز ورود مقام قضایی دانسته است، اما با توجه به این که سلب حضانت فرزند از والدین (به دلیل مفهوم فقهی ولایت قهری پدر بر فرزند) در دستگاه قضایی ایران آخرین گزینه و چه بسا اقدامی ناشدنی است، اعمال این ماده نیز در عمل ناممکن است. ضمن این که تمرکز بر خانواده و هدف انگاری آن به جای

مجید ابهری مدیر طرح «شهر بدون گدایم آرزوست» (طرحی که قرار بود در سال گذشته اجرا شود)، مهر ماه ۹۷ با تاکید بر وجود مافیای فعال در زمینه کودکان متکدی گفته بود: «در این گروه ها کودک اجاره می دهند، گریم می کنند و حتی به گدایان، خدمات سرویس رفت و برگشت ارائه می دهند».

با این وجود علی رغم وجود تفاوت های اساسی بین کودکان خیابانی و نقش عوامل مختلف از جمله فقر، عدم صلاحیت والدین و یا بی سرپرستی آن ها در تکدی گری، به نظر می رسد سیاست ارجح در میان نهادهای مسئول در ایران همچنان صرفا جمع آوری یا همان جذب بدون حمایت های واقعی برای جلوگیری از بازگشت این کودکان به خیابان و تکدی گری است. در حالی که تکدی گری کودکان جدای از آن که خود یکی از مصادیق روشن کودک آزاری است، آسیب ها و ناهنجاری های اجتماعی را نیز افزایش داده و خطرات زیادی برای این کودکان در پی دارد.

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، بهمن ۱۳۹۸
شماره ۱۰۵

عکس از نامداد ۲۴



تمرکز بر فرد و انسان به ویژه در مورد کودکان در قوانین برآمده از فقه در ایران، حمایت از فرزند در برابر والدین نامناسب را دشوار کرده است.

بی سرپرست بودن کودکان خیابانی یکی دیگر از مشکلاتی که به گفته مسئولان مربوطه در این زمینه مقابله با آن را ناممکن کرده است. این کودکان یا عموما در برابر پول معامله شده اند و یا توسط قاچاقچیان از کشورهای همسایه به ایران وارد شده اند. در همین زمینه فرزانه مروتی مدیرکل امور اجتماعی استانداری تهران شهریور ماه سال جاری گفته بود: «تقریبا ۸۶ تا ۸۷ درصد کودکان خیابانی شناسایی شده اتباع خارجی هستند که از طریق قاچاق وارد کشور شده اند».

روشن است که امکان سوء استفاده از این کودکان و استثمار آن ها بسیار راحت تر از دیگر کودکان است. به صورتی که عموما تعدادی از آن ها تحت سرپرستی گروه هایی قرار می گیرند که هدفشان صرفا بهره کشی از این کودکان است.

خط صالح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی خط صالح

شماره ۱۰۵ - بهمن ۱۳۹۸ - سال دهم

ISBN 978-1-7332858-1-0
90000 >



9 781733 285810